# فهرست مباحث علم رجال

علم رجال دارای سه بحث اصلی است :

1. منبع شناسی.
2. سند شناسی.
3. راوی شناسی.

این سه محور برای شناخت احادیث از حیث صدور کافی است.

خود این سه بخش زیرمجموعه هایی دارند :

الف / منبع شناسی :

1. دسته بندی منابع از حیث موضوع و روش و عقائد نویسندگان و اعتبار و ... .
2. ویژگی های کلی کتب رجال و مصطلحات خاص آنها مثل کلمة مولی.
3. ویژگی های اختصاصی هر یک از کتب رجالی به طورجداگانه و معرفی آنها به شکل اجمالی و احیانا تفصیلی.

کتب رجال به کتب رجال عامه و خاصه تقسیم می شود.

کتب رجال خاصه به اصول اولیه و اصول ثانویه و جوامع و کتب تحقیقی تقسیم می شوند.

اصول اولیه به اصول اولیه خمسه و غیر آنها تقسیم می شود که اصول اولیه خمسه نیازمند معرفی تفصیلی هستند.

اصول ثانویه شامل رجال ابن داود و خلاصه علامه می باشد.

جوامع مراد کتبی هستند که جمع آوری مطالب دیگر کتب هستند و یا اصلا کار تحقیقی ندارند یا کار تحقیقی آنها اندک است، مثل معجم رجال الحدیث آقای خویی.

کتب تحقیقی مثل قاموس الرجال و حاشیه وحید بر رجال ابوعلی و سماء المقال و رساله ابوبصیر سید مهدی خوانساری و مستدرک حاجی نوری.

1. فروق کتب رجالی و مقایسه آنها با یکدیگر و میزان اعتبار آنها در تعارضات.
2. کتب مرتبط با رجال مثل کتب ضبط و انساب (کتبی که به اسامی دارای یاء نسبت دار می پردازند یا به اسامی سادات اشاره می کنند ) و تاریخ و تراجم و درایه و حدیث.

ب / سند شناسی :

1. تقسیمات سندی احادیث مثل اقسام چهارگانه حدیث و حدیث معلق و محول و ... .
2. سند به عنوان منبع رجال (کیفیت استفاده از اسناد مشترک و شبیه و ... ).
3. معرفی کتب سند دار بویژه کتب اربعه و آشنایی با شیوه سندنگاری این کتب.

این کتب یک معرفی اجمالی دارند و یک معرفی تفصیلی. در معرفی تفصیلی سه جهت اعتبار روایات و کیفیت روایات و اعتبار کتابها از جهت نسخ و مصادر در مقام اختلاف نقل باید بررسی شوند.

کیفیت روایات نیز خود شامل پنج بحث می شود :

1 / اختلاف کتب اربعه در کیفیت نقل روایات.

2 / تعلیق و تحویل و ارجاع ضمیر در کتب اربعه (تطبیقی و روشها در این کتب).

3 / طرق مختلف اخذ حدیث و بیان معنای حدثنی در کتب رجالی شیعه.

4 / طرق مشیخه و نقش آنها در احادیث.

5 / تعویض اسناد.

1. تحریف های ممکن در اسناد و روشهای کشف آن.

ج / راوی شناسی :

1. بحثهای توثیق و تضعیف

این بحث خودش سه قسمت دارد : 1) مصطلحات مدح و ذم و مذهب. 2) توثیقات عام. 3) تعارض توثیق و تضعیف.

1. سایر مباحث مانند تمییز مشترکات و وحدت یا تعدد عناوین و قواعد اختصار در نسب و طبقات و ... .

# تعریف علم رجال

عمده منبع فقه، سنت است که راه رسیدن به آن نیز حدیث می باشد.

جمع آوری و دسته بندی احادیث و فهرست بندی احادیث از اقدامات مهم اولیه در مورد احادیث بوده است.

دو علم مهم درایه الحدیث و رجال الحدیث از علوم مرتبط با حدیث هستند.

تعریف این دو علم و فرق آنها با یکدیگر :

حدیث به معنای الفاظ حاکی از سنت (قول یا فعل یا تقریر معصوم ع) می باشد.

درایه علمی است که بیان کنندة مباحث کلی است (برخلاف علم رجال که مباحثش جزئی و شخصی و از وثاقت یک شخص خاص سخن می گوید ) که مربوط به احادیث می باشد - چه به متن و چه به سند و چه به راویان مرتبط باشد.

علم رجال مخصوص مباحث سندی و حیث صدوری است با قرائن صرفا داخلی حدیث - بر خلاف قرینه عمل مشهور که قرینه خارجی به حساب می آید - برای یافتن حجیت یا عدم حجیت حدیث و به مباحث متنی کاری ندارد.

احوالی از روات که سنخا در قبول یا عدم قبول خبرشان دخالت دارد، در این علم مورد بحث قرار می گیرند.

علم تراجم = موضوع بحثهایش جزئی است و یکی از منابع علم رجال است - مثل تاریخ بغداد - و با این علم تداخل دارد اما علم شخصیت شناسی است بر خلاف رجال که راوی شناسی است. یعنی تراجم به شخصیت های مطرح و معروف یا مهم - به هر دلیلی - می پردازد ولو راوی نباشند. در حالی که علم رجال علم راوی شناسی است. پس رابطة موضوعات این دو علم رابطة عموم و خصوص من وجه است.

ضمن این که در رجال فقط خصوصیات مربوط به قبول یا عدم قبول روایت نقش دارد، داخل آن است ولی در تراجم تمام خصوصیات شخص مطرح می شود.

علم حدیث شناسی = بحث از احادیث به نحو جزئی که این روایت سقط دارد یا ندارد، معنایش چیست و ... . پس بر خلاف علم درایه است که مباحثش کلی است. تفاوتش با علم رجال هم در این است که در علم رجال به اشخاص صرف نظر از وقوع در سند خاص بحث می شود و حدیث شناسی به متن نیز می پردازد، اضافه از بحث جزئی روی سند. پس مباحث درایه و رجال در حدیث شناسی بر روی یک حدیث خاص تطبیق می شود - شبیه تطبیق مباحث علم اصول در علم فقه. ضمن این که مباحث اختصاصی هر حدیث نیز مربوط به علم حدیث شناسی می شود. ظاهرا علم درایه و رجال از این علم کم کم و به مرور زمان برخاسته اند.

چند نکته :

1. در علم رجال، از نساء هم بحث می شود و روات زن نیز مطرح می شوند ولو اندک هستند.
2. علم رجال احوال کسانی است که اقوالشان در حکم شرعی اثر دارد ولو راوی نباشند و مثلا ناقل اجماع باشند و از اینجا تاثیر علم رجال بر اجماع نیز روشن می شود.

# تقسیم منابع رجال

منبع علم رجال را به دو دسته می توان تقسیم کرد : 1) کتب رجالی که مصدر اصلی علم رجال هستند و برای فوائد رجالی نگاشته شده اند. 2) اسناد موجود روایات. در مورد منبع دوم در آینده سخن خواهیم گفت و در این جلسه از منبع اول بحث خواهیم کرد.

صاحب قاموس الرجال کتب رجالی را به رجال عام و رجال خاص تقسیم می کنند و رجال خاص را کتبی می دانند که بر اساس طبقات تنظیم شده اند و رجال عام را نیز به رجال مجرد (رخال خاص مثل رجال شیخ ) و معرفه الرجال (رجال کشی ) و تاریخ الرجال و فهرست و مجروحین و مذمومین و مشیخه تقسیم کرده اند.

اما سابقه ای برای این تقسیم و اصطلاح رجال خاص ما نیافتیم و ایشان نیز مدرک و شاهدی بیان نکرده اند.

تقسیم بندی کتب بر اساس کتب رجالی موجود :

منابع رجالی یا مربوط به عامه و یا مربوط به خاصه هستند.

منابع رجالی خاصه از حیث اعتبار و روش بحث به چهار دسته تقسیم می شوند :

1. اصول اولیه : سندیت و اعتبار فی نفسه دارند و حرفهای آنها مدارک اصلی علم رجال می باشند.

این قسم به دو قسم دیگر تقسیم می شود : 1) اصول خمسه که شامل رجال و فهرست شیخ و کتاب نجاشی و رجال کشی و رجال ابن غضائری (این کتاب برای هر کس که باشد، در منقولات رجالی بهترین کتاب رجالی است و بر رجال النجاشی نیز مقدم است ولو تضعیفاتش اجتهادی بوده و مقبول واقع نشود) می شود. البته متن کتاب ابن غضائری در مجمع الرجال و رجال ابن داود و خلاصه علامه احیانا آمده و از این طریق در دسترس ما قرار گرفته است. این کتب رکن اصلی کتب رجالی هستند.

2) غیر آنها مثل رجال برقی و اختصاص منسوب به شیخ مفید و مشیخه های فقیه و تهذیب و رسالة ابوغالب زراری و معالم العلماء ابن شهر آشوب و ارشاد مفید و رسالة عددیه شیخ مفید و فهرست شیخ منتجب الدین.

اصول اولیه خمسه نیز سه قسم می شوند :1) فهرست که فهرست شیخ و کتاب نجاشی در این قسم قرار می گیرند. 2) بر مبنای طبقات که رجال کشی و رجال شیخ آن در این قسم قرار می گیرند. 3) بر مبنای جرح و ذم که ضعفاء ابن غضائری در این قسم قرار دارد.

1. اصول ثانویه : فی نفسه مدرک و اصالت ندارند ولی ناقل از منابعی هستند که آنها منابع معتبری می باشند و این دسته منحصر در رجال ابن داود و خلاصه علامه حلی است.
2. جوامع : به جمع مباحث کتب قبلی پرداخته اند - چه عین تعابیر آنها را بیان کرده باشند و چه نقل به معنا شده باشد - . در این کتب حتی اگر کار تحقیقی هم شده باشد، اما وجهة جمع آوری آنها غالب است. مثل معجم رجال الحدیث محقق خویی.
3. کتب تحقیقی : تحقیق در احوال روات جنبة غالب این کتب است مثل سماء المقال و حاشیه وحید و رجال بحرالعلوم و قاموس الرجال.
4. کتبی که بر مبنای اسناد مشابه نوشته شده اند : مانند جامع الرواه و معجم رجال الحدیث و تجدید الاسانید آقای بروجردی و .... . اشخاص با درنظر گرفتن این که راوی در اسناد دیگر آمده است می توان برای شناخت او، به اسناد دیگر مراجعه کنیم مثل این که واسطة ابن ابی عمیر به حلبی، حماد بن عثمان است نه حماد بن عیسی. عمده فایده این کتب تمییز مشترکات و طبقات و ... است.

# معرفی اجمالی کتب خمسه

منابع این مباحث :

مقدمه قاموس الرجال و سماء المقال و کتاب آقای سبحانی و کتاب آقای خامنه ای و رجال بحرالعلوم و خود کتب رجالی مثل اصول خمسه.

## مقدمه در موضوع کتب رجالی شیعه

در ابتدا باید شرح داده شود که شیعه دارای معنای متفاوتی است و در گذشته معنایی اعم از دوازده امامی داشته است و در یک اصطلاح شامل افرادی می شده است که ولایت بلافصل حضرت امیر ع بعد از حضرت رسول ص را قائل بوده اند ولو اسماعیلیه یا فطحی یا واقفی بوده باشند.

حق این است که موضوع کتب شیعه را باید جدا جدا بررسی کرد.

موضوع رجال شیخ، «من روا عن الائمه ع» است. [ فقط بدون واسطه؟ ]

موضوع فهرست شیخ و کتاب نجاشی، «اصحابنا که کتاب نوشته اند یا راوی کتاب هستند و کتاب به نام آنها شهرت یافته است»[[1]](#footnote-1) می باشد. [ولو کتاب حدیثی نباشد؟ ]

اصطلاح اصحابنا به معنای امامی بالمعنی الاعم است ( کسانی که حضرت امیر ع را ولی بلافصل بعد از حضرت رسول ص می دانند و نصب ایشان را به اسم می دانند و نه فقط ذکر وصف - بر خلاف زیدیه که معتقدند حضرت رسول ص در نصب ولی و جانشین بعد از خودشان فقط به ذکر اوصاف اکتفاء کرده اند، هر چند تنها مصداق این اوصاف حضرت امیر ع می باشد. بنابراین زیدیه از اصحابنا خارج هستند ولی ناووسیه و فطحیه و واقفیه داخل می باشند.

موضوع رجال کشی دقیق معلوم نیست ولی ظاهرا اصحاب ائمه ع و یاران ایشان که ائمه ع در موردشان اظهار نظر کرده اند.

ابن غضائری سه کتاب داشته که اولی اصول و مصنفات بوده که از بین رفته است و دومی کتاب ثقات بوده است که پراکنده هایی از آن در خلاصه علامه آمده است و سومی کتاب ضعفاء ایشان است که ضعفاء شیعه یا امامی را ذکر کرده اند.

ترتیب زمانی بین کتب :

1. کشی در دورة مرحوم کلینی (نیمه اول و اواسط قرن چهاردهم ) می زیسته است. کتاب او در دسترس ما نیست و صرفا اختصار آن که توسط شیخ تدوین شده است به ما رسیده است.
2. ضعفاء ابن غضائری : هم دورة نجاشی و هم بحث و هم درس او که کمی از او بزرگتر است. تالیف کتاب او مقدم بر تالیف کتب شیخ و نجاشی است.
3. کتب شیخ : به نظر می رسد شیخ اول فهرست و سپس رجال و سپس اختیار معرفه الرجال را نوشته است. کتاب فهرست و رجال ایشان ظاهرا در زمان حیات سیدمرتضی تدوین شده است و اختیار معرفه الرجال در سال 456 یعنی بعد از فوت نجاشی.
4. رجال نجاشی : ظاهرا بعد از فهرست و رجال شیخ است. نظارت کتاب او به فهرست شیخ روشن است [؟].

## رجال کشی

محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی ثقه است و البته در موردش بیان شده که زیاد از ضعفاء نقل می کند. شاگرد عیاشی و محصل مدرسة علمیه عیاشی در سمرقند بوده است. کشّ، شهری نزدیک سمرقند است که معرب آن کسّ می باشد. هم دورة کلینی و کمی بعد از اوست.

راوی کتاب رجال او تلعکبری و جعفر بن قولویه می باشند.

نجاشی در مورد کتاب او می نویسد : «کتاب کثیرالعلم ولکن فیه اغلاط کثیره. البته این توصیف برای رجال کشی اصلی است که در اختیار ما نیست و شاید کتاب اصلی 5 برابر این کتاب اختیار معرفه الرجال موجود باشد که تدوین شده و مختصر شده توسط مرحوم شیخ است.

داعی شیخ در تلخیص و تدوین این کتاب چه بوده است؟

گفته شده است که هدفش حذف اغلاط بوده است ولی شاهدی برای آن وجود ندارد و کتاب موجود نیز دارای اغلاط نسبتا زیادی است.

شاید قسمتهای مربوط به علم رجال را جدا کرده است و شاید به خاطر بیان روایات، این کتاب را در تکمیل فهرست و رجال نگاشته است که آنها خالی از روایات بوده اند.

ترتیب این کتاب تقریبا بر اساس طبقات است ولی گاهی جابه جایی هم وجود دارد و مثلا اصحاب امام رضا ع مقدم بر اصحاب امام باقر ع ذکر شده اند. تشویش در تنظیم کتاب در اواخر کتاب بیشتر و کاملا مشهود است.

عناوین این کتاب :

1. اسم راوی : مثلا می فرماید ما روی فی زراره
2. اسم دو راوی که ارتباطی با هم دارند یا در یک روایت اسمشان جمع شده است.
3. عنوان عام مثل غلاه یا فطحیه یا اصحاب اجماع.

گزارشی از مطالب کتاب :

مطالب کتاب را می توان به سه بخش تقسیم کرد :

1. روایات در مورد روایت ولو روایات ذامه ضعیفه. گاهی خود ایشان توضیحی در مورد سند یا متن روایت بیان می کند و نکات رجالی مهم و شرایط اجتماعی - فرهنگی آن زمان جامعه شیعه و جناح بندی های موجود در آنها بیان می شود مثل اختلاف یونس بن عبدالرحمن با علی بن حدید و قمیون.
2. نقل مطالب رجالی از دیگران و دیگر کتب مثل عیاشی و نصر بن صباح.
3. مطالب خود کشی مثل اصحاب اجماع یا در ترجمه اشخاص.

بنابراین مطالب کتاب یک دست نیست.

اسناد کتاب نیز سه گونه است :

1. کامل و بدون سقط و مشکل.
2. وجاده : وجدت بخط فضل بن شاذان یا جبرئیل بن احمد.
3. مرسل : روی عن فضل بن شاذان.

تحریفات و تصحیفات بسیار در کتاب :

حق این است که اصل تحریف و تصحیف در این کتاب رخ داده است و صاحب قاموس الرجال گاهی بسیار زیاد و با دقت این اشتباهات را کشف کرده است و بیان می کند که ترجمه ها قاطی شده است یا جابه جا نوشته شده است یا .... .

صاحب قاموس الرجال به خاطر این اشتباهات معتقد است که متفردات این کتاب قابل اعتماد نیست.

اما به نظر ما بسیاری از مواردی که ایشان ادعا می کنند تحریف و تصحیف است، قابل توجیه می باشد و خطا و غلط ثابت نیست و حق این است که متفردات این کتاب حجت است، به دو شرط : 1) فی نفسه مطلب غریبی نباشد. مثلا در مورد معاویه بن عمار می گوید 170 سال عمر کرده است. این غریب است و احتمال تصحیف داده می شود و شاید صحیح این بوده است که تا سال 170 عمر کرده است. 2) با مطالب دیگر کتب رجالی تناقض نداشته باشد.

چاپهای این کتاب :

1. چاپ مصطفوی که تصحیح شده است و فهرست خوبی دارد؛ هر چند باز هم غلط دارد.
2. چاپ بمبئی که بدون تحقیق است.

## رجال شیخ

تالیف این کتاب بعد از فهرست شیخ می باشد و کثیرا ما در رجال به فهرست ارجاع می دهد. 25 مورد یا 27 مورد این ارجاع وجود دارد. پس تالیف رجال متاخر است[[2]](#footnote-2).

شیخ طوسی متوفی 460 ه.ق. است. یک نکته در مورد زندگی او مهم است و آن این که عالمی مانند شیخ طوسی یافت نمی شود که کتبش مصادر علوم مختلف می باشد. در حدیث، تهذیب و استبصار. در کلام، تمهیدالاصول و الغیبه. در رجال، فهرست و رجال و اختیار الرجال. در فقه، نهایه و مبسوط و خلاف. در اصول، عده الاصول شاید حتی قبل از ذریعه سید مرتضی نوشته شده باشد. در دعا، مصباح المتهجد. در تفسیر، تبیان شیخ طوسی. شخص ذوفنون است و مقام علمی او بسیار در خور توجه است.

شیخ در فهرست خود نام این کتاب را ذیل ترجمه خود بیان کرده است که «کتاب الرجال الذین رووا عن النبی و الائمه .... ».

غرض از تالیف و خصوصیات کتاب و روش و منابعش را در مقدمة این کتاب توسط شیخ بیان شده است.

«أما بعد: فإني قد أجبت إلى ما تكرر سؤال الشيخ الفاضل فيه، من جمع كتاب يشتمل على أسماء الرجال، الذين رووا عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله [و سلم‏] و عن الأئمة عليهم السلام من بعده إلى زمن القائم عليه السلام، ثمّ أذكر بعد ذلك من تأخر زمانه عن الأئمة عليهم السلام من رواة الحديث أو من عاصرهم و لم يرو عنهم.

و أرتب ذلك على حروف المعجم، التي أولها الهمزة و آخرها الياء، ليقرب على ملتمسه طلبه، و يسهل عليه حفظه، و أستوفي ذلك على مبلغ جهدي و طاقتي، و على قدر ما يتسع لي زماني و فراغي و تصفحي. و لا أضمن أني أستوفي ذلك عن آخره فإن رواة الحديث لا ينضبطون، و لا يمكن حصرهم لكثرتهم و انتشارهم في البلدان شرقا و غربا، غير أني أرجو أنّه لا يشذ عنهم إلّا النادر، و ليس على الإنسان إلّا ما تسعة قدرته و تناله طاقته.

و لم أجد لأصحابنا كتابا جامعا في هذا المعنى إلّا مختصرات قد ذكر كل إنسان طرفا منها، إلّا ما ذكره ابن عقدة من رجال الصادق عليه السلام، فإنه قد بلغ الغاية في ذلك، و لم يذكر رجال باقي الأئمة عليهم السلام. و أنا أذكر ما ذكره و أورد من بعد ذلك من لم يورده (يذكره)،

و من اللّه أستمد المعونة لكل ما يقرب من طاعته و يبعد من معصيته، إنّه ولي ذلك و القادر عليه، و أول ما أبتدي من الرجال الذين رووا عن النبيّ صلّى اللّه عليه و آله، ثمّ من بعد ذلك رجال الأئمة عليهم السلام على سياقهم (سياقتهم)، إن شاء اللّه تعالى».

پس رجال ابن عقده از منابع اصلی این کتاب در اصحاب امام صادق ع است.

خصوصیات عمدة این کتاب :

1. ترتیب العناوین

بر اساس ترتیب حروف معجم است ولی فقط در اول اسم ترتیب لحاظ شده است نه حرف دوم و سوم اسم.

گاهی حتی تشویشی از این حیث تنظیم حروف معجمی هم وجود دارد و مثلا «ابراهیم» ها که در چند قسمت آمده اند.

باب واو بر باب هاء مقدم است در حالی که در کتب عربی واو متاخر است بر خلاف ترتیب فارسی.

اسماء و کنی و القاب و نساء از یکدیگر تفکیک شده است و به همین ترتیب ذکر شده اند.

باب اصحاب الصادق ع ترتیب خاصی دارد که بحث مجزایی دارد.

1. تکرر العناوین

تکرار اسم واحد در بابهای مختلف مثل امام صادق ع و امام کاظم ع چون از اصحاب دو امام بوده است.

اما گاهی اسماء روات در یک باب تکرار شده است و این تکرار کم نیست. شاید حدود 200 عنوان اینگونه باشد. گاهی این تکرار با اختلاف اندکی بین دو عنوان است و گاهی به عین الفاظ است و هیچ اختلاف الفاظی هم ندارد.

اگر اختلاف اندک باشد، شاید شیخ آنها را متحد نمی دانسته است یا از اتحاد آنها غفلت کرده است و دقت نداشته است یا احتمال دارد که شیخ فراموش کرده که نامش را برده است و لذا تکرار کرده است، خصوصا در مواردی که فاصلة بین دو اسم زیاد است. این بحث در مبحث تعدد و وحدت عناوین مهم است. به خاطر این که اسامی را از مصادر مختلف ذکر می کرده است و تکرار به خاطر نوشتن از روی منبع دوم بوده است.

گاهی اسم برخی هم در باب اصحاب ائمه ع آمده است و هم در باب «من لم یرو عنهم»، در حالی که این با مقدمة شیخ در الرجال سازگاری ندارد. بهترین نظریه این است که یا متعدد هستند به نظر شیخ یا غفلت از ذکر آنها در باب اصحاب ائمه ع داشته است.

1. تعداد العناوین

بنابر نسخ معتبر 6346 عنوان بدون حذف تکراری ها در این کتاب ذکر شده است به شمارش بنده. 3177 عنوانش در اصحاب امام صادق ع است.

یک نسخه از این کتاب برای سال 533 ه.ق. یعنی 73 سال بعد از فوت شیخ است که در لندن است و نوشتة محمد بن سراهنگ است که از علماء زمان خودش بوده است.

در یکی از نسخ عناوین بسیاری در متن و حاشیه بوده است که در نسخه چاپی آمده است. حتی در نسخه چاپی حدود ده عنوان از نسخ معتبر وجود ندارد. نسخه چاپی حدود 70 عنوان بیش از نسخ معتبر دارد و اصحاب امام صادق ع 3223 می باشد.

ارقامی که در ادامه بیان می کنیم بر اساس نسخ مخطوط است.

1. شمول العناوین و عدمه

این عناوین چه مقدار از عناوین اصحاب می باشد؟ عناوین بسیاری در کتب حدیثی مخصوصا کتب حدیثی خود شیخ وجود دارد که در این کتاب عنوانشان ذکر نشده است مخصوصا در غیر باب اصحاب الصادق ع. با وجود این که تهذیب و استبصار در جوانی شروع شده است و در مورد شیخ مفید تعابیری دارد که نشان می دهد ایشان هنوز زنده بوده است. نتیجه این که شیخ اسامی را از کتب حدیثی جمع نکرده است بلکه از کتب رجالی متقدم جمع کرده است، مثل رجال ابن عقده که در مقدمه به آن اشاره می کند.

شیخ مشغله کاری فراوانی داشته است و معضلات اجتماعی و فرهنگی و مرجعیت دینی و کلامی و فقهی از جمله مشغله های ایشان بوده است. لذا ممکن است نقصهایی در کتاب رجال ایشان بوده باشد، مخصوصا در مورد اصحاب النبی ص[[3]](#footnote-3). پس مصادر محدودی را ایشان مدنظر قرار داده اند یا در اختیار ایشان بوده است، حداقل در غیر اصحاب امام صادق ع.

1. توثیق و تضعیف و مذهب

این کتاب اختصاصی به امامی و مومن ندارد و حتی ابوبکر و عمر و عثمان و زیاد بن ابیه و عبیدالله بن زیاد و منصور دوانیقی و حسن بن صالح بن حی (راس فرقه زیدیه صالحیه) و .... وجود دارد.

حتی اسامی معصومین ع نیز ذکر شده اند و مثلا نام حضرت امیر ع در اصحاب النبی ص ذکر شده اند.

پس ذکر نامی در این کتاب کاشف از مذهب یا توثیق نیست.

البته باب من لم یرو عنهم حالت خاصی دارد که خواهد آمد.

ابواب اولیه کتاب، توثیق و تضعیف ندارد و صرفا گاهی اوصاف مدح فقط ذکر شده است نه برای توثیق یا تضعیف. توثیق و تضعیف از باب اصحاب امام باقر ع شروع می شود اما خیلی اندک، مثل اصحاب امام صادق ع که از کل این اصحاب فقط یک نفر را توثیق کرده است.

منشا این اختلافات احتمالا به خاطر این است که منبع ایشان در اصحاب مختلف ائمه ع، متفاوت بوده است.

ذکر مذهب مخالفین از اصحاب امام کاظم ع شروع می شود، بر خلاف ابواب قبلی که خیلی اندک و کالعدم است. در خصوص اصحاب امام کاظم ع 56 نفر واقفی دانسته شده اند که حدودا 21 درصد از عناوین این باب هستند. از این 56 نفر، 22 نفر در فهرست شیخ ذکر شده اند که تنها 5 نفر را شیخ در فهرست واقفی دانسته و 17 نفر را به وقف رمی نکرده است، هر چند برخی از آنها در دیگر کتب واقفی دانسته شده اند. در مورد تعداد زیادی از این افراد نجاشی تنها توثیق کرده و به مذهب خلاف اشاره ای نکرده است که ظاهرش عدم وقف می باشد. ظاهرا این افراد را از کتابی در مورد «واقفیه» شیخ جمع کرده است. این اسامی محل اختلاف شده با ترجمه نجاشی و در کلام نجاشی ظاهرا واقفی نیست. شاید شیخ کسانی را که رجوعشان از انحراف ثابت نشده بوده است را واقفی خوانده است، اما نجاشی نسبت به رجوعشان علم داشته یا در واقفی ماندنشان شک داشته است.

31 نفر در این باب توثیق شده اند.

اما «باب من لم یرو عنهم» خصوصیت خاصی دارد و اهل سنت فراوانی هستند که از ائمه ع نقل نکرده اند و نامشان ذکر نشده است. ذکر این اسامی حتما خصوصیتی با روایات شیعه داشته است.

قاموس الرجال مدعی است که خصوص امامیه است ولی حمید بن زیاد واقفی مشهوری است که در این قسمت آمده است. ابن عقده زیدی نیز در این قسمت ذکر شده است. اما ظاهرا عامی در این باب نیست ولو کتابی به نفع شیعه هم نگاشته باشد[[4]](#footnote-4) و لذا احتمالا موضوعش «اصحابنا» مثل فهرست شیخ و نجاشی. احتمالا ذکر اینها به خاطر محشور بودن این افراد با امامیه سبب شده نامشان را ذکر کند.

در «باب من لم یرو عنهم» 13 نفر توسط شیخ تضعیف شده اند که 12 نفر از آنها از مستثنیات ابن ولید از روایات محمد بن احمد بن یحیی هستند، مگر ابراهیم بن اسحاق احمری. بنابراین تضعیفات شیخ در این باب ملاک مستقلی از مستثنیات ابن ولید نیست.

1. اختصار و تفصیل تراجم

تراجم مختلفی در این کتاب وجود دارد. اکثر عناوین فقط لیست اسامی بدون ترجمه است. برخی شرح حال اندکی دارند. در ابواب و باب واحد هم اختلاف از این حیث وجود دارد.

مثلا در اصحاب النبی ص تقریبا ترجمه ندارد تا باب حاء که مقداری ترجمه دارد و باز ترجمه قطع می شود تا می رسد به باب میم و وسط این باب به نام محمد می رسد و وسط این «محمدها» عناوینیش ذکر شده که تمامشان ترجمه دارند. این اختلاف هم شاید به خاطر اختلاف مصادر مختلف شیخ بوده است. مصدر شیخ در مورد عناوین «محمد» کتابی بوده است که ترجمه داشته است.

در سایر باب ها نیز اختلاف وجود دارد اما در باب اصحاب الصادق ع اکثر عناوین هیچ ترجمه ای ندارند. اما در باب «محمد» در این کتاب باز وجود ترجمه زیاد است. برخی کتابها مثل تاریخ بغداد و تاریخ بخاری و ... اسم «محمد» را ابتدا ذکر می کردند و سپس بر اساس حروف الفبا تنظیم می کردند.

این احتمال وجود دارد که شیخ ابتدا «محمد»ها را استخراج کرده است و ترجمه را هم ذکر می کرده است اما در ادامه روشش را به هر دلیلی تغییر داده و شرح حال ها کم شده است.

تعبیر «اسند عنه» تنها در باب اصحاب صادق ع 338 مورد و یکبار در اصحاب باقر ع آمده است - بنابر نسخه معتبر-؛ هر چند در نسخ چاپی در دیگر ابواب هم وجود دارد. احتمالا ترجمه خاصی از این عناوین در رجال ابن عقده بوده است که شیخ چنین تعبیری کرده است.

 بحثهایی شده است که به چه معناست و مدح است یا ذم است یا غیره. ولی به نظر ما معنای این لفظ دقیقا روشن نیست.

در سایر عناوین نیز در تفصیل و اختصار کتاب مختلف می باشد، مثلا در اصحاب امام کاظم ع 31 نفر صاحب کتاب نامیده شده اند که احتمالا از یک فهرست جمع شده اند.

در «باب من لم یرو عنهم» اکثر عناوین ترجمه دارند و در بیشتر عناوین «روا عن فلان» نیز ذکر شده است. در مورد 34 نفر نیز گفته است که شاگرد عیاشی بوده اند. صاحب قاموس الرجال بیان می کند که ذکر اینها برای بیان طبقه روات می باشد چون این باب شامل طبقات مختلف می شود. اما به نظر ما این عبارت برای اشاره به مصدر کلام شیخ می باشد و به همین دلیل کسانی که طبقة آنها کاملا مشخص است نیز این تعبیر در موردش به کار برده شده است. [شاید هم به خاطر منبعی بوده است که شیخ از او می نوشته است].

1. مصادر الکتاب

شیخ طوسی در کتاب هرگز اشاره نمی کند که مصادرش چه کتبی است اما از فحص چنین به دست می آید که کتب حدیثی مصدر نیست و کتب رجالی مصدر ایشان است حداقل در اکثر قریب به اتفاق موارد. پس کتب رجالی متقدم مبنای کار ایشان بوده است.

از ابتدا تا باب اصحاب امام باقر ع، مطمئن نیستم که از کجا اخذ شده است. نام پنج نفر را ذکر می کند که از آنها نقل می کند و می گوید قال البخاری و قابل ابن عقده و ... . اما مقدار اخذ از این افراد نیز در مجموع این ابواب مشخص نیست.

از اینجا به بعد رجال برقی از مصادر مهم رجال شیخ است - ولو با واسطه یا هر دو مصدر واحدی داشته باشند -. پس ارتباط زیادی بین این دو رجال در این ابواب وجود دارد. البته رجال برقی اصلا ترتیب بر اساس حروف الفبا نیست. این می توان اثبات کند که این کتاب معتمد بوده است. [مصدر بودن ثابت نبود و شاید هر دو از مصدر واحدی اخذ شده باشند؟].

یکی دیگر از مصادر که شیخ تصریح به آن می کند در مقدمه، رجال ابن عقده. ایشان تصریح می کند که اول رجال ابن عقده را ذکر می کند و سپس غیر آن را. اما تا کجا از ابن عقده است، معلوم نیست. راه شناختی وجود دارد؟ رجال شیخ فقط ترتیب در اول هر اسم است مگر در اصحاب امام صادق ع که ترتیب اینگونه است که اول اسمهای احمد، سپس آدم، سپس ابراهیم، سپس اسماعیل و ... از اسمهای معروف که مسمای زیاد دارند شروع می کند تا اسامی کمتر معروف ذکر می شود. این ترتیب فقط در باب اصحاب الصادق ع است و تا آخر باب نیست بلکه اواخر باب ترتیب دوباره تغییر می کند. به نظر می رسد تا آنجایی که مرتب است، برای ابن عقده است و بعد از آن دیگر برای ابن عقده نمی باشد. اواخر عمدتا از رجال برقی است. حال اگر اسمی در قسم اول تکرار شود، تعددش ناشی از غفلت شیخ و ابن عقده خواهد بود و این یعنی احتمال خطا بسیار اندک است و تعدد دو عنوان صحیح است، بر خلاف این که تکرار است در قسم اول و قسم دوم باشد که این احتمال وحدت را تضعیف نمی کند. قسم اول 2923 عنوان که حدود 92 درصد اسامی می باشد و قسم دوم 239 نفر ذکر شده است. لذا این که مشهور است ابن عقده شامل 4000 عنوان بوده است، ثابت نیست بلکه مستبعد است. این که همه افراد مذکور در رجال ابن عقده ثقات هستند یا همه اصحاب الصادق ع ثقه هستند نیز از همین تفکیک ها بطلانش ثابت می شوند.

اصل رجال کشی نیز قطعا از مصادر رجال شیخ می باشد و تصریح می کند که از او نقل می کند (علی ما زعم الکشی) و عباراتی در رجال دارد که نجاشی از رجال کشی نقل می کند. این عبارات احیانا در اختیار الرجال وجود ندارد. مصدر قرار دادن رجال کشی برای کتابش با این که «فیه اغلاط کثیره» نشان می دهد که کتاب معتمدی بوده است.

اما «باب من لم یرو عنهم» :

ترتیب خاصی حاکم است و مثلا 20 نفر پشت سر هم ذکر می شوند که روا عنهم تلعکبری یا ده نفر که روا عنهم حمید بن زیاد. یعنی نظم بر اساس مشایخ افراد است. احتمالا این ها از مشیخة کتاب تلعکبری و مشیخه کتاب حمید بن زیاد اخذ شده است. ذکر خصوصیات اخذ تلعکبری از مشایخش شاهد دیگری برای این ادعا است. کتاب رجال حمید بن زیاد نیز مصدر این کتاب می باشد. فهرست کتب صدوق نیز مصدر دیگر این قسمت است و مستثنیات ابن ولید را شیخ از همین کتاب نقل می کند. کتاب دیگری که نام علمای خراسان قدیم (سمرقند و بخارا و ...) را داشته است مخصوصا شاگردان عیاشی که پشت سر هم امده اند و شاید اصل رجال کشی منبع آن بوده باشد. فهرست ابن بطه از دیگر مصادر می باشد که مشایخ برقی را شیخ از آنجا اخذ می کند. اجازاتی که علماء به شیخ داده اند و مشایخ ابن نوح و مشایخ صفار نیز ممکن است مصدر ایشان بوده باشد. البته به خاطر در اختیار نداشتن این کتب، نظر قطعی نمی توان داد.

1. اعتبار الکتاب

بررسی اعتبار رجال شیخ از چند زاویه :

1 / کسانی که جزو اصحاب نام می برد، را می توان از اصحاب ائمه ع دانست؟

رجال شیخ کاملا از این حیث معتمد است خصوصا در اصحاب امام صادق ع و منبع بودن رجال ابن عقده.

البته اختلافاتی بین این کتاب و کتاب رجال برقی وجود دارد و احتمال تحریف و تصحیف وجود دارد و معلوم نیست رجال شیخ محرف است یا رجال برقی.

2 / کسانی که جزو اصحاب نام نمی برد، دلیل بر اصحاب ائمه ع نبودن می باشد یا خیر؟

عدم ذکر نمی تواند دلیل باشد مگر در اصحاب امام صادق ع تا حدودی البته. [خودشان تصریح می کند در مقدمه که ممکن است برخی اسامی از دست در رفته باشد]. حتی در باب «من لم یرو عنهم» نیز اگر ذکر شده باشد، دلیل بر این نمی باشد که جزو اصحاب ائمه ع نبوده است همانطور که اشاره شد.

3 / خصوصیات دیگر این کتاب مثل توثیقات و تضعیفات و زمان فوت راوی و ... ؟

حکم کلی نمی توان داد و مثلا واقفی اصحاب امام کاظم ع معتبر نیست و تضعیف باب من لم یرو عنهم اعتبار مستقل ندارد. در مجموع کتاب محکمی است ولو غلط نیز دارد. از این جهت قابل مقایسه با رجال کشی نیست و اصل حجیت فرمایشات است مگر قرینه محکمی بر خلاف وجود داشته باشد.

حتی در باب من لم یرو عنهم یک عنوان ساقط شده است و شرح حالی که برای او نوشته شده است به عنوان قبلی منتقل شده است (ترجمه زید بن محمد بن جعفردر حالی که کتابی که برای او ذکر می شود که برای زکار بن یحیی می باشد و طبقه با طریق ذکر شده همخوانی ندارد).

## فهرست شیخ

اولین تالیف رجالی شیخ می باشد. اسم این کتاب «فهرسة کتب الشیعه و اصولهم و اسماء المصنفین و اصحاب الاصول و الکتب و اسماء من صنف لهم و لیس منهم» می باشد به گفتة خود شیخ.

چند توضیح :

1. شیعه : ظاهرا مراد ایشان همان «اصحابنا» می باشد که زیدیه خارج است.
2. کتاب و اصل و تصنیف :

فروق مختلفی برای این سه اصطلاح وجود دارد ولی فرق اینها به تحقیق این است که کتاب اعم از اصل و تصنیف است[[5]](#footnote-5) و اصل کتابی است که از کتاب دیگری مطلب اخذ نمی کند و مطالبش مستقیم اخذ شده است - چه با واسطه نقل کند و چه بدون واسطه -. تصنیف کتابی است که از کتب قبلی مطلب دارد حداقل مقدار قابل توجهی از کتب دیگر اخذ شده است.

کتاب اعم از اصل است، اما وقتی گفته می شود «له کتاب» قرینه می شود که اصل نیست و الا به خاطر اهمیت بیان می شد که «له اصل». [شاید شک داشته است که کتابش اصل است یا مصنف؟].

غرض تالیف :

در مقدمه فهرست شیخ مطالبی آماده است که مطالب خوبی در مورد این کتاب را به اطلاع ما می رساند :

أمّا بعد: فإنّي لمّا رأيت جماعة من شيوخ طائفتنا من أصحاب الحديث عملوا فهرست كتب أصحابنا و ما صنّفوه من التصانيف و رووه من الأصول[[6]](#footnote-6)، و لم أجد منهم أحدا استوفى ذلك، و لا ذكر أكثره، بل كلّ منهم كان غرضه أن يذكر ما اختصّ بروايته و أحاطت‏ به خزانته من الكتب، و لم يتعرّض أحد منهم لاستيفاء جميعه[[7]](#footnote-7)، إلّا ما كان قصده أبو الحسين‏ أحمد بن الحسين بن عبيد اللّه‏ رحمه اللّه، فإنّه عمل كتابين: أحدهما ذكر فيه المصنّفات، و الآخر ذكر فيه الأصول[[8]](#footnote-8)، و استوفاهما على مبلغ ما وجده و قدر عليه، غير أنّ هذين الكتابين لم ينسخهما أحد من أصحابنا، و اخترم[[9]](#footnote-9) هو رحمه اللّه، و عمد بعض ورثته إلى إهلاك هذين‏ الكتابين و غيرهما من الكتب[[10]](#footnote-10)! على ما يحكى‏ بعضهم عنهم.

و لما تكرّر من الشيخ الفاضل[[11]](#footnote-11)- أدام اللّه تأييده- الرغبة فيما يجري هذا المجرى، و توالى منه‏ الحثّ على ذلك، و رأيته حريصا عليه، عمدت إلى عمل‏ كتاب يشتمل على ذكر المصنّفات و الأصول. و لم أفرد أحدهما عن الآخر، لئلّا يطول الكتاب‏، لأنّ في‏ المصنّفين من له أصل فيحتاج إلى‏ أن يعاد ذكره في كلّ واحد من الكتابين فيطول[[12]](#footnote-12).

و رتّبت هذا الكتاب على‏ حروف المعجم التي أوّلها الهمزة و آخرها الياء، ليقرب‏ على الطالب الظفر بما يلتمسه و يسهل على من يريد حفظه أيضا.

و لست‏ أقصد ترتيبهم على أزمنتهم و أوقاتهم، بل ربما يتّفق‏ ذكر من تقدّم زمانه بعد ذكر من تأخّر وقته و أوانه، لأنّ البغية غير ذلك.

و إذا ذكرت كلّ واحد من المصنّفين و أصحاب الأصول فلا بدّ من [1] أن أشير إلى ما قيل فيه[[13]](#footnote-13) من التعديل و التجريح، و هل يعوّل على روايته أو لا، [2] و أبيّن عن اعتقاده و هل هو موافق للحق أم هو مخالف له‏[[14]](#footnote-14)، لأنّ كثيرا من مصنّفي أصحابنا و أصحاب الأصول[[15]](#footnote-15) ينتحلون المذاهب الفاسدة و إن كانت كتبهم[[16]](#footnote-16) معتمدة[[17]](#footnote-17).[[18]](#footnote-18)

فإذا سهّل اللّه تعالى إتمام هذا الكتاب فإنّه يطلع‏ على ذكر أكثر ما عمل من التصانيف و الأصول، و يعرف به قدر صالح من الرجال و طرائقهم.

و لم أضمن أن أستوفي ذلك إلى آخره، فإنّ تصانيف أصحابنا و أصولهم لا تكاد (تضبط، لانتشار) أصحابنا في البلدان و أقاصي الأرض، غير أنّ عليّ الجهد في ذلك و الاستقصاء فيما أقدر عليه، و يبلغه و سعي‏ و وجودي، و ألتمس بذلك القربة من اللّه تعالى و جزيل ثوابه و وجوب حق الشيخ الفاضل -أدام اللّه تأييده-، و أرجو أن يقع ذلك موافقا لما طلبه إن شاء اللّه تعالى‏.

موضوع فهرست شیخ از جهت مذهب :

موضوع اصحابنا است که به معنای دوازده امامی نیست بلکه ظاهرا مفهومی است که شامل امامی هایی می شود که در فقه مشترک با دوازده امامی هستند مثل ناووسیه و واقفیه و فطحیه و ایشان تصریح دارد در ترجمه ابن عقده که زیدیه داخل در اصحابنا نیست. البته غیر اصحابی که برای شیعه کتاب نوشته اند نیز ذکر می شوند مثل سنّی ها و ... .

کتاب چیست و مولف کیست؟

افراد زیادی در این کتاب ذکر شده اند که مولف نیستند اما نسبت به کتاب یک نوع اختصاصی دارند و لذا ذکر شده اند. مثل عبیدالله بن خاقان که در یک جلسه نشسته است و خصوصیات امام حسن عسکری ع را ذکر کرده است و برخی از حاضران آن جلسه این مطالب را مکتوب کرده اند. به همین دلیل او را ذکر کرده است.

شخص دیگری را شیخ در این کتاب ذکر می کند که کتاب دیگری را باب بندی کرده است. یا راوی منحصر یک کتاب می باشد مثل راوی کتاب غیاث بن ابراهیم یا راوی کتاب صحیفه سجادیه. گاهی راوی حدیث مفصل است مثل سلمان فارسی یا ابوذر غفاری یا مفضل بن عمر یا اصبغ بن نباته (گویا روایت طولانی را یک کتاب تلقی می کردند و اطلاق کتاب به آن می کردند). در ترجمه احمد بن هلال دارد که چون بیشتر کتب را روایت کرده است، او را ذکر می کند و صاحب کتاب دانسته نشده است. برخی را نام می برد که راوی نامه بوده است.

در ترجمه السید بن محمد حمیری، شخص دیگری آمده است و مطالبی در مورد او را جمع کرده است که اخبار او تالیف دیگری است که او را درک نکرده است و با این حال اسم او ذکر شده است. [شاید برخی اسامی استطرادی مطرح شده باشند].

در ترجمه برخی افراد - حدود سی نفر - هم آمده است «له روایات» که در ادامه توضیحی از آن ذکر خواهد شد. به احتمال زیاد این افراد را شیخ از کتاب حمید بن زیاد نقل کرده است و کتاب حمید بن زیاد توسعه داشته است.

در ترجمه برخی افراد هم ایشان می فرماید «له مسائل» که در ادامه توضیح آن ذکر خواهد شد.

در نتیجه اشخاصی که به هر نوعی با کتاب ارتباط داشته باشند یا شباهتی با مولف داشته باشند، نام می برده است.

اصطلاح «مسائل» :

در مورد برخی راویان شیخ می فرماید «له مسائل» که ظاهرا استفتاء و سوال و جواب از معصومین ع بوده است. این افراد را گاهی نجاشی با تعبیر «له کتاب المسائل» یا «له کتب منها مسائل ... » تعبیر کرده است.

اصطلاح «نوادر» :

نوارد کتابی است که کشکول مانند است و موضوع بندی مشخصی ندارند. احادیث گزینش شده ای که مولف آنها را جالب می دانسته است.

اصطلاح «له روایات» :

در مقایسه این افراد با ترجمه این افراد در نجاشی، در اکثر موارد حمید بن زیاد در طریق این روایات قرار گرفته است. اکثر این موارد در کتاب نجاشی نامشان ذکر نشده است. برخی را هم که نجاشی ذکر کرده است، بیان کرده است که «له کتاب النوادر». گویا روایاتی را جمع کرده بوده است و نوشته بوده است. برخی از این افراد را هم نجاشی بیان کرده است که «له کتاب»[[19]](#footnote-19) و نجاشی هیچ کس را فقط به خاطر روایت داشتن، نامش را ذکر نکرده است.

توثیق و تضعیف و بیان انحراف عقیده :

در موارد بسیاری خصوصا در اواخر کتاب یافت می شود که شرح حال و توثیق و تضعیف اصلا اشاره ای نشده اند در حالی که برخی از این افراد قطعا توثیق و تضعیف وجود داشته است یا مذهبش کاملا معلوم است مثل زیاد بن مروان القندی که از رئوس واقفیه است. برخلاف نجاشی که در مورد اکثر روات ترجمه های مفیدی دارد.

به نظر بنده شیخ مصادر محدودی داشته است و هر اطلاعاتی که در مصادر بوده است را فقط نقل می کرده است و تحقیق مستقل و بیان مطالب تحقیقی از خودش را بیان نمی کرده است.

توجیه دیگری هم وجود دارد که شاید شیخ از سخنی که در مقدمه گفته است، دست کشیده است. البته در حال حاضر متعارف این است که مقدمه بعد از نوشتن کتاب است. اما لحن مقدمه کتاب فهرست و رجال شیخ این است که مقدمه را وقتی نوشته است که حداقل کتاب تمام نشده است. البته تعبیر «رتبت» آمده است که شاید باب بندی بر اساس حروف را ابتدا انجام داده است و سپس مقدمه را نوشته است و بعد اسامی را به باب ها به طور تدریجی اضافه کرده است. در فهرست ابن ندیم دو باب در یک تاریخ تمام شده است که نمی شود کل هر دو باب را یک روزه نوشته باشد. احتمالا تدریجی اسامی اضافه می شده است تا این که در تاریخ واحدی اسامی نهایی هر دو باب فقط نوشته شده است.

بنابراین از عدم ذکر توثیق یا تضعیف یا فساد مذهب نمی توان مطمئن شد که فساد مذهب ندارد یا توثیق نشده است یا تضعیف ندارد.

این احتمال وجود دارد که شخصی را به خاطر این که تصنیفی برای شیعه داشته است، نامش را ذکر کرده است؛ هر چند نمی دانسته است که عامی است یا خاصی. پس ممکن است کسانی که احراز کرده است که عامی است، ذکر می کند که عامی است اما اگر احراز نکرده است، بیان نکرده است، مثل عنوان الحسین بن زیاد در فهرست. [؟]

نظم کتاب :

باب بندی بر اساس حروف و مثلا باب ابراهیم و باب احمد و ... .

باب آحاد یعنی یک نام بیشتر ذیل آن قرار ندارد که آخر ذکر می شوند. اگر دو نام شبیه به هم در انتها ذکر شد این احتمال قوی است که یا در تلفظ با یکدیگر فرق دارند یا تصحیفی رخ داده است و این دو شبیه به هم نبوده اند.

باب کنی[[20]](#footnote-20) جدا و در انتها آمده است و باب القاب نیز همینطور[[21]](#footnote-21).

باب واو بر هاء مقدم است شبیه فارسی امروز. ترتیب الفبای کتب بعضا با هم متفاوت است.

مصادر این کتاب :

این بحث در شناخت اعتبار کتاب اساسی است چرا که اگر مصادر معتبر نباشد، این کتاب اعتبار نخواهد شد.

برخی مصادر مشخص است چون خود شیخ بیان کرده است که این مطلب را ابن ندیم گفته است یا .... . کتاب رجال کشی و فهرست ابن ندیم و فهرست صدوق و تاریخ یعقوب بن سفیان و ... .

برخی مصادر را از نحوة ترتیب کتاب می توان شناخت. برخی مواقع را بیان می کند «بالاسناد الاول» که در اسناد اول به ابن بطه منتهی شده است. پس فهرست ابن بطه و همچنین رجال حمید بن زیاد از مصادر این کتاب بوده است.

مشیخه اساتید نیز - خصوصا احمد بن عبدون یا شیخ مفید - از مصادر این کتاب می باشد.

همچنین مطالب ابن عقده را نقل می کند که احتمالا خود کتاب ابن عقده در اختیارش بوده است نه این که از کتاب دیگری مطالب او را نقل کند.

برخی مطالب نیز برای خودشان است مثل ترجمه خودش یا ترجمه اساتیدش مثل شیخ مفید.

مهم این است که اگر شیخ مطلبی را از مصدری نقل می کند و به مولف فقط نسبت نمی دهد، به معنای این است که این مطلب را قبول دارد.

فهرست حمید از مصادر فهرست شیخ است و اطلاعات زمان مرگ و نماز میت و محل دفن را شیخ از آن اخذ می کند و معلوم می شود که فهرست حمید از این اطلاعات بسیار داشته است.

تعدد و وحدت عناوین در فهرست شیخ :

در علم رجال بیان شد که اخذ از مصادر مختلف ظاهرا سبب تکرار اسم شده است - و غفلت از تقدم ذکر یا غفلت از وحدت -. در رجال شیخ تکرار خیلی زیاد است اما در فهرست تکرار کم نیست، بر عکس نجاشی که تکرارش بسیار اندک است[[22]](#footnote-22).

موارد تکرار در فهرست شیخ مانند آدم بیاع اللولو یا آدم بن متوکل ابوالحسین بیاع اللولو. ابراهیم بن نصر یا ابراهیم بن نصیر. اسماعیل بن ابان و اسماعیل بن ابان که دو طریق برای آنها ذکر می کند، در حالی که نجاشی فقط یک نفر را ذکر کرده است. بریح العبادی و بریح النصاری. حسن بن عباس الحریشی یا حسن بن عباس بن حریش الرازی. الحسن بن علی بن ابی حمزه که عینا تکرار شده است. الحسن بن زیات العطار. الحسین بن احمد و الحسین بن احمد المنقری. علی بن شجره که دوبار تکرار شده است با دو طریق.

در این موارد شیخ تفاوت ممیزی ذکر نمی کند و نجاشی به یک نام اکتفاء می کند و با توجه به مبنای ما که معتقدیم نجاشی به فهرست ناظر است و فهرست شیخ در اختیارش بوده است، می توان گفت نجاشی به فهرست اعتماد نکرده است و به دیگر مصادرش اعتماد کرده است.

الحسین بن عثمان و الحسین الاحمسی (که نجاشی آن را الحسین بن عثمان الاحمسی دانسته است) و الحسین بن عثمان الرواسی سه عنوان در فهرست شیخ است. در رجال نجاشی دو تا حسین بن عثمان داریم. الحسین بن عثمان الاحمسی و الحسین بن عثمان العامری الکلابی. رواس یکی از قبائل فرعی عامر و کلاب است. پس همان الحسین بن عثمان بن شریک است. الحسین بن عثمان مطلق نیز باید همان الحسین بن عثمان الرواسی باشد که تکرار شده است. شاید تکرار شیخ به این دلیل بوده است که وحدت این دو نزد شیخ روشن نبوده است. شیخ تسلط نجاشی بر انساب و قبائل و ... را نداشته است.

خلاد بن خالد مقری و خلاد سندی در فهرست شیخ آمده است در حالی که نجاشی دومی را بیان کرده است و می گوید که گفته شده که همان خلاد بن خلف مقری است. این سبب می شود که نجاشی گویا اصل را بر عدم تعدد می گذاشته است و تا علم به تعدد نداشته است، تکرار نمی کرده است.

پس تعدد ذکر در فهرست خصوصا با فاصله در ذکر و خصوصا با وحدت طریق می تواند ناشی از غفلت از وحدت یا غفلت از ذکر باشد.

مقایسه فهرست شیخ و رجال نجاشی :

در رجال نجاشی به تفصیل بیان خواهد شد.

اعتبار فهرست شیخ :

توثیقات و تضعیفات شیخ چه مقدار اعتبار دارد؟ کتاب معتبر و متقنی است و رفع ید نمی توان کرد ولو تضعیفاتش اندک است.

عدم توثیق و تضعیف و عدم بیان انحراف دلیل بر عدم این امور است؟ بیان شد که در مقایسه موارد زیادی یافت می شود که توثیق و تضعیف و انحراف عقیده ذکر نشده است بسیار زیاد است پس از عدم ذکر انحراف عقیده، شیعه دوازده امامی بودن قابل استنباط نیست. البته گفته شده است که ذکر عامی بودن را ایشان متعهد بوده است و از عدم ذکر عامی بودن، غیر سنی بودن کشف می شود. هر چند در مورد سه چهار مورد بنده شک دارم در غیر سنی بودن آنها - مخصوصا که اهل سنت از این افراد با تجلیل نام برده است -.

البته اگر ترجمه خیلی مفصل بوده باشد، در این موارد عدم ذکر دلیل بر عدم می تواند باشد.

اما از حیث مصادر، فهرست صدوق و رجال حمید بن زیاد و فهرست احمد بن عبدون قابل اعتماد می باشند.

اما رجال کشی را نجاشی گفته است که «فیه اغلاط کثیره». شیخ نیز زیاد از این کتاب نقل نکرده است و کمتر از ده مورد شاید از این کتاب نقل کرده باشد به شکل اطمینانی.

اما فهرست ابن ندیم، شیخ گاهی تصریح می کند که از او اخذ کرده است ولی محدود است و حتی در ترجمه فضل بن شاذان، ابن ندیم را تخطئه می کند. احتمالا این کتاب از مصادر عمدة شیخ نمی باشد. ابن ندیم آدم متقنی نیست و کتاب فروش و مستنسخ کتاب بوده است و در کتاب او - نسخه موجودش - خیلی به شکل عجیبی پر غلط و قاطی پاتی و خلط و جابه جا شده و ... است. می توان گفت توثیق و تضعیفهای شیخ متکی به فهرست ابن ندیم نبوده است.

اما فهرست ابن بطه، نجاشی در ترجمه اش بیان می کند که کتابش تخلیط دارد. پس مواردی که شیخ در فهرست از ابن بطه نقل می کند - و بسیار است - را باید با احتیاط با آن مواجه شد. یعنی اگر در منبع دیگری مطلبی خلاف آن بود، معارضه با مطالب ابن بطه نمی کند و نباید روی مطالب ابن بطه پافشاری کرد. اما خوشبختانه مواردی که از ابن بطه نقل کرده است در اکثر موارد ترجمه کوتاهی است و اطلاعات بسیار اندکی دارد و موارد اثر گذاری نیست.

نسخ فهرست :

بین نسخه های مخطوط و چاپی اختلافات اندکی وجود دارد که حسن، حسین شده است و ... .

یک نسخة مخطوطی وجود دارد که با نسخه چاپی تفاوت بسیاری دارد. مثلا محمد بن الحسن، شده ابن ولید. یا له کتاب ثقه، شده ثقه له کتاب. در نسخة مخطوط، ضمیر گذاشته است و در نسخه چاپی اسم ذکر شده است. شیخ مفید، شده است ابوعبدالله[[23]](#footnote-23). سعد، شده سعدبن عبدالله. فرق مفهومی بسیار اندک است و فقط تفاوت در الفاظ است. نقلهای مجمع الرجال با این نسخة مخطوط همخوانی دارد. احتمال بنده این است که شیخ دوبار کتاب را تحریر کرده است و خودش تعابیر را دقیقتر و روانتر و مفهومتر کرده است و الا کسی داعی ندارد که چنین کرده باشد. پس می توان گفت هر دو نسخه معتبر است و خود مولف - یعنی شیخ طوسی - ظاهرا یک ویراستاری و بازنویسی داشته است و تغییرات عمدی را انجام داده است. غیر مولف نه حق دارد و نه رایج بوده است که چنین تصرفاتی انجام دهد.

قرائنی وجود دارد که نسخه چاپی متاخر است، چرا که تعبیر ادام الله ایامه در مورد سید مرتضی در نسخه چاپی به رضی الله عنه تبدیل شده است و عنوان الشیخ ابوعبدالله، به الشیخ المفید تبدیل شده است که معمولا این عناوین مدتها بعد از فوتش برای او مشهور می شود و تعبیر بالاتر و محترمانه تری است. ضمن این که الشیخ ابوعبدالله مشترک بین چند استاد مثل غضائری می باشد. لذا احتمالا شیخ نسخه دوم را برای تصحیح نسخه اول نگاشته است.

ابن داود بیان می کندک هاز خط شیخ نقل می کند. البته احتمال دارد که در کتابخانه ابن طاووس این نسخه اصلی وجود داشته است و این داود مراجعه هایی به آن داشته نه این که کل کتاب را از نسخه اصلی نوشته باشد. پس در قسمتهایی که تصریح نمی کند به این که از خط شیخ نوشته است، قابل اثبات نیست که از نسخه اصلی نوشته است. باید بررسی شود که ابن داود کدام نسخه را در اختیار داشته است. البته ابن داود شخص دقیقی نیست و احتمال اشتباه در خواندن و نوشتن منتفی نیست.

اضافه بر این که قرائنی وجود دارد که شیخ اضافاتی بر فهرست موجود در اختیار ما داشته است که به دست ما نرسیده است. شاهد این مدعا این است که ذیل عنوان «الحسین بن عبیدالله الغضائری» و «الحسین بن علی بن سفیان البزوفری» است که در رجال بیان می کند که ترجمه آنها در فهرست ذکر شده است، اما در فهرست موجود، وجود ندارد. ابن حجر در ترجمه الحسین بن عبیدالله الغضائری مطالبی از فهرست شیخ نقل می کند؛ هر چند ابن حجر آدم دقیقی نیست و اشتباه زیادی دارد ولی در خصوص این مورد با توجه به رجال شیخ، می توان مطمئن شد که از فهرست شیخ نقل کرده است.

نسخة چاپی طبع نجف : با مقایسه با نسخ مخطوط بد نسخه ای نیست اما غلطهایش هم کم نیست.

نسخه چاپی اسپرینگر هند : کتاب را بر اساس ترتیب حروف الفبا کرده اند که سبب شده ترتیب آن اصالت نداشته باشد و سبب شده تا ترتیب عناوین و مطالبی که از آن فهمیده می شود - مثل وحدت و تعدد عناوین یا روش کتاب یا کشف مصادر کتاب یا تصحیفات جابه جایی و حذف خط و پاراگراف در نسخه برداری یا ... - از این نسخه قابل استفاده نباشد.

این چاپ باب بندی ها را از بین برده است و باب الحسن و باب احمد و باب آحاد و ... را از بین برده است و سبب اشتباه شده است و حریز به عبدالله السجستانی به حفص بن عبدالله السجستانی تبدیل شده است. حریز در نسخه اصلی در باب آحاد است نه باب حفص که حذف بابها سبب اشتباه شده است.

اضافه بر این که در فهرست شیخ بسیار گفته می شود که بالاسناد الاول و علی هذا الاسناد آمده است و با تغییر ترتیب کتاب، معلوم نیست که مراد از اسناد اول به کجا بر می گردد. خودشان در انتها متوجه این اشتباه شده اند و تصور کرده اند که همة این اسنادها به اسناد به ابوالمفضل می رسد و این را بیان کرده اند؛ در حالی که اینگونه نیست ولو بیشتر آنها به آن اسناد برگردد.

مطالبی را نیز در کلوشه از نجاشی یا خلاصه علامه یا رجال ابن داود نقل کرده اند که گاهی با نسخه بدلهای خود فهرست قاطی می شود و امکان تفکیک ندارد. حتی ممکن است با تصرف در نسخه و با تکیه بر رجال النجاشی به تصحیح فهرست پرداخته اند و متن کتاب را تغییر داده اند مثل عنوان «جهم بن ... ثقه [قلیل الحدیث/ن جش]».

فهرست های خوبی برای این چاپ وجود دارد و پر غلط است و به هر حال اصالت کتاب از بین رفته است.

البته ایضاح الاشتباه علم الهدی فرزند فیض کاشانی با این کتاب چاپ شده است و این مزیت را دارد.

صاحب ذریعه از کتابی به نام «ترتیب الفهرست» سخن می گوید که برخی فهرست را مرتب کرده اند. شاید اشاره به همین چاپ داشته باشد. در آخر این کتاب آمده است که «در سال 1005» تمام شده است. پس احتمال دارد که خود این چاپ کننده ها مترتب نکرده باشد و قبل از آنها کسی چنین کاری کرده و اینها فقط آن را چاپ کرده باشند.

اشکالات فهرست :

1 / «عمرو بن میمون و کنیته ابوالمقدام». این عنوان در فهرست شیخ آمده است که البته خلط بین چند عنوان شده است و چنین عنوانی وجود ندارد و ما مقاله ای در این زمینه نوشته ایم.

2 / در باب کاف آمده است «کردین بن مسمع بن عبدالملک» (رقم585). در حالی که کردین لقب مسمع است و باید در باب میم این اسم آورده شود و مترجم خود مسمع است نه پسر مسمع.

3 / «عمر بن محمد» در این کتاب آمده است که صحیح آن «محمد بن عمر» است.

4 / اشتباه شایع در فهرست شیخ در مواردی است که از ابن بطه نقل می کند که «ابن ابی عمیر از الحسن بن محبوب عنه». حدودا 25 نفر را اینگونه فرموده است؛ در حالی که در رجال النجاشی بسیاری از این طرق را ابن ابی عمیر مستقیم ناقل کتاب از شخص است. کتاب ابن بطه را نجاشی پر غلط می داند.

لذا روشن می شود که اصل عدم خطا در این کتب و مطالب صحیح نیست.

محقق بحرانی - که به دقت نظر معروف است - در معراج الکمال به تصحیح فهرست پرداخته است که باید بررسی شود که تصحیح اجتهادی است یا تصحیح بر اساس نسخ خود مولف.

تصحیح بدون نسخه در حاشیه باید منعکس شود و در متن مولف نباید تصرف کرد - ولو به نظر ما اشتباه باشد -. بسیاری از اسناد کتب حدیثی تصحیح شده و تصحیح اجتهادی را در متن منعکس کرده اند و اصالت کتاب را از بین برده اند.

## رجال نجاشی

مقدمه رجال نجاشی :

مقدمة [المؤلف‏]

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ‏، و صلواته على سيدنا محمد النبي و على أهل بيته الطاهرين أما بعد، فإني وقفت على ما ذكره السيد الشريف[[24]](#footnote-24)- أطال الله بقاءه و أدام توفيقه[[25]](#footnote-25)- من تعيير قوم من مخالفينا أنه لا سلف لكم[[26]](#footnote-26) و لا مصنف. و هذا قول من لا علم له بالناس و لا وقف على أخبارهم، و لا عرف منازلهم و تاريخ أخبار أهل العلم، و لا لقي أحدا فيعرف منه، و لا حجة علينا لمن لم يعلم و لا عرف.

و قد جمعت[[27]](#footnote-27) من ذلك ما استطعته، و لم أبلغ غايته، لعدم أكثر الكتب[[28]](#footnote-28)، و إنما ذكرت ذلك عذرا إلى من وقع إليه كتاب لم أذكره. و قد جعلت للأسماء أبوابا على الحروف ليهون على الملتمس لاسم مخصوص منها. [و ها] أنا أذكر المتقدمين في التصنيف من سلفنا الصالح، و هي أسماء قليلة[[29]](#footnote-29)، و من الله أستمد المعونة، على أن لأصحابنا- رحمهم الله- في بعض هذا الفن[[30]](#footnote-30) كتبا ليست مستغرقة[[31]](#footnote-31) لجميع ما رسمه[[32]](#footnote-32)، و أرجو أن يأتي في ذلك على ما رسم و حد إن شاء الله [تعالى‏]. و ذكرت لرجل طريقا واحدا حتى لا يكثر (تكثر) الطرق فيخرج عن الغرض»[[33]](#footnote-33).

ابتدای جزء دوم کتاب در اول باب عین[[34]](#footnote-34) :

«الجزء الثاني من كتاب[[35]](#footnote-35) فهرست أسماء مصنفي الشيعة[[36]](#footnote-36) و ما أدركنا من مصنفاتهم و ذكر طرف من كناهم و ألقابهم و منازلهم[[37]](#footnote-37) و أنسابهم و ما قيل في كل رجل منهم من مدح أو ذم‏[[38]](#footnote-38)».

صاحب قاموس الرجال می فرماید که کتاب، فهرست است نه رجال؛ اما به نظر ما از آنجایی که به توثیق و تضعیف پرداخته است، کتاب رجالی نیز می باشد. علامه و ابن داود نیز این کتاب را کتاب رجال دانسته اند.

مقایسه فهرست شیخ و رجال نجاشی :

این قسمت های از دو کتاب با هم مقایسه شود : باب الف و باب الواحد سین و باب الواحد میم و باب عیسی و باب الکنی و الالقاب.

چرا برخی عناوین در فهرست شیخ وجود دارد، اما در رجال نجاشی ترجمه نشده اند؟

ممیزات رجال نجاشی نسبت به فهرست شیخ چه می باشد و فرقهایش با فهرست شیخ؟

مثلا نجاشی این تعبیر را دارد که «ثقه و ابوه» مهم است که عطف به ضمیر مستتر است یا ابتدای جملة بعد است.

1 . این دو کتاب فقط در باب الف[[39]](#footnote-39) با هم ارتباط روشنی دارند، بر خلاف بابهای دیگر که ارتباط روشن قابل اثبات نیست. دلیل این ادعا این است که در باب ابراهیم ترتیب هر دو کتاب تا ده عنوان شبیه و به ترتیب و مثل یکدیگر هستند. در باب اسماعیل از شماره سی تا سی و هفت شبیه هم است مگر رقم سی و سه. هر چند ترتیب نجاشی کمی پس و پیش شده است. حتی تعبیرات نیز عین یکدیگر می باشند. تعبیرات برای مصادر فهرست نمی باشد.

گاهی نیز عبارت شیخ را آورده است و و شیخ فرموده است که این کتاب را ندیده ام و نجاشی می گوید : ذکر بعض اصحابنا انه لم یر ذلک[[40]](#footnote-40). معمولا با تعبیر بعض اصحابنا از شیخ نقل می کند و گاهی عباراتی از ایشان آورده است ولی کمی تغییر در آن اعمال کرده است. مثل عبارت باب ابان بن تغلب[[41]](#footnote-41) یا ابان بن عثمان الاحمر یا اسماعیل بن ابی خالد محمد بن مهاجر یا ترجمه شیخ مفید. این تعابیر برای مصادر نیست و برای خود شیخ است و نمی توان ادعا کرد نحوة گزینش ایشان از مصادر عین هم بوده و اینقدر نزدیک به هم اخذ از مصادر شده است[[42]](#footnote-42). این مقدار شباهت اتفاقی نیست.

باب احمد از ابتدایش که شماره 53 است تا عنوان 89 در نجاشی وجود دارد و ترتیب در هر دو روشن است که ارتباط نزدیک دارند و ترتیب و عبارت خیلی شباهت دارند. ولی احمد بن محمد بن ابی نصر را مثلا یکی اول ذکر کرده است و دیگری آخر ذکر کرده است.

اما چرا بعد از باب الف به فهرست شیخ اتکاء نکرده است؟

شاید در ابتدا تصمیم داشته است که ناظر به فهرست شیخ مطالب را ذکر کند اما در ادامه تصمیم گرفته از مصادر اخذ کند و دیگر از فهرست شیخ اخذ نکند.

مبعد این احتمال این است که در باب اسماعیل از اواسط آن ناظر به فهرست است یا در باب ابراهیم شبیه این بیان را می توان داشت. در باب الحسن و الحسین نیز اخذ نکرده است ظاهرا در حالی که قبل از این باب و بعد از این باب اخذ وجود دارد.

احتمال دیگر این است که نجاشی، فهرست شیخ را به شکل ناقص داشته است یعنی فهرست شیخ کامل نشده بوده است که در اختیار نجاشی قرار گرفته است. به همین دلیل می بینیم که پس و پیش در رجال نجاشی آمده است چون فهرست مرتب نشده بوده است. تعبیر مقدمه رجال النجاشی که «فی بعض هذا الفن ... » احتمالا اشاره به همین کتاب کامل نشدة شیخ اشاره داشته باشد. در باب الف فهرست شیخ، معمولا ترجمه ها مفصل است بر خلاف بابهای دیگر که معمولا ترجمه ها کوتاه است. احتمالا شیخ هدفش تفصیل بوده است، اما در ادامه امکانش برای ایشان به وجود نیامده است و حتی توثیق و تضعیف را هم نداشته است. بعدا قصد داشته کامل کند ترجمه ها را اما موفق نشده است و فرصت نکرده است. البته اخذ در اصل عنوان و ترجمه است نه طریق و در طریق باید طریق خودش را بیان کند و چنین کرده است. شاهدش نیز این است که در برخی عناوین معلوم است که عبارت شیخ را نجاشی ندیده است مثل عنوان احمد بن عبیدالله که در فهرست آمده است که در یک مجلسی، امام حسن عسکری ع را تصویر می کند.

نجاشی و شیخ هر دو بغداد بوده اند و حدود هشت استاد مشترک دارند مثل شیخ مفید و ابن ابی جید و الحسین بن عبیدالله الغضائری و سید مرتضی و احمد بن عبدون و ... . پس به طور طبیعی از کارهای علمی همدیگر آگاه بوده اند و به شکل طبیعی کار مهم این چنینی را به استادشان عرضه می کردند و در معرض قرار می دادند.

نجاشی کیست ؟

خودش، خودش را در آخر باب احمد ترجمه کرده است. احمد بن علی بن احمد بن عباس ... . عبدالله بن النجاشی از اجداد معروف اوست و با امام ع مربوط بوده است. برخی اجدادش نیز از روات می باشند و ترجمه شده اند. پدرش نیز از اهل علم بوده است و بعضا از او هم نقل می شود. پس او بیت نسبتا معروف و مرتبط با علم بوده اند.

این شخص را در کتب اهل سنت به ابن النجاشی نیز گفته اند. احمد بن عباس نیز او تعبیر می شود. النجاشی نیز در بین شیعیان معروف است. کل این خاندان به اسم جد معروف شده بودند و نجاشی به آنها اطلاق می شده است. شبیه ابن ندیم که ندیم هم از او تعبیر می شود.

کنیه اش ابو العباس یا ابوالحسین است بر اساس مصادر مختلف. ممکن است دو تا کنیه داشته است.

اطلاعات دیگر ما از ایشان از خلاصه علامه است.[[43]](#footnote-43) بنابر کلام علامه، نجاشی 13 سال بزرگتر از شیخ است و 10 سال قبل از ایشان فوت کرده است. نجاشی از کسانی نقل کرده است که شیخ آنها را درک نکرده است مثل هارون بن موسی تلعکبری (که سال تولد شیخ، فوت کرده است).

امتیاز شیخ این بوده است که یکباره اوج می گیرد و سال 408 وارد بغداد می شود و یکی از مشایخ او (احمد بن هلال عامی) چند ماه بعدش فوت می کند و الحسین بن عبیدالله دو سال بعد فوت کرده است و شیخ بسیار سریع پله های ترقی را طی می کند و حتی در زمان حیات شیخ مفید جلد اول و مقداری از جلد دوم تهذیب را نوشته است، در حالی که شیخ مفید سال 413 فوت کرده است. بنابراین نابغه ای عجیب بوده است.

با فحص در کتاب او چنین استفاده می شود که از همان اوائل بغداد بوده است و به احتمال زیاد متولد بغداد بوده است و شاهدی بر سکونت او در جای دیگر نداریم ولی کوفه حتما رفته است و احتمالا بصره نیز رفته است. به کوفی معروف بوده اند و خودش کتابی در مورد کوفه دارد.

مرحوم بحرالعلوم در کتابی به نام رجال بحرالعلوم در مورد ایشان مفصل بحث کرده است و .... .

معرفی کتاب :

قطعا مهمترین کتاب رجالی شیعه است ولو در تعارض آن را مقدم بر شیخ ندانیم، چون توثیق و تضعیف و ترجمه های بسیار زیادی دارد.

موضوع این کتاب چیست؟ اسم کتاب «فهرست اسماء مصنفی الشیعه» است. مراد از شیعه، ظاهرا همان اصحابنا در کتاب فهرست شیخ می باشد، البته کسانی که با شیعه ارتباط داشته و برای شیعه تصنیفی داشته اند یا اصحاب از او روایت کرده باشند نیز در این کتاب مورد اشاره قرار می گیرند. مثلا رقم 1069 آمده است « 1069 - محمد بن عبد الملك بن محمد التبان يكنى أبا عبد الله كان معتزليا ثم أظهر الانتقال و لم يكن ساكنا و قد ضمنا أن نذكر كل مصنف ينتمي إلى هذه الطائفة».

همچنین مراجعه به عنوان 1112 (مفضل بن عمر). همچنین در ترجمه احمد بن محمد بن مسعود ابن عقده رقم 223.

-----

در رجال نجاشی آمده است : 514 - سلامة بن محمد بن إسماعيل .... له كتب منها كتاب الغيبة و كشف الحيرة كتاب المقنع في الفقه كتاب الحج عملا. ظاهرا مراد تبویب و دستکار در کتاب شخص دیگری است یا جمع آوری کردن و شبیه آن که این کار را تالیف به حساب می آورد. تعبیر «صنعته» نیز شبیه این معنا می باشد. این تعبیر در فهرست شیخ نیز آمده است.

193 - أحمد بن الحسين بن عبد الملك أبو جعفر الأزدي كوفي ثقة مرجوع إليه ما يعرف له مصنف غير أنه جمع كتاب المشيخة و بوبه على أسماء الشيوخ. (احتمالا این کتاب هم به صاحب مشیخه نسبت داده می شود و هم به احمد بن الحسین).

از این مطالب چنین استفاده می شود که «مولف کتاب» معنای وسیعی در آن زمان داشته است و شامل نویسنده و ویراستار و راوی و صنعتگر کتاب و ... نیز می شود. توجه به آنچه در مورد کتاب و مولف کتاب در ضمن فهرست شیخ بیان شد، دقت شود همین مطلب استفاده می شود.

ذیل برخی از عناوین نیز تنها ذکر شده است «روی عن .... ». شبیه این مطلب در فهرست شیخ نیز وجود دارد.

برخی افراد نیز تنها نامشان آمده که احتمالا ترجمة آنها حذف شده است و کتاب به دست ما رسیده، ناقص است.

در اوایل یعنی باب الف و ب، بابهای مجزا «باب اسماعیل» و «باب ابراهیم» و ... و «باب الواحد». ولی در بابهای دیگر، این باب بندی وعنوان گذاری وجود ندارد، ولو منظم اسامی ذکر شده اند. «باب الواحد» یعنی اسامی اندک که مصادیق بسیار ندارد و این عنوان به نحوة خواندن اسامی کمک می کند. مثلا عنوان «سعید بن جناح» در رقم 481 و 512 ذکر شده است. رقم 481 در کنار سَعیدها آمده است اما رقم 512 جدا ذکر شده و لذا باید «سُعید» باشد[[44]](#footnote-44). نجاشی آنها را دو نفر با دو تلفظ متفاوت دانسته است.

این کتاب عنوان «الحسن» و «الحسین» را در باب الف آورده است که ظاهرا به این دلیل است که دارای «ال» می باشد. نجاشی معمولا برای اسامی «ال» ذکر نمی کند؛ مثل معلّی و حارث به استثناء «العباس». اما در آخر «الحارث» و «الحرث» دارد. صاحب قاموس الرجال بیان کرده است که «حرث» را با «ال» آورده است تا با «حرب» اشتباه نشود

در اواخر کتاب باب «کنی» (کنیه ها) آمده است که کوتاه می باشد و ظاهرا کسانی که اسمشان را پیدا نکرده است، در آنجا نام برده است.

این کتاب باب نساء ندارد و دو تا زن فقط نامشان در این کتاب آمده است. کلثوم بنت سلیم و علیه بنت علی. در فهرست شیخ نام زن یافت نشد.

مطالب رجالی زیادی در این کتاب وجود دارد مثل اطلاعات خانواده ها و قبیله ها و اسامی اجداد.

نسبت به مشایخ بغداد و کوفه اطلاعات خوبی در این کتاب وجود دارد؛ اما نجاشی نسبت به مشایخ قم اطلاعات کمی دارد و اشتباهات فاحشی در مورد اشاعره مرتکب شده است. مثلا در رقم 645 «علی بن الحسین المسعودی» که دو نفر هستند - و یکی از آنها صاحب مروج الذهب است - را با هم خلط کرده است.

مطلب ایشان در 5 نفر طبقه اول نیز عبارات سقط و غلط بسیار دارد که ظاهرا به خاطر این که عبارات پاکنویس نشده است.

نجاشی مطالب از اساتید می آورد و خیلی کم می شود که اعتراضی به نظرات نقل شده مطرح کند. مثلا شخصی را صاحب کتاب نمی داند ولی به خاطر این که دیگران او را صاحب کتاب می دانسته اند، نامش را ذکر کرده است. بر خلاف روش شیخ که نسبت به مطالبی که نقل می کند، اعتراضی مطرح نمی کند.

اثبات صاحب کتاب بودن شخصی نزد مرحوم نجاشی، قول دیگران یا طریق داشتن به کتاب است. البته طریق صرفا برای اتصال سند است و عمدة این طرق اجازه ای است.

نکته دیگر این که صاحب قاموس می گوید نجاشی عطف به ضمیر مرفوع مستتر را جایز می دانسته و مثلا گفته است «ثقه و ابوه». ابوه عطف بر ضمیر مستتر در ثقه می باشد - اگر احتمال دیگر در عبارت وجود نداشته باشد-[[45]](#footnote-45).

نکته آخر این که در عنوان «محمد بن عذافر» تعبیر «ذکرناه فی باب عمر» آمده است، در حالی که این کتاب «باب عمر» ندارد. ممکن است نسخه اشتباه باشد و ممکن است باب عمر حذف شده و به دست ما نرسیده باشد.

تکرار و عدم تکرار :

نکاتی را ضمن فهرست شیخ بیان شد.

نجاشی تکرار بسیار اندک دارد - بر خلاف فهرست شیخ - و ظاهرا همه را نجاشی متعدد می دانسته است که تکرار کرده است. اما تعداد وجود دارد مثل «علی بن عبدالله بن عمران» که هم در باب «علی» و هم در باب «کنی» ذکر شده است یا عنوان «ابوالحسن میمونی».

مصادر رجال النجاشی :

نجاشی گاهی از مصادرش با عناوین عام و مجمل تعبیر می کند و گاهی عناوین خاص و صریح را ذکر می کند.

تعابیر عام مثل «اصحاب کتب الرجال»، «اصحابنا فی الفهرستات»، «شیوخنا فی اصحاب الاصول»، «قیل یا یقال یا قال اصحابنا» و «بعض اصحابنا». مراد از «بعض اصحابنا یا قال اصحابنا» گاهی شیخ طوسی است، مثل رقم 182[[46]](#footnote-46) و 213[[47]](#footnote-47) و 240[[48]](#footnote-48) و 242[[49]](#footnote-49) و ترجمه شیخ مفید[[50]](#footnote-50) و گاهی ابن غضائری، مثل رقم 891[[51]](#footnote-51). البته ثابت نیست که نجاشی به رجال شیخ ناظر بوده باشد و تنها نظارت بر فهرست قابل قبول است[[52]](#footnote-52).

گاهی تعابیر خاص و تصریح از مصادرش دارد و نام آنها را ذکر می کند. این افراد از اهل عامه و از اهل خاصه می باشند. از عامه مثل ابن سعد، بلاذری، ابوزرعه رازی، جاحذ، بخاری، واحدی، کسائی و ... .

از خاصه، تمام مشایخ او از مصادر کتاب او هستند اما مصادری که بیشتر در رجال النجاشی از آنها نام برده می شود، رجال کشی - اصل آن کتاب نه اختیار معرفه الرجال که تلخیص مرحوم شیخ است و الآن در اختیار است؛ زیرا بعضا مطالبی را از کشی نقل می کند که در کتاب موجود، وجود ندارد و ظاهرا رجال کشی اصلی باب بندی داشته است -، رجال ابوالعباس ابن عقده که اصحاب امام صادق ع را ذکر کرده است، احمد بن الحسین بن عبیدالله الغضائری - که نجاشی هم درس و رفیق او بوده است و امکان تلقی از او به شکل شفاهی و مکتوب را داشته است -، ابوالعباس بن نوح(احمد بن علی بن عباس) -که در بصره بوده است و مرحوم نجاشی از نامه او به خودش و مکتوب او (وصی الی فیه من کتبه یا فی کتابه فی اخبار الوکلاء) نام می برد و احتمال دارد به شکل شفاهی در بصره یا بغداد همدیگر را ملاقات هم کرده باشند -، حمید بن زیاد که از فهرست او مطالبی نقل می کند - که این کتاب، احتمالا همان کتاب رجالش باشد چون نام فهرست جزو کتابهای او نیامده است -، فهرست ابن بطه، ابن فضال که احتمال حسن مراد است، هر چند پسر یعنی علی نیز از رجالیون بوده است و مرحوم عیاشی از او نقل می کند، سعد بن عبدالله در کتاب طبقات شیعه، محمد بن عبده که اطلاعات انساب از او دارد، ابن ولید فی فهرسته (استاد مرحوم صدوق)، مرحوم صدوق و فهرست ابن ندیم - البته کم از آن نقل می کند -.

البته مرحوم نجاشی در نقل از مرحوم کشی و ابن بطه احتیاط می کند و اعتراضاتی نیز به کلمات این دو ارائه می دهد، چرا که معتقد است که کتب ایشان دارای اغلاط بسیاری است. بر خلاف شیخ که از ابن بطه بسیار نقل می کند.

مصادر مرحوم نجاشی متقن و معتبر هستند - ولو در زمینه ای قابل اعتماد نباشند مثل ابن غضائری که تضعیفاتش قابل اعتماد نیست اما اطلاعات رجالی اش دارای اتقان است- و مرحوم نجاشی با دقت مطالب آنها را انتخاب می کند.

مقایسه اعتبار رجال نجاشی و فهرست شیخ :

چند سوال در مقایسه این دو کتاب با یکدیگر قابل طرح است :

1 . کدام کتاب انفع است؟ رجال نجاشی به خاطر داشتن اطلاعات بیشتر از راویان و صاحبان کتب.

2 . اگر نجاشی مطلبی دارد ولی شیخ به آن مطلب اشاره ای نکرده است، آیا کلام نجاشی اعتبار دارد؟ بله.

3 . اگر کلام نجاشی و شیخ با یکدیگر متناقض باشند، کلام کدامیک مقدم است و باید به آن اخذ شود؟

برخی ادعا کرده اند که مطلقا کلام نجاشی مقدم است و در سماء المقال و رجال بحرالعلوم دلایلی برای این ادعا طرح گردیده است و ما هم دلایلی بر آنها اضافه می کنیم.

1. نجاشی اضبط و اتقن است و موارد متعددی برای اثبات این ادعا وجود دارد.

نقد :

صاحب قاموس الرجال بیان کرده است که نجاشی در مقدمه و متن اشتباهات زیادی دارد و شاید اشتباهات آن از فهرست نیز بیشتر باشد؛ چرا که اطلاعاش بیشتر است.

حق این است که اصل این ادعا فی الجمله صحیح است و رجال نجاشی اتقن از فهرست شیخ می باشد، مخصوصا در باب «الف»، اما این مطلب صرفا ظن آور است و سبب حاصل شدن یک اصل نمی شود. نجاشی نیز اشتباهاتی دارد.

1. نجاشی اطلاعات بیشتری را در مورد راویان و صاحبان کتب نقل کرده است.

نقد : این مقدمه چنین نتیجه ای را حاصل نمی کند که اعتبار کتاب را بالاتر ببرد.

1. تاخر رجال نجاشی نسبت به فهرست و رجال شیخ و ناظر بودن مرحوم نجاشی به این دو کتاب.

دلیل این ادعا این است که نجاشی، شیخ را ترجمه کرده است و نام این دو کتاب را ذکر کرده است، ولی شیخ او را ترجمه نکرده است. اضافه بر این که مرحوم نجاشی در قسمتی از کتابش می نویسد «مرحوم صدوق در کتاب دعائم الدین و هو فی فهرست الشیخ الطوسی».

نقد اول صاحب قاموس الرجال : الشیخ الطوسی در صورتی است که شیخ، استاد نجاشی باشد تا به او شیخ بگوید و از آنجایی که استاد نجاشی نبوده است، معلوم می شود که این مطلب حاشیه بوده که داخل متن شده است.

جواب : الشیخ به معنای استاد نیست. شیخی یا شیخنا به معنای استاد است.

نقد صحیح : نسخه های معتبر این عبارت را ندارند.

نقد دوم صاحب قاموس الرجال : تاخر از فهرست و اخذ از آن صحیح است، ولی شاهدی نداریم که از رجال نیز اخذ کرده باشد.

این نقد دوم به نظر ما صحیح است و شاید صرفا اسم کتاب را ذکر کرده است و آن کتاب را ندیده و ناظر به آن رجالش را تنظیم نکرده باشد. شاهد این مطلب این است که ظاهرا کتاب نجاشی زمان سید مرتضی تمام شده بوده است؛ چون مقدمه را بعد از تمام شدن کتاب نوشته است و تعبیری دارد که نشان می دهد سید مرتضی در آن زمان زنده بوده است.

ولی در عین حال در ترجمه سید مرتضی از غسل و دفن او خبر می دهد. احتمالا بعد تمام شدن کتاب، اضافاتی بر آن داشته است. پس زمان دقیق تالیف مشخص نیست. بعضا در این کتاب تاریخ وفات شخصی 415 دانسته شده است، اما این موارد معدود است و شاهد محکمی برای زمان اتمام این کتاب نمی باشد.

نقد دیگر : هیچ نشانه ای وجود ندارد که نظارت رجال نجاشی بر فهرست شیخ در تمام ابواب بوده باشد. تنها نظارت در «باب الف» نسبت به فهرست شیخ مورد قبول است. «باب الف» فهرست شیخ بسیار متقن تر و معتبرتر از دیگر ابوابش می باشد. لذا شاید نجاشی بعد از تمام شدن کتاب، فهرست شیخ - به طور کامل- را دیده و نامش را جزو کتب شیخ طوسی ذکر کرده است. همچنین ترجمه شیخ در رجال النجاشی ناقص است و قسمتی خالی (بیاض) وجود دارد که شاید آن را برای تکمیل در آینده گذاشته بوده است.

شاهد بر این که مرحوم نجاشی در دیگر ابواب ناظر به فهرست شیخ نمی باشد، عدم ذکر اسامی متعددی است که نامشان در فهرست شیخ ذکر شده است، یا عدم ذکر خصوصیاتی که شیخ در فهرست به آن ها متعرض شده است، اما نجاشی به آنها اشاره ای نکرده است.

1. علوم شیخ متشعب بوده است. او فقیه، متکلم، اصولی و رجالی بوده است. این تعدد تخصص ها و تعدد و گستردگی تالیفات سبب می شود تا ایشان برای تالیف وقت کمتری صرف کرده باشد و در مقابل کسی که یک عمر را صرف یک کتاب می کند، اثر متقن تری را به جامعه بشری تقدیم می کند.

نقد صاحب قاموس : علوم با یکدیگر مرتبط هستند و این استدلال بر تقدم فهرست شیخ بر رجال نجاشی ادلّ است نه بالعکس. اضافه بر این که تسلط شیخ بر علوم حدیث سبب می شود که بر قوت مباحث رجالی او اثرگذار باشد.

جواب : مستدل اگر بر صرف تخصص های شیخ اشاره کرده بود و تخصصهای متشعب شیخ را دلیل تقدیم قول نجاشی می دانست، این نقد بر او وارد بود. اما اگر مستدل بر مقدار زمان صرف شده جهت نوشتن کتاب و به کار نگرفتن تخصص ها اشاره کند، این نقد وارد نیست. روشن است که مستدل، استدلال دوم را مدنظر دارد و به نظر ما فهرست شیخ تالیفی عجله ای است و زمان کمی برای آن صرف شده است.

نقد دیگر : شیخ طوسی محدث است اما در قواعد حدیثی مرحوم کلینی و مرحوم صدوق بر او مقدم هستند. نجاشی - طبق گفته خود در رجالش - کتب حدیثی بسیاری را قرائت کرده که نامشان را ذکر می کند و اقوائیت حدیثی شیخ بر نجاشی ثابت نیست. شیخ انسان نابغه ای است و نجاشی نابغه نبوده است. اما عظمت شخصیت ربطی به اتقان کتاب ندارد. از سویی عمده اساتید شیخ، مرحوم مفید و سیدمرتضی بوده اند؛ در حالی که نجاشی در حدیث اساتید بسیاری داشته است و عمده اساتید او در حدیث، این دو شخصیت نبوده اند[[53]](#footnote-53).

1. تسلط نجاشی در انساب بر خلاف شیخ.

مرحوم نجاشی در انساب تسلط داشته و نام اجداد شخص را گاهی تا ده پشت نام می برد. این تسلط در شیخ وجود ندارد و در نتیجه، کلام نجاشی در رجال مقدم بر کلام مرحوم شیخ می باشد.

نقد صاحب قاموس : اصل این ادعا صحیح نیست[[54]](#footnote-54).

جواب : نجاشی اساتید در علم انساب داشته است و کتاب در این زمینه تالیف کرده است[[55]](#footnote-55) و تسلط او بر انسان از آنچه از فهرست شیخ بر می آید، بیشتر بوده است. اشتباههای فهرست در نسب ها روشن می کند که افراد را نمی شناخته است و اگر این اطلاعات را می داشت، اینگونه کتاب را نمی نوشت. حداقل این است که اطلاعات نسبی را به کار نگرفته است و در نتیجه رجال نجاشی بیشتر در این زمینه اطلاعات ارائه می دهد.

اضافه بر این که قول کسی که با انساب و ارتباطات خانوادگی آشنایی دارد، مقدم بر کسی است که چنین اطلاعاتی را ندارد[[56]](#footnote-56).

1. نجاشی اهل کوفه است و اکثر روات کوفی هستند و لذا نجاشی آشنایی بیشتری به روایت دارد و قولش بر شیخ مقدم است.

نقد صاحب قاموس : اولا اکثر روایت قمی هستند. ثانیا نجاشی در بغداد بوده است و کوفی بودن او معلوم نیست و ثالثا چه دلیلی دارد که شخص کوفی تسلط بیشتری بر اهالی کوفه داشته باشد؟ آنچه مقبول است، تسلط بیشتر بر اقوام خودش یا افراد هم عصرش می باشد.

جواب : صاحب قاموس الرجال این استدلال را از مرحوم بحرالعلوم نقل می کند، در حالی که آنچه در عبارات مرحوم بحرالعلوم آمده است با آنچه قاموس نقل کرده است، کمی متفاوت است.

اولا آنچه مرحوم بحرالعلوم ادعا کرده است، این مطلب است که اکثر روایت از ائمه ع - که مستقیم از ایشان نقل می کنند - کوفی هستند. تمام 18 نفر اصحاب اجماع، کوفی می باشند. لذا ممکن است صرفا ادعا شود که قول نجاشی در مورد کوفی ها مقدم بر قول شیخ است.

ثانیا این مطلب صحیح است که کوفی بودن نجاشی قابل اثبات نیست، ولی نجاشی به کوفه علاقه داشته است و در مورد کوفه کتاب نوشته است و در ترجمه محمد بن علی بن الفضل (رقم 1046) بیان می کند که کتاب کوفه را درس گرفتم. با این شواهد و ضمیمه کردن آنها به استدلال، تسلط او بر رجال اهل کوفه روشن می شود. بنابراین قول مرحوم نجاشی در مورد رجال اهل کوفه بر قول مرحوم شیخ مقدم است[[57]](#footnote-57).

1. نجاشی، ابن غضائری را درک کرده است و او عالم بزرگی بوده است[[58]](#footnote-58).

نقد صاحب قاموس : از آن جایی که سخنان ابن غضائری در تضعیف رجالیون مقبول نیست، پس درک او سبب تقدیم و ترجیح کلام نجاشی نمی شود.

جواب : در مورد ابن غضائری، نظرات اجتهادی او در تضعیفات مقبول نیست. اما اطلاعات رجالی او در طبقات و انساب و تمییز مشترکات و نام کتب و ... مقبول است و او عالم بزرگی بوده است.

1. نجاشی بسیاری از اساتید را درک کرده است که شیخ آنها را درک نکرده است، مانند ابن نوح - از علمای بزرگ رجال که نجاشی بسیار از او استفاده کرده است - و ابوالفرج و ابن جندی.

نقد صاحب قاموس : شیخ نیز اساتیدی را درک کرده است که نجاشی آنها را درک نکره است.

جواب : مراد صاحب قاموس اگر مشایخ حدیثی است، که اشکال وارد نیست و مشایخ رجالی مراد مستدل است و مشایخ رجالی سبب تقدیم قول شخص در علم رجال می شود. اگر مراد مشایخ رجالی است، عمده مشایخ رجالی شیخ مرحوم مفید و ابن عبدون و غضائری و سید مرتضی می باشند که همگی استاد نجاشی نیز بوده اند. بلکه نجاشی زمان بیشتری آنها را درک کرده است - حداقل نسبت به برخی از این اساتید-.

نجاشی در طبقه مقدم بر شیخ است و بغداد بوده است وقتی شیخ طوسی متولد نشده بوده است، او با منزل علماء در ارتباط بوده است و 20 سال بعد از آن شیخ طوسی وارد بغداد شده است و در آن زمان برخی اساتید - مثل ابن جندی - فوت کرده بودند.

شیخ طوسی در فهرست ابن نوح را درک نکرده است ولی در رجال بسیار از او نقل می کند - مخصوصا در باب من لم یرو عنهم ع -[[59]](#footnote-59).

1. مصادر زیاد نجاشی در مقابل مصادر محدود فهرست شیخ.
2. قرائت کتب رجالی و حدیثی بسیار مرحوم نجاشی در حالی که قرائت های شیخ محدود بوده است[[60]](#footnote-60).

به عنوان مثال مرحوم نجاشی در رقم 1055 ذیل عنوان محمد بن عمر بن محمد الجعابی بیان می کند که «له كتاب الشيعة من أصحاب الحديث و طبقاتهم و هو كتاب كبير سمعناه من أبي الحسين محمد بن عثمان».

1. مصادر نجاشی متقن تر از مصادر شیخ است. شیخ از کشی و ابن ندیم و ابن بطه بسیار نقل می کند. اما نجاشی از ابن ندیم بسیار اندک و از کشی و ابن بطه نیز با احتیاط نقل می کند و بعضا منقولات از آنها را مورد اعتراض و اصلاح قرار می دهد.

نتیجه آن که مطالب رجال نجاشی اتقن می باشند و خود این نکته که کلام نجاشی است، وجه و قرینه برای تقدیم می باشد، اما اینگونه نیست که همواره مطالب نجاشی مقدم بر مطالب فهرست شیخ باشد و ممکن است قرینة اقوایی اقامه شود و کلام مرحوم شیخ را مقدم دارد. پس اصلی وجود ندارد که در مقام تعارض همواره کلام نجاشی مقدم است.

وجوه تقدم کلام شیخ بر نجاشی در فرمایشات صاحب قاموس :

صاحب قاموس دلایلی برای تقدیم کلام شیخ ذکر کرده است که موجب تعجب است.

فرموده است که شیخ دو کتاب دارد (فهرست و رجال) در حالی که نجاشی یک کتاب دارد و لذا کلام شیخ مقدم است. روشن است که این بیان وجه معقولی برای تقدیم نیست.

فرموده است که ابن شهر آشوب در معالم العلماء فقط به شیخ استناد کرده است و لذا کلام شیخ مقدم است. در حالی که اولا معالم العلماء خلاصه و تتمه ای بر فهرست شیخ است و باید به همان کتاب استناد کند[[61]](#footnote-61). ثانیا ابن شهر آشوب عالم برجسته ای در رجال نیست. اطلاعات او محل تردید است و ظاهرا از حفظ مطالب را می نوشته است. مثلا در عنوان احمد بن حنبل یا استناد به کتب شیخ روشن است که بدون مراجعه مطالب را می نوشته است.

چاپهای رجال نجاشی :

1 . چاپ بمبئی و 2. چاپ تبریز. این دو چاپ متقن نیستند.

3 . چاپ با تصحیح نائینی (نوة مرحوم نائینی معروف). زحمت زیادی کشیده اند و تصحیح خوبی است و مطالب حاشیه ای خوبی دارد، ولی متخصص در فن رجال نبوده اند و لذا اشتباهات فاحش هم دارد و مثلا در رقم 880.

4 . چاپ با تصحیح آقای شبیری زنجانی. حواشی ندارد و مصادر را ندارد و صرفا متن مصحح است و ضبط کلمات را دارد. متن این چاپ بسیار متقن است و با 14 نسخه مقابله شده است، هر چند غلط چاپی دارد و بعضا ویرگول اشتباه گذاشته شده است.

مراد از کتاب و مصنف :

در رجال نجاشی گاهی عناوینی ذکر می شوند که در ترجمه آنها آمده است «لم یسمع منه حمید الا حدیثا واحدا» (رقم 324) یا راوی کتابی است (رقم 768) یا ناقل نسخه ای از امام ع است (رقم769) یا راوی و جمع کننده مسائل شفاهی صباح بن نصر الهندی است (رقم539) یا امثال ذلک (رقم436) یا تبویب کننده و تصرف کننده در کتاب را ذکر می کند (رقم 264 و مقایسه رقم 514 با 892). بنابراین معنای عام و وسیعی از کتاب و مصنف مراد ایشان است.

البته امثال این موارد معدود است مگر راوی کتاب یا نسخه ای که مهم باشد.

گاهی نیز عنوانی را ذکر می کند به خاطر این که توهم شده است که صاحب کتاب است، در حالی که نجاشی او را صاحب کتاب نمی داند. مثل عنوان عبدالرحمن بن ابی نجران یا بکر بن صالح یا عبدالله بن علاء.

گاهی نیز راوی با صاحب کتاب اشتباه شده است مثل نوادر الحسین بن سعید که به نوارد اشعری معروف است، به دلیل این که اشعری راوی آن می باشد.

گاهی افرادی را نام می برد که احتمال دارد کتاب داشته باشند مانند رقم 675 و 765.

در رقم 93 آورده است «الحسن بن عطية الحناط كوفي مولى ثقة و أخواه أيضا محمد و علي [و] كلهم رووا عن أبي عبد الله عليه السلام و هو الحسن بن عطية الدغشي المحاربي أبو ناب و من ولده علي بن إبراهيم بن الحسن روى عن أبيه عن جده ما رأيت أحدا من أصحابنا ذكر له تصنيفا». این عنوان از موضوع کتاب خارج است و لذا یا به خاطر روایت داشتن نام او ذکر شده است یا تعریض بر شیخ طوسی است[[62]](#footnote-62).

نجاشی در موارد متعددی (مقدمه و رقم 297 و 328 و 612) بیان می کند که یک طریق را ذکر می کند و غرضش اثبات کتاب نیست. بر خلاف مرحوم شیخ که طرق متعدد را بیان می کند و غرض آنها متفاوت بوده است.

ترجمه خودش :

مرحوم نجاشی در آخرین عنوان «احمد» خودش را ترجمه کرده است (رقم253). برخی - به خاطر اشتباه نسخ - تصور کرده اند که سه عنوان است ولی یک ترجمه برای یک شخص است-با توجه به ترجمه النجاشی در دیگر کتب-.

## معجم رجال الحدیث

در مقدمه جلد اول این کتاب، خصوصیات و روش این کتاب را مورد اشاره قرار داده است که به آنها می پردازیم.

### ترتیب کتاب

1/ اسماء : بر اساس حروف الفبا با توجه به این نکات : اسم مطلق مقدم بر اسمهای مقید و دنباله دار و مثلا عنوان زراره، مقدم بر عنوان زراره بن اعین + ال حساب نمی شود، مانند دیگر کتب رجالی + «بن» و «ابو» در ترتیب الفبایی مورد لحاظ قرار گرفته است و مثلا احمد بن علی مقدم بر احمد الشیبانی ذکر شده است.

2/ کنیه با ابو.

3/ کنیه با ابن.

4/ القاب.

### عنوان ها

اسامی تمام راویان کتب اربعه به همراه راویان کامل الزیارات و تفسیر قمی - با توجه به مبنای ایشان در توثیقات عامه - در این کتاب ذکر شده اند. راویان دیگر کتب را بعضا مورد اشاره قرار داده اند اما بسیاری را نیز ذکر نکرده اند[[63]](#footnote-63).

تمام عناوین شخص را عنوان مجزا می دهد و لذا ممکن است یک شخص با ده عنوان در این کتاب ذکر شده باشد. مثلا برای یک شخص عنوان «احمد البرقی» و «احمد بن محمد البرقی» و «احمد بن محمد بن خالد» و «احمد بن محمد بن خالد البرقی» و «احمد بن ابی عبدالله» و «احمد بن ابی عبدالله البرقی» و ... . هر چند در یک عنوان - که معمولا عنوان رجال النجاشی است - به ترجمه و شرح حال و ذکر نکات رجالی در مورد شخص پرداخته است. عدم اجتهاد در جمع کردن عناوین و اتحاد عناوین - بر خلاف آنچه در جامع الرواه رخ داده است - زمینه را برای تحقیق خواننده قبول یا رد اتحاد فراهم می کند.

البته یا علامت = بیان می کند که این شخص احتمالا با چه عناوینی متحد است یا چه عناوینی مصحف این عنوان می باشند؛ هر چند خیلی کامل نیست و مواردی از اتحاد وجود دارد که مورد اشاره قرار نگرفته است.

اما برخی عناوین که مسلما متحد بوده اند را یک جا ذکر کرده و عنوان متعدد نداده اند و راویان و مروی عنه های آن دو عنوان را نیز ذیل یک شماره بیان کرده اند. مثل عنوان «حریز» و «حریز بن عبدالله».

نتیجه آن که شماره عناوین مساوی شماره راویان نیست. اضافه بر این که در این کتب - مانند کتب رجالی دیگر - برخی علماء نیز ترجمه شده اند. به طور مثال ابن داود، ابن طاووس را ترجمه کرده است یا علامه در الخلاصه خودش را ترجمه کرده است. آقای خویی نیز در این کتب برخی علماء - مثل شیخ بهایی و میرداماد و من جمله خودشان - را ترجمه کرده است. کسانی که در کتب مشهور رجالی ترجمه شده اند، در این کتاب نیز ذکر شده اند.

گاهی در اسناد آمده است «احمد بن محمد عن ابیه». ایشان برای مروی عنه این روایت عنوان «محمد والد احمد» را انتخاب کرده است. گاهی در اسناد آمده است «احمد عن ابیه». ایشان عنوان «والد احمد» را انتخاب کرده و در قسمت القاب آن را ذکر کرده است. گاهی در اسناد آمده است «محمد بن الحسین عن جده عن ابیه» که عنوان «والد جدّ محمد بن الحسین برای آن انتخاب شده است».

این تغییرات گاهی منجر به اشتباه شده است. مثلا در سند «ابن جمهور عن ابیه» که در الکافی وجود دارد سبب شده تا عنوان «جمهور» برای مروی عنه این روایت انتخاب شود. در حالی که راوی «الحسن بن محمد بن جمهور» است و پدرش «محمد بن جمهور» می باشد. جمهور جد راوی است - و در اسناد روایات نامش ذکر نشده است - و نسبت دادن شخص به جدش در عرب آن زمان شایع بوده است - مثل ابن فضال-. مثال دیگر عنوان «قولویه» است که از «ابن قولویه» استخراج شده است.

عناوین مشترک را یکجا ذکر می کنند و راوی و مروی عنه این عنوان را بیان می کنند و در انتها تذکر می دهند که این عنوان مشترک می باشد. اما اگر تمایز عناویین مشترک واضح بود، عنوانهای مجزا برای آنها قرار می دهند. مثلا محمد بن یحیی که شخص کلینی است عنوان مجزایی دارد از محمد بن یحیی که شیخ کلینی نیست. این مطلب در مورد عنوان علی بن ابراهیم یا محمد بن مسلم نیز صادق است.

### روش ترجمه

ترجمه هر عنوان در چند قسمت مجزا انجام شده است :

#### 1 . شرح حال

در این معمولا ابتدا عبارات رجال النجاشی و سپس فهرست و رجال شیخ و سپس دیگر کتب اولیه رجالی را ذکر می کند و اگر خلاصه علامه یا ابن داود مطالب اضافه ای داشتند، مورد اشاره قرار می دهد. در نقل از فهرست و رجال شیخ، رقم را نیز ذکر می کند.

مزیت این کتاب بیان عین عبارات و عین الفاظ کتب رجالی است و حتی گاهی به اختلاف نسخ نیز اشاره می کنند - مخصوصا در مورد رجال شیخ که نسخه چاپی آن به هیچ عنوان قابل اعتماد نیست -.

نقلها همواره مستقیم است، مگر این که تصریح کند که این نقل غیر مستقیم می باشد. مثلا از رجال ابن غضائری نقل مستقیم ندارد و از خلاصه یا مجمع الرجال یا ابن داود مطالب ابن غضائری را نقل می کند.

در همین بخش به وقوع در اسناد کامل الزیارات یا تفسیر قمی نیز اشاره می کند؛ چرا که این مطلب را در وثاقت شخص موثر می داند.

#### 2 . بیان طرق

ایشان طریق مرحوم صدوق در مشیخه الفقیه را ذکر و صحت و سقمش را اجتهادا بررسی می کند و طریق مرحوم شیخ در فهرست را نیز بررسی می کند. اما اشاره ای به طریق مرحوم شیخ در تهذیبین ندارد و ظاهرا صحت و سقم نیز تنها ناظر به طریق در فهرست است.

#### 3 . طبقته فی الحدیث

در این قسمت ابتدا به طور مختصر همة راویان و مروی عنه های این عنوان در کتب اربعه و - به ادعای خودشان - رجال الکشی را ذکر می کنند. در ترتیب این قسمت، ابتدا نام معصومین ع به ترتیب زمانی و سپس نام اشخاص با کنیه ها - اول «ابو» و سپس «ابن» - و سپس نام اشخاص بر اساس اسامی به ترتیب حروف الفبا ذکر می شود. در انتها نیز به ذکر القاب که راوی یا مروی عنه واقع شده اند، می پردازد.

معمولا راوی یا مروی عنه مشهور شخص را با ذکر مقدار روایت از او در این قسمت مورد اشاره قرار می دهند.

اگر دو عنوان را یکجا ذکر کرده باشند - مثل حریز و حریز بن عبدالله-، ابتدا به طبقه و اختلاف کتب و اختلاف نسخ عنوان «حریز» می پردازند و سپس به طبقه و اختلاف کتب و اختلاف نسخ عنوان بعد اشاره می کنند.

اگر تعداد روایات شخص اندک باشد، در همین قسمت آدرس روایات را نیز مورد اشاره قرار می دهد. اما اگر تعداد آن زیاد باشد، ذکر آدرس روایات را به آخر هر جلد و تحت فصل «تفصیل طبقات الرواه» موکول می کند.

در ترتیب این فصل ابتدا آدرس روایاتی که مروی عنه عنوان معصوم ع قرار گرفته است، ذکر می شود. در همین قسمت نیز ترتیب بر اساس حروف الفبای راویان است. مثلا حریز 200 روایت از امام صادق ع دارد که برخی از آنها را ابوایوب و برخی را ابوبصیر و برخی را محمد بن ابی عمیر نقل کرده اند. این کتاب ابتدا آدرس روایاتی که مروی عنه امام صادق ع و حریز ابتدای سند است و راوی آن در سند کتاب ذکر نشده است - مثل کتاب من لایحضره الفقیه - و سپس آدرس روایاتی که مروی عنه امام صادق ع و راوی از حریز، ابو ایوب است ذکر می کند و سپس آدرس روایاتی که راوی از حریز ابو بصیر است و به همین ترتیب. این نکته حائز اهمیت است که اگر راوی از حریز مبهم بود - مثل رجل یا بعض اصحابنا -، در آخر ذکر می شود و در این روایات نیز راوی از شخص مجهول ملاک ترتیب بر اساس حروف الفبا می باشد.

به طور کلی این کتاب بهترین کتاب رجالی از حیث مبوب و منظم بودن است.

در آدرس دادن نسبت به تهذیبین، شماره جلد و شمارة روایت (شمارة مسلسل بر اساس جلد و نه بر اساس هر باب) مورد استفاده قرار گرفته است. در مورد الکافی شماره جلد و شماره کتاب و شماره باب و شماره حدیث را بیان می کند و بر این اساس - اگر کتب و ابواب الکافی را شماره بزنیم - با هر چاپی به راحتی می توانیم روایت را بیابیم. در مورد من لایحضره الفقیه نیز آدرس بر اساس چاپ نجف می باشد.

استقصاء این کتاب بسیار خوب است، هر چند مواردی نیز از قلم افتاده است. البته اواخر کتاب ناقص است و واضح است که با عجله چاپ شده و مثلا در جلد 23 آدرس روایات عناوین «النوفلی» یا «الوشاء» ذکر نشده است.

گاهی در اسناد آمده است «احمد بن محمد بن عیسی عن ابیه». نویسنده ذیل عنوان «محمد بن عیسی» به این روایت اشاره کرده است و تعبیر را اینگونه تغییر داده است «روی عنه ابنه احمد». یا مثل «القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد» که تعبیر را اینگونه تغییر داده اند «روای عنه سبطه القاسم بن یحیی» یا عبارت «عمّه» به «ابن اخیه» تغییر داده شده است. باید دقت شود که این تغییرات سبب اشتباه نشده باشد.

گاهی در این قسمت تنها به عبارات صحیح در اسناد توجه شده است و موارد غلط در راوی و مروی عنه مورد اشاره قرار نگرفته اند و تنها در قسمت اختلاف کتب یا اختلاف نسخ به آنها پرداخته اند.

گاهی در این کتاب راوی و مروی عنه از عباراتی استفاده شده است که ظهور در نقل مستقیم و مباشری ندارد. مانند تعبیر «عن زراره قال سئل الصادق ع...». روشن است که این تعبیر ظهوری در نقل مستقیم زراره از امام صادق ع ندارد - هر چند ممکن است با توجه به اصل اخبار حسی، آنها را حسی قلمداد کرد-، که امثال آن در این کتاب جزو روایات مستقیم زراره از امام صادق ع دانسته شده است.

اشکال عمده این کتاب عدم توجه به تعابیر واسطة بین اسامی در اسناد است. مثلا راوی از مروی عنه، تعبیر قال یا سئلت یا عن یا حدثنا یا ترحم و ترضی یا کتب به کار برده است یا خیر، در این کتب لحاظ نشده است. به عنوان نمونه در معجم رجال الحدیث آمده است که محمد بن یحیی العطار از امام حسن عسکری ع روایت نقل کرده است، حال آن که تعبیر روایت «کتب» است و ظاهرا محمد بن یحیی تنها به مکتوب حضرت ع دسترسی داشته است.

در مجموع این کتاب از نظر طبقات روات بهترین کتاب نوشته شده می باشد و با دیگر کتب قابل مقایسه نیست.

گاهی نیز به بر اساس راوی و مروی عنه به تمییز مشترکات می پردازند، ولی بسیاری از موارد نیز این کار را انجام نداده اند و مطالب این کتاب خود می تواند منبعی برای تمییز مشترکات باشد.

#### 4 . اختلاف الکتب

اختلاف کتابها در سند روایت واحد و احتمالا جرح و تعدیل و بیان سند صحیح در این بخش انجام می شود.

### 5 . اختلاف النسخ

مقایسه نسخ مختلف یک کتاب از کتب اربعه و احتمالا جرح و تعدیل و بیان سند صحیح در این بخش انجام می شود. ترتیبی که در ذکر طبقات شخص رعایت شده است، در ذکر اختلاف کتب و نسخ نیز تقریبا رعایت شده است. [[64]](#footnote-64)

### مصادر این کتاب

رجال نجاشی و فهرست شیخ و رجال شیخ و رجال برقی و خلاصه علامه و ابن داود و فهرست شیخ منتجب الدین و معالم العلماء و امل الامل و برخی دیگر از تراجم از مصادر این کتاب می باشد[[65]](#footnote-65).

### توصیه پایانی

در تحقیقات لازم است که به اصول اولیه مراجعه شود. برخی جوامع عبارات اصول اولیه را تغییر داده اند - مانند خلاصه علامه - که اصلا نباید مورد توجه قرار گیرند.

جوامعی که عبارات را تغییر نداده اند - مانند معجم رجال الحدیث - بسیار بهتر هستند اما از ترتیب اصلی کتاب نکات و مطالبی استفاده می شود که در جوامع این نکات حاصل نمی شود. مثلا در اصول اولیه به اتکا ترتیب ذکر شده از ضمیر یا الفاظ «ایضا» یا «بهذا الاسناد» آمده است یا ذکر عنوان در باب الواحد یا فاصله و عدم فاصله عناوین و اتکاء مولف به ترجمه قبلی برای اختصار روش هایی است که از آنها مطالب و نکات قابل استفاده است.

شاید اگر اصولی که مرجع نجاشی و شیخ بوده است در اختیار ما بود، اشکالات رجال نجاشی و فهرست شیخ راحت به دست می آمد. انتقال مطالب از کتاب اصلی به فرعی سبب ابهامات و اغلاط شده است.

این نکته جدای از این واقعیت است که بعضا اشتباهاتی در نقل عبارات قدماء رخ داده است. مانند عبارت مرحوم نجاشی در ترجمه خودش که بعضا در معاجم رجالی ذیل دو عنوان یا سه عنوان آمده است. این اشتباه در معجم رجال الحدیث و تنقیح المقال یافت می شود.

این مطلب در مورد کتب حدیثی نیز صحیح است و باید به اصول اولیه حدیثی مراجعه شود. به عنوان نمونه در مقام ذکر فایده برای مراجعه به اصول اولیه حدیثی می توان اشاره کرد که آقای غفاری - محقق اصول اولیه حدیثی - معتقد است که باب النادر در کتب قدماء مشتمل بر روایاتی است که «لیس علیه العمل» و به دلیل اشکالی قدماء به آنها عمل نکرده ند. این نکته از برخی نوشته های شیخ مفید استفاده می شود. اما وسائل الشیعه ترتیب احادیث را به هم زده و این نکته از وسائل الشیعه قابل استفاده نیست. البته صحت این نظریه و این که باب النادر با باب النوادر فرق دارد یا خیر محل تامل است.

نظریه دیگری وجود دارد که مثلا در الکافی، اسناد اقوی زودتر در باب ذکر می شوند و در نتیجه از این طریق نظر مرحوم کلینی در مورد قوت سند و راویان قابل کشف می باشد. اما این ترتیب در وسائل الشیعه تغییر کرده است.

در مورد آدرسهایی که معجم رجال الحدیث برای روایات بیان می کند نیز نباید به نقل قول این کتاب اکتفاء کرد و رجوع به اصل کتاب لازم است و در این زمینه نیز اشتباهاتی رخ داده است. به عنوان مثال ادعای این کتاب این است که حنان از ابی جعفر نقل کرده است و به 12 آدرس اشاره می کند. در حالی که با تحقیق بنده در 10 مورد آن سقط رخ داده است.

اضافه بر این که این کتاب تنها بیان می کند که مثلا ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر نقل کرده است. اما بیان نمی کند که تعبیر این نقل با لفظ «عن» می باشد یا «قال» یا «حدثنی» (ممکن است این تعبیر مخصوص اجازه باشد) یا «اخبرنا» (ممکن است این تعبیر مخصوص اخذ شفاهی بوده باشد) یا این که شخص دیگری نیز در این مجلس نقل بوده است یا خیر.

# تقسیمات احادیث از حیث سند

## مقدمه در نقل مستقیم و غیر مستقیم

تعابیر موجود در اسناد متفاوت است.

برخی تعابیر مانند «سمعتُ» یا «اخبرنی فلان» یا «حدثنی فلان» صریح در نقل مستقیم از دیگری است.

برخی تعابیر ظاهر در نقل مستقیم و مباشری است، مانند «روی زراره عن ابی عبدالله ع» یا «زراره عن ابی عبدالله ع». هر چند صاحب قاموس الرجال بین این دو تعبیر تفاوت قائل شده است، اما به نظر می رسد تفاوتی بین این دو تعبیر وجود ندارد.

برخی تعابیر ظهوری در روایت مباشری ندارد و قرائن خارجی برای مباشری بودن نقل باید اقامه شود. مانند «عن زراره قال قال ابو عبدالله ع» یا «فی نوادر محمد بن ابی عمیر قال عن الصادق ع» یا «عن زراره قال سئل الصادق ع» یا «عن زراره قال قیل لابی عبدالله ع».

البته تعبیر راوی در این مثالها به نحوی است که از کلام امام ع و سوال و جواب مطمئن است و با حالت یقینی نقل می کند و اصل در این اخبارها، اخبار حسی است نه حدسی و با این مقدمات ممکن است ادعا شود که حمل بر نقل مباشری می شود.

## تقسیم اصلی چهار یا پنج گانه

تقسیم احادیث به صحیح و حسن و موثق و ضعیف ( و قوی - اگر قسمی در مقابل اقسام دیگری باشد-).

این تقسیم در بین قدماء مستعمل نبوده است و لفظ «صحیح» اگر در کلمات قدماء یافت می شود به معنای لغوی (قابل عمل و مفتی به بودن فی نفسه و بدون لحاظ تعارض) خودش استعمال شده است و نه اصطلاح خاص حدیثی.

این اصطلاح اولین بار توسط مرحوم علامه شیوع یافته و ظاهرا اصل این اصطلاح برای مرحوم ابن طاووس است و احتمالا این اصطلاح از عامه تقسیم سه گانه عامه (صحیح و حسن و ضعیف) اخذ شده است.

اخباری مسلک ها بسیار به این تقسیم بندی ایراد گرفته اند و بعضا آن را بدعت خوانده اند؛ اما روشن است که جعل اصطلاح نمی تواند مصداق بدعت باشد.

### صحیح

تعریفات مختلفی برای این اصطلاح ارائه شده است که در این مقام به تعریف شهید ثانی در درایه اشاره می کنیم و با ذکر نقدهای این تعریف، تعریف کامل در نهایت ارائه می شود.

شهید ثانی : «ما رواه العدل الامامی ما اتصلت روایته الی المعصوم عن مثله فی جمیع الطبقات».

قیود این تعریف «عدالت»[[66]](#footnote-66)، «امامی» (شیعه اثناعشری)، «در تمام طبقات» و «اتصال سند و عدم ارسال و سقط» می باشد. قید «عدم شذوذ یا عدم علّت» در تعریف اخذ نشده است؛ چرا که شاذ صحت ذاتی را دارد اصطلاح صحیح ناظر به صحت ذاتی است - ولو روایت به خاطر تعارض مفتی به و مورد عمل نباشد-. در مورد قید «عدم علّت» نیز در ادامه سخن خواهیم گفت.

اشکالات وارد شده به این تعریف :

1. غیر امامی عادل نیست.

جواب : اولا بعضا تعبیر عدل در مورد غیر امامی نیز به کار برده شده است - به عنوان مثال در رجال الکشی -. ثانیا می توان لفظ امامی را در تعریف بر عدل مقدم کرد تا این اشکال وارد نباشد.

1. ضابط بودن - به معنای این که اشتباهاتش به اندازة متعارف است - شرط قبول خبر است.

جواب شهید ثانی : ذکر لفظ عدل کافی بوده و ضابطیت را نیز افاده می کند.

رد صاحب معالم : عدم ضابطیت عمدی با عدالت تنافی دارد - نه عدم ضابطیت غیر عمدی-. پس ممکن است شخصی عادل باشد اما ضابطیت نداشته باشد.

نتیجه این که قید ضابطیت باید به تعریف افزوده شود و تمام سلسله سند باید امامی عدل ضابط باشند تا روایت صحیح تلقی شود.

1. اگر راویان فی نفس الامر امامی عدل ضابط باشند اما ما اطلاع نداشته باشیم، این خبر - طبق اصطلاح - صحیح خوانده نمی شود. در نتیجه قید «ثبت» - که اعم از علم و علمی است- باید به تعریف اضافه شود.

نتیجه آن که تعریف چنین خواهد بود «ما ثبت اتصاله بالمعصوم بروایه امامی عدل ضابط فی جمیع الطبقات».

با توجه به این تعریف روشن می شود که رابطة الصحیح در کلام قدماء و متاخرین عموم و خصوص من وجه است.

### حسن

ما ثبت اتصاله بالمعصوم بروایه امامی ممدوح - به مدحی که نقشی در صدور خبرش دارد - عن مثله فی جمیع الطبقات[[67]](#footnote-67). در ادامه توضیحی در مورد تعریف حسن و موثق - جهت تکمیل تعریف - بیان خواهد شد.

### موثق

راوی غیر امامی ثقه باشد به همراه همان قیودی که در مورد روایت صحیح بیان شد.

### ضعیف

روایتی که صحیح، حسن یا موثق نباشد.

### اختلاف راویان در اوصاف

اگر صفات راویان مختلف بود و مثلا همه راویان عدل امامی ضابط باشند جز یک نفر، نتیجه تابع اخس مقدمات است. اگر آن شخص کذاب باشد، روایت ضعیف است. اگر امامی ممدوح باشد، حسن و اگر غیر امامی ثقه باشد، موثق تلقی می شود.

اگر یک راوی امامی ممدوح و یکی غیر امامی ثقه باشد و ما بقی عدل امامی ضابط باشند، روایت حسن می باشد یا موثق؟ در جواب باید گفت مهم این است که درجة کدام دسته را اعلی می دانیم و کدام اضعف. به نظر حق حسن اضعف از موثق است و لذا این روایت حسن تلقی می شود.

با توجه به این نکته روشن می شودکه روایتی موثق است که همه روایت یا غیر امامی ثقه باشند یا بهتر از غیر امامی ثقه و صحیح هم نباشد.

روایت حسن نیز روایتی است که همه روایت یا حسن باشد یا بهتر از حسن و صحیح و موثق هم نباشد.

### چند نکته

1. این که کدامیک از این اقسام حجت هستند به مبنای اصولی باز می گردد.
2. اختلاف مبانی در مصادیق عدل امامی و .. سبب اختلاف در تعیین مصداق صحیح و حسن و موثق می شود. به عنوان مثال به مبنای برخی کل روایات کتب اربعه صحیحه هستند.
3. بسیاری از اخبار که در کلمات اصحاب «حسن» تلقی شده اند، «صحیح» هستند و مدحهای ذکر شده در مورد آنها وثاقتشان به اثبات می رساند.

### قوی

این اصطلاح اگر به معنای موثق یا حسن به کار برده است، بحث مجزایی ندارد. اما گاهی در مورد روایتی است که در مورد امامی مهمل - نه مدحی دارد و نه ذمی - به کار رفته است.

استعمال این اصطلاح توسط علامه بسیار است اما معنای مراد ایشان به طور دقیق معلوم نیست.

## مرسل

روایتی که یک نوع سقطی در آن وجود دارد - در اول یا وسط یا آخر سند -.

اگر واسطه سقط شده را بشناسیم و اوصافش را بدانیم، روایت داخل در اقسام صحیح یا حسن یا ... خواهد بود. اما اگر نشناسیم، روایت ضعیف تلقی می شود.

اگر علم به سقط وجود داشته باشد، روایت مرسل خوانده می شود. اما اگر ظن و احتمال باشد، بستگی دارد که اصل عدم خطا یا عدم ارسال را جاری بدانیم یا خیر. اگر جاری باشد، روایت حکم مسند را خواهد داشت و الا ضعیف تلقی می شود.

## معلول

خبر دارای علت که به حسب ظاهر صحیح است، اما قرائنی وجود دارد که سبب احتمال یا ظن به وجود اشکال در سند می شود.

مضر بودن این احتمال نسبت به حجیت روایت مبتنی بر این است که اصل عدم خطا و علت در اسناد را جاری بدانیم یا خیر.

## محول

روایتی که در سند آن یک نوع عطف غیر عادی وجود دارد.

مثال عطف عادی : احمد بن محمد بن عیسی عن صفوان و ابن ابی عمیر عن معاویه. (عطف دو نفر در یک طبقه).

مثال عطف غیر عادی : علی بن ابراهیم عن ابیه و محمد بن یحیی عن احمد بن محمد جمیعا عن ابن ابی عمیر. (عطف دو نفر بر دو نفر).

اصل در عطف، تساوی معطوف و معطوف علیه است. عطف یک نفر بر یک نفر یا دو نفر بر دو نفر یا شبیه آن. اما عطف دو نفر بر یک نفر یا سه نفر بر دو نفر غیر عادی می باشد.

مثال برای عطف یک نفر بر دو نفر : علی بن ابراهیم عن ابیه عن اسماعیل بن مرار و محمد بن عیسی عن یونس ... . (علی بن ابراهیم به دو طریق از یونس روایت می کند که طریق اول از دو شخص و طریق دوم از یک شخص عبور می کند).

### طریق شناخت تحویل

در تحویل باید آخر سند معطوف علیه و اول سند معطوف را شناخت تا سند مشخص شود. مثلا در مثال ذکر شده، باید مشخص شود که آخر سند معطوف علیه ابراهیم بن هاشم است یا احمد بن محمد و اول سند معطوف علی بن ابراهیم است یا محمد بن یحیی.

شناخت این امور بر اساس طبقه و اسناد مشابه می باشد.

مثال دیگر : محمد بن یعقوب عن علی عن ابیه و محمد بن یحیی عن محمد بن احمد جمیعا عن ابن ابی عمیر.

سوال این است که اول سند دوم محمد بن یحیی است یا محمد بن یعقوب.

### قرینه تحویل

1. قرائن لفظی مانند جمیعا یا کلهم - اگر ما قبل آن یک راوی ذکر شده باشد - یا اعراب کلمه.

این قرائن می تواند به همراه اصل تحویل، اول سند معطوف یا آخر سند معطوف علیه را نیز معلوم کند.

مثال : علی عن ابیه و ابوعلی الاشعری عن ... . اعراب نشان می دهد که ابوعلی الاشعری عطف بر علی بن ابراهیم است نه ابراهیم بن هاشم. در صورت عطف بر ابراهیم بن هاشم باید مجرور ذکر می شد. اول سند معطوف به این قرینه روشن گردید.

1. قرائن معنوی مانند طبقات روات.

اصلی ترین نکات در حل تحویل و رسیدن به شکل کامل سند، شناخت روات از جهت طبقه، تمییز مشترکات و توجه به نکات و قرائن لفظی و معنوی است.

1. تکرار اسمی از سند اول.

مثال : علی بن ابراهیم عن ابیه عن اسماعیل بن مرار عن یونس و محمد بن عیسی عن یونس عن سماعه.

مثال : علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر و [واو عطف عادی] صفوان بن یحیی و [واو تحویلی] محمد بن یحیی [العطار] عن احمد بن محمد عن صفوان عن معاویه بن عمار.

### قرائن عدم تحویل

1. راوی از امام ع یک نفر باشد.

مثال : الحسین بن سعید عن حماد عن حریز و معاویه بن عمار عن زراره قال، قال ابوعبدالله ع ... .

اگر «معاویه بن عمار عن زراره» عطف دو نفر بر دو نفر (حماد عن حریز) یا عطف دو نفر بر یک نفر (حریز) باشد، پس راوی مستقیم از امام ع دو نفر (حریز و زراره) خواهند بود و تعبیر «قالا، قال .... » به کار برده می شد.

مثال متفاوت : ابن ابی عمیر عن عبدالرحمن بن ابی نجران عن جمیل و صفوان عن محمد بن حمران قال سئلت ابا عبدالله ع .... .

حمیل راوی از محمد بن حمران نیست و الا عطف یک طبقه بر دو طبقه را قائل می شدیم. جمیل مستقیم از امام صادق ع روایت نقل می کند. نتیجه آن که راوی مستقیم از امام ع دو نفر هستند در حالی که تعبیر «قال سئلتُ» گواه بر این است که راوی مستقیم یک نفر می باشد.

توجیهی که برای امثال این موارد می توان بیان کرد، این امور است : 1) مرجع ضمیر معنای «کل واحد منهما» به نحو بدلیت است. 2) مراد محمد بن حمران است و طریق اخیر مقصود است و متن خبر از سند دوم عینا و به الفاظ سند دوم نقل شده است که همان مضمون خبر سند اول می باشد. البته گاهی نیز مولف متون مختلف اسناد مختلف را جمع کرده و خود متن جدیدی را تولید می کند. ابوالفرج در مقدمه مقاتل به این اقدام خودش تصریح کرده است. 3) جمیل و محمد بن حمران کتاب مشترک دارند و روایت از یک کتاب اخذ شده است.

## معلق

نوعی خبر مرسل است که اول آن - به اتکاء روایت سابق یا مشیخه یا کتاب دیگر (مثل تهذیب نسبت به فهرست) یا اجازه - حذف شده است، با این شرط که تعبیری که از آن جزم در استناد فهمیده می شود، به کار برده شده باشد - بر خلاف روی عن فلان -.

عمده دلیل استفاده از این ارسال، اختصار می باشد. ممکن است نقل مستقیم از کتاب - با توجه به این که درصد بالایی از روایات معلق با افرادی که صاحب کتاب هستند، شروع می شود - سبب تعلیق شده باشد.

اهمیت کشف اسناد تعلیقی در اینجا روشن می شود که مرحوم شیخ طوسی گاهی اسناد تعلیقی کافی را مسند تصور کرده است و مثلا در تهذیب آمده است «محمد بن یعقوب عن سهل». حال آن که مرحوم کلینی با واسطه از سهل نقل می کند و این سند مرسل و دارای سقط است.

صاحب منتقی ادعا کرده است که خلط معلق با مسند در روایات موسی بن القاسم در باب حج بسیار زیاد رخ داده است. موسی بن القاسم از اشخاصی است که از افراد با طبقات مختلف روایت نقل کرده است.

### راه تشخیص

طبقات روات، تمییز مشترکات، استفاده از اسناد مشابه و یافتن سند روایت در کتب دیگری حدیثی در حل تعلیق می تواند مشکل گشا باشد.

به عنوان نمونه وقتی بدانیم کلینی، سهل بن زیاد را درک نکرده است، کشف می شود که واسطه مرحوم کلینی با سهل به اتکاء سند قبل حذف شده است.

برای تمییز مشترکات، شناخت طبقات راویان و مشایخ و شاگردهایشان (اسناد مشابه)، یافتن سند همین روایت در کتب دیگر حدیثی - هر چند این احتمال وجود دارد که دو نفر این روایت را نقل کرده باشند -، سیاق روایات کتاب و اسناد قبل و بعد آن می تواند مفید باشد.

البته در مراجعه به اسناد روایت این دقت باید بشود که نسخه تصحیح شده و اجتهادی نبوده باشد و متن عین کتاب به ما منتقل شده باشد. گاهی دیده شده است که یک عالمی عبارت «احمد بن محمد» را اجتهادا «بن عیسی» به آن افزوده است و سپس در نسخه برداری ها، عبارت او وارد متن اصلی کتاب شده است.

سوال : چرا قائل به تعلیق و اتکاء به سند قبل بشویم و قائل به ارسال و عدم ذکر واسطه نشویم؟

جواب : بنای مرحوم کلینی در نقل سند به شکل کامل و بیان مرسلات با تعبیر «روی»، به همراه این نکته که در موارد تعلیقی همواره اسم مبدو به سند در سند قبل یا اسناد قبلی آمده است - مگر موارد بسیار بسیار نادر -؛ کشف می شود که عدم ذکر واسطه تا سهل اتفاقی و تصادقی و یا از روی فراموشی و عدم اهتمام کلینی به ذکر واسطه نیست.

در غالب موارد راه کشف واسطه محذوف در اسناد تعلیقی بسیار ساده است. اشکال در دو مورد رخ می دهد :

1/ اسم شخص مبدو به سند در اسناد قبل ذکر نشده باشد :

احتمالات قابل طرح برای این موارد : 1) شیخ مستقیم کلینی است و کلینی تعداد روایت اندک را مستقیم از خود او دریافت کرده است. 2) سند قبلی در الکافی موجود حذف یا جا به جا شده است. 3) اکتفاء به طریقی که همه می دانند و روشن است که واسطه های مرحوم کلینی به سهل، عده من اصحابنا می باشند. 4) تعلیق به اتکاء اسناد بعید رخ داده است. 5) سهو قلمی شده است.

2/ مواردی که مبدو به سند اسم مشترکی باشد که تمییز آن سخت باشد :

مثلا عنوان احمد بن محمد مشترک بین تعداد قابل توجهی از راویان بزرگ است مانند ابن عقده و العاصمی و النهدی که هر سه جزو مشایخ کلینی هستند و اشعری و برقی که جزو مشایخ مشایخ کلینی هستند و البزنطی که جزو مشایخ مشایخ مشایخ کلینی می باشد.

## مضمر

اسناد برخی روایات با تعبیر «عنه» شروع می شود که باید مرجع ضمیر را یافت.

گاهی یافتن مرجع ضمیر ساده و روشن است و گاهی یافتن مرجع ضمیر مشکل است.

مثال : علی بن ابراهیم عن ... عن ... عن ... . عنه عن ابی جعفر ع ... . شیخ طوسی مرجع ضمیر را علی بن ابراهیم دانسته است و لذا روایت مرسل و فاقد اعتبار می باشد. در حالی که اگر ضمیر به شخص دیگری در سند قبل رجوع کند، ممکن است روایت صحیح السند باشد.

مثال / الکافی / ج3 / ص343 : محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن اسماعیل بن بزیع عن صالح بن عقده عن .... . و بهذا الاسناد عن صالح بن عقده عن ... . و عنه عن ابی خالد.

مرجع ضمیر را بسیاری صالح بن عقده دانسته اند، حال آن که مرجع ضمیر محمد بن اسماعیل بن بزیع است - به قرینه نقل همین روایت در ثواب الاعمال / ص196.

در اضمارهای تهذیب صاحب منتقی احتمال داده است که ضمیر در کتب مرجع و مصدر شیخ بوده است و در مصدر با قرینه صاحب ضمیر مشخص بوده است اما در تهذیب با حذف شدن قرینه، صاحب ضمیر معلوم نیست. در حقیقت شیخ طوسی عین عبارات مصدر را ذکر کرده است. مقایسه تهذیب با الکافی در این زمینه ما را به این مطلب رهنمون می سازد.

به شکل طبیعی مرجع ضمیر باید به سند قبلی رجوع کند اما گاهی به سندهای ماقبل و گاهی بدون مرجع ضمیر است. منشا این اتفاق این امور می تواند باشد : 1. اشتباه و فراموشی. 2. روایت فاصله شده روایت ضمنی و مثل جمله معترضه باشد. 3. روایت فاصله شده بعدا به سند و کتاب اضافه شده است. 4. روایات پس و پیش نقل شده باشد.

## الاسناد

گاهی برای ذکر سند از تعبیر «بهذا الاسناد» یا «باسناده» استفاده می شود.

یافتن مراد از «بهذا الاسناد» ساده است، مگر این که راوی در سند قبل ذکر نشده باشد.

احتمالا استفاده از این تعبیر به خاطر نقل مستقیم از کتاب است، با توجه به این درصد بالایی از این افراد صاحب کتاب می باشند.

مثال برای «باسناده» :

علی بن ابراهیم عن ... عن ... عن ... عن الصادق ع.

علی بن ابراهیم باسناده عن الصادق ع.

همان سند قبل مراد است؟

## علو اسناد

انتخاب سند به دلیل کوتاه بودن در نقل از کتب دارای اهمیت بوده است و ارزش زحمت کشیدن داشته است که با زحمت مسافرت روایات متعددی را از منبع اصلی به دست آورند. اما در نقلهای شفاهی که تعداد کم بوده است یا مطلب چندان اثرگذاری نبوده است، این زحمت را به خود نداده و برخی مواقع از افراد معاصر خود با چند واسطه نقل می کنند.

# ویژگی های کتب اربعه حدیثی

## الکافی

اسناد این کتاب به طور متعارف کامل است و با اسم راوی شروع می شود و سلسله سند با لفظ «عن» مشخص می شود.

تعلیق در اسناد کافی معمولا با اتکاء به سند قبل است مگر موارد نادر. برای کشف تعلیق اطلاع از مشایخ مرحوم کلینی لازم ا ست.

اشکال اسناد تعلیقی در مواردی است که ندانیم مبدو به سند از مشایخ مرحوم کلینی می باشد یا خیر که با تمییز مشترکات و شناخت طبقات باید این مشکل را حل کرد[[68]](#footnote-68).

نکته قابل ذکر در روایات تعلیقی این مطلب است که در معجم رجال الحدیث بین اسناد معلق و غیر معلق تفکیک داده نشده است و راوی از مبدو به سند - به خاطر این که شخص مبدو به سند بوده است - ذکر نشده است.

مثال : کافی / ج4 / ص73 : احمد بن محمد عن علی بن الحسین [با توجه به نسخ دیگر و دیگر کتب معلوم می شود که مراد علی بن الحسن بن فضال است] عن علی بن اسباط ... . این روایت معلق نیست چرا که اولا احمد بن محمد در اسناد قبلی همین باب در کافی نامش ذکر نشده است و ثانیا احمد بن محمد العاصمی که از مشایخ مرحوم کلینی است، راوی از علی بن الحسن بن فضال می باشد.

سند مرسل نیز در این کتاب یافت می شود که بسیار نادر است و یا در امثال دعاست - که سند نقش جدی ایفاء نمی کند - یا روایت مستقل نیست و ذیل روایت دیگری ذکر شده است.

کشف صاحب کتاب در اسناد کافی مشکل است اما اگر راهی برای کشف صاحب کتاب وجود داشته باشد، می توان با طرق به کتاب و تعویض سند، اسناد دارای اشکال را تصحیح کرد.

## تهذیب

این کتاب در اکثر موارد شرح مقنعه شیخ مفید است و ابتدا عبارت شیخ مفید را نقل می کند و سپس اخبار دال بر فتوا و سپس بیان و توجیه روایات معارض را ذکر می کند و گاهی روایتی را به عنوان شاهد جمع بیان می کند. پس سه دسته روایت در این کتاب وجود دارد : 1) روایات دال بر فتوای مقبول. 2) روایات معارض. 3) شاهد جمع. بیان خواهد شد که این سه دسته در تعلیقات با یکدیگر تفاوت دارند.

البته گاهی مرحوم شیخ خود به شخصه مطلبی فقهی را متذکر شده است که شیخ مفید به آن اشاره نکرده است و در این موارد نیز ادله و معارض ها و شاهد جمع ذکر می شود. این نکته سبب شده است که گاهی متن خود شیخ طوسی با متن روایت قبل خلط شده است که نیازمند دقت می باشد.

جلد اول تا پنجم کتاب شرح مقنعه است، مگر باب زیادات که اضافات خود مرحوم شیخ است. جلد ششم شرح مقنعه نیست و متنی از شیخ مفید را در بر ندارد. در جلد هفتم کتاب التجاره شرح مقنعه نیست و کتاب النکاح شرح مقنعه می باشد. جلد هشتم شرح مقنعه است و جلد نهم نیز تا ابتدای کتاب الوقوف و الصدقات شرح مقنعه است.

حدس زده می شود که شرح ایشان به ترتیب نبودهاست و جلد هشتم مثلا زودتر از جلد ششم نوشته شده است و بعدها تصمیم مرحوم شیخ بر این که کتاب شرح مقنعه باشد، تغییر کرده و از این تصمیم عدول کرده است.

خصوصیات بخشهایی که شرح مقنعه است با بخشهایی که شرح مقنعه نیست، متفاوت است.

اوائل مانند کافی بنا داشته است که سند را به طور کامل ذکر کند و سند را نیز با تعبیر اخبرنی و حدثنی و امثال این افعال شروع کرده است.

اما در ادامه از این قصد عدول کرده است و تصریح دارد که سند را با اسم صاحب کتاب یا صاحب اصل که روایت را از آن گرفته است، شروع می کند. اطلاع از این که روایت از کتاب چه شخصی اخذ شده است، فوائد بسیاری در رجال دارد.

به نظر می رسد منابع شیخ طوسی چندان زیاد نبوده اند و حدود 40 کتاب در اختیار ایشان بوده و تهذیبین را از آنها جمع آوری کرده اند.

این روش سبب تعلیق روایات تهذیب است البته با اتکاء بر مشیخه یا فهرست.

گاهی احساس می شود که طریق ذکر شده در کتاب تفننی است و مثلا روایتی از الحسین بن سعید را به طریقی در تهذیب نقل می کند و به طریق دیگری - که شاید اعلی است - در استبصار ذکر می کند.

در مورد اسناد تهذیب سه سوال وجود دارد :

1. تعلیق با اتکاء بر سند قبل در این کتاب وجود دارد؟
2. آیا همواره مبدو به سند صاحب کتاب یا اصل می باشد؟
3. آیا از کتابِ مبدو به سند به شکل مستقیم نقل می کند یا با واسطه و نقل غیر مستقیم؟

برای رسیدن به جواب این سوالات خواندن مقدمه مشیخه تهذیبین مفید می باشد. مشیخه تهذیب و استبصار از حیث اسامی و ترتیب و طرق کاملا شبیه یکدیگرند اما مقدمة آن دو با یکدیگر تفاوت دارند :

مقدمه مشیخه تهذیب :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ\* قال محمد بن الحسن بن علي الطوسي رحمه اللّه: كنا شرطنا في اول هذا الكتاب ان نقتصر على ايراد شرح ما تضمنته الرسالة المقنعة و ان نذكر مسألة مسألة و نورد فيها الاحتجاج من الظواهر و [1] الادلة المفضية الى العلم و [2] نذكر مع ذلك طرفا من الاخبار التي رواها مخالفونا [معمولا مرسل وبدون سند و صرفا برای حل اختلاف و توجیه ذکر شده اند] ثم [3] نذكر بعد ذلك ما يتعلق باحاديث اصحابنا رحمهم اللّه، و نورد المختلف في كل مسألة منها و المتفق عليها و وفينا بهذا الشرط في اكثر ما يحتوى عليه كتاب الطهارة، ثم انا رأينا انه يخرج بهذا البسط عن الغرض و يكون مع هذا الكتاب مبتورا غير مستوفى فعدلنا عن هذه الطريقة الى ايراد احاديث اصحابنا رحمهم اللّه المختلف فيه و المتفق [در ادامه اخبار مخالفین ذکر نمی شود] ، ثم رأينا بعد ذلك ان استيفاء ما يتعلق بهذا المنهاج اولى من الاطناب في غيره [بیان تمام روایات در آن مسئله] فرجعنا و اوردنا من الزيادات [درابواب زیادات این کتاب] ما كنا أخللنا به و اقتصرنا من ايراد الخبر على الابتداء بذكر المصنف الذى اخذنا الخبر من كتابه او صاحب الاصل الذي اخذنا الحديث من اصله [ابهام دارد که فقط در ابواب زیادات با صاحب کتاب یا اصل شروع می کند یا در تمام ابواب. این ابهام با مراجعه به مقدمه مشیخه استبصار حل می شود]، و استوفينا غاية جهدنا ما يتعلق باحاديث اصحابنا رحمهم اللّه المختلف فيه و المتفق و بينا عن وجه التأويل فيما اختلف فيه على ما شرطناه في اول الكتاب و اسندنا التأويل الى خبر يقضي على الخبرين و اوردنا المتفق منها ليكون ذخرا و ملجأ لمن يريد طلب الفتيا من الحديث، و الآن فحيث‌ وفق اللّه تعالى للفراغ من هذا الكتاب نحن نذكر الطرق التي يتوصل بها الى رواية هذه الاصول و المصنفات و نذكرها على غاية ما يمكن من الاختصار لتخرج الاخبار بذلك عن حد المراسيل و تلحق بباب المسندات، و لعل اللّه ان يسهل لنا الفراغ ان نقصد بشرح ما كنا بدأنا به على المنهاج الذي سلكناه و نذكره على الاستيفاء و الاستقصاء بمشيئة اللّه و عونه.

مقدمه مشیخه استبصار :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ\*

باب ترتيب هذا الكتاب و ذكر أسانيده و عدد «1» أبوابه و مسائله قال الشيخ السعيد الورع العالم أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي مصنف هذا الكتاب رضي اللّه عنه قد أجبتكم أيدكم اللّه إلى ما سألتم من تجريد الأخبار المختلفة و ترتيبها على ترتيب كتب الفقه التي أولها كتاب الطهارة و آخرها كتاب الديات، و أفردت كل باب منه بما يخصه و أوردت ما فيه و لم أخل فيه بشي‌ء قدرت عليه، و بذلت وسعي و طاقتي في ذلك [پس هدف ایشان جمع تمام اخبار معارضی بوده است که به دستش رسیده است، مگر روایاتی که مضمونا شبیه روایاتی است که ذکر شده اند و بیان جدیدی برای حل اختلافشان وجود ندارد]، و أنا أرجو من اللّه تعالى ألا أكون أخللت بأحاديث مختلفة تعرف إلا و قد أوردت إلا شاذا نادرا فإني لا أدّعي أني أحيط العلم بجميع ما روي في هذا الفن، لأن كتب أصحابنا رضي اللّه عنهم المصنفة و الأصول المدوّنة في هذا الباب كثيرة جدا، و ربما يكون قد شذ منها شي‌ء لم أظفر به فإن وقع عليها إنسان لا ينسبني إلى التقصير أو التعمد، فإن على كل إنسان ما يقدر عليه و يبلغ جهده و طاقته و قدرته، و قد أوردت في كل باب عقدته إما جميع ما روي فيه إن كانت الأخبار قليلة، و إن كان ما يتعلق بذلك الباب كثيرا جدا «2» فقد أوردت منه طرفا مقنعا، و أحلت بالباقي على الكتاب الكبير [پس اولا تهذیب در نظر ایشان کتاب مجزایی است و ثانیا تهذیب در مقام استقصاء تمام روایات بوده است]،

و كنت سلكت في أول الكتاب إيراد الأحاديث بأسانيدها و على ذلك اعتمدت في الجزء الأول و الثاني [اگر تقسیم کتاب به چهار جلد از کارهای خود شیخ طوسی بوده باشد، ممکن است مراد از جزء اول و دوم، جلد اول و دوم باشد و الا مراد ایشان معلوم نیست + در همان ابتدای استبصار نیز با مراجعه روشن می شود که روایاتی که مورد قبول واقع شده اند، اسنادشان کامل ذکر شده است الا موارد بسیار نادر. اما روایات معارض همواره از همان ابتدای کتاب با اسناد ناقص و تعلیقی مورد اشاره قرار گرفته اند و روایات شاهد جمع نیز گاهی با سند کامل و گاهی با سند ناقص ذکر شده اند. پس مراد شیخ از این عبارت تنها روایاتی است که مفتی به ایشان بوده است. این مطلب در مورد ابتدای کتاب تهذیب نیز صادق است] ،

ثم اختصرت في الجزء الثالث [در ابواب زیادات (ابوابی که ظاهرا بعدا به کتاب اضافه شده اند) و تهذیب / ج1 / ص383] و عولت على الابتداء بذكر الراوي الذي أخذت الحديث من كتابه أو أصله على أن أورد عند الفراغ من الكتاب جملة من الأسانيد يتوصل بها إلى هذه الكتب و الأصول حسب ما عملته في كتاب (تهذيب الأحكام) و أرجو من اللّه سبحانه أن تكون هذه الكتب الثلاثة التي سهل اللّه تعالى الفراغ منها [اگر عبارت صحیح باشد، معلوم می شود که در هنگام نوشتن این مقدمه، نوشتن هر سه کتاب تمام شده بوده است] لا يحتاج معها إلى شي‌ء من الكتب و الأصول لأن الكتاب الكبير الموسوم (بتهذيب الأحكام) يشتمل على جميع أحاديث الفقه المتفق عليه منه و المختلف فيه، و كتاب النهاية يشتمل على تجريد الفتاوى في جميع أبواب الفقه و ذكر جميع ما روي فيه على وجه يصغر حجمه و تكثر فائدته و يصلح للحفظ، و هذا الكتاب يشتمل على جميع ما روي من الأخبار المختلفة و بيان وجه التأويل فيها و الجمع بينها، و اللّه تعالى أسأل أن يجعله خالصا لوجهه إنه قريب مجيب، و أنا أبتدئ الآن بذكر الأسانيد حسب ما قد وعدت إن شاء اللّه.

### اعتبار نسخه

اعتبار نسخ خطی موجود تهذیبین از نسخ موجود الکافی و الفقیه بیشتر است و انتساب متن به مولف با اعتماد بیشتری همراه است؛ چرا که نسخی وجود دارد که ادعا می شود با نسخه به خط شیخ مقابله شده است و نسخ قدیمی آن وجود دارد که این مطلب در مورد الکافی و الفقیه صادق نیست.

### سوال اول / تعلیق با تکیه بر سند قبل

در اسناد اوایل جلد اول که به طور طبیعی باید کامل ذکر شود، اگر تعلیقی مشاهده شد، ظاهرا با تکیه بر سند قبل است و تعلیق بر مشیخه نمی باشد. طرق در مشیخه معمولا متعدد است و طریق در اسناد کتاب معمولا واحد می باشد.

البته اگر ادعا شود که مبدو به سند صاحب کتاب یا صاحب اصل است، طریق ذکر شده در مشیخه نیز می تواند با تعویض سند، طریق شیخ تا صاحب کتاب را تصحیح کند. اطلاع یافتن از صاحب کتاب در طریق - که بعضا با شواهد و قرائن ممکن است - می تواند در تصحیح طرق مثمر ثمر باشد.

### سوال دوم / نقل مستقیم از مصادر

شواهدی وجود دارد که نتیجه اش نقل غیر مستقیم مرحوم شیخ از صاحبان کتب و مصادر کتاب می باشد. این شواهد عبارتند است :

1/ بعضا روایات یک باب عین ترتیب کافی در تهذیب ذکر شده است و مثالهای روشن و واضحی برای این ادعا وجود دارد. این شباهت اتفاقی نیست و بر اساس مصدر واحد برای هر دو کتاب هم نمی باشد؛ چرا که کافی طبق ظاهر از چند مصدر این روایات را جمع آوری کرده است. مخصوصا این که گاهی شیخ طوسی روایات را در باب زیادات تکرار می کند اما با ترتیب دیگری آنها را نقل می کند که نشان می دهد یک شخص در دو زمان نیز ترتیب واحدی را در نقل احادیث اتخاذ نمی کند.

گاهی مبدو به سند عنوان «علی» یا «العباس» است که روشن است این عنوان مطلق از مصدر اخذ شده است نه این که شیخ از صاحب کتاب با این عنوان نام برده باشد. با مراجعه به الکافی مشخص می شود که مراد «علی بن ابراهیم القمی» است. همچنین «العباس» در ضمن روایاتی است که از مشایخ محمد بن علی بن محبوب است و احتمالا از کتاب او اخذ شده است و شیخ مشهور محمد بن علی بن محبوب با این نام «العباس بن معروف» است.

گاهی مرحوم شیخ می فرماید «محمد بن یعقوب عن احمد بن محمد بن عیسی یا سهل بن زیاد» در حالی که کلینی روایت مستقیم از آنها ندارد. دلیل اینگونه بیان کردند سند این است که در کافی دو روایت ذکر شده است که به این ترتیب بوده است «عده من اصحابنا عن احمد بن محمد عن ... و احمد بن محمد عن ... ». روشن است که روایت دوم تعلیق به روایت اول است نه این که مرحوم کلینی مستقیم از احمد بن محمد نقل کرده باشد - بر خلاف ظاهر کلام مرحوم شیخ -.

این مطلب در روایات موسی بن القاسم نیز وجود دارد که احتمالا ارسال حاصل شده ناشی از تعلیقاتی بوده است که در کتاب موسی بن القاسم وجود داشته است و در حال حاضر ما از آنها بی اطلاع هستیم. مثلا در این کتاب گاهی موسی بن القاسم از ابن ابی عمیر نقل مستقیم دارد و گاهی از مشایخ او نقل مستقیم دارد و گاهی با یک واسطه از ابن ابی عمیر نقل می کند.

البته در مورد شخص موسی بن القاسم باید بررسی شود که او نیز مانند کلینی تعمد بر ذکر تمام سلسله سند و دقت در بیان اسناد داشته است یا خود او گاها مرسل نقل می کرده است یا در نقل مباشری و بدون واسطه از مشایخ تاکید نداشته و لذا گاهی از شخصی با واسطه و گاهی بدون واسطه نقل می کند. این نکته در مورد العیاشی وجود دارد که گاهی از مشایخ مستقیم نقل می کند و گاهی با واسطه. یا شخصی مثل تلعکبری در سال 306 سماع روایت داشته است و در سال 375 نیز سماع روایت داشته است. این یعنی می تواند از چند نسل روایت بدون واسطه داشته باشد.

شاید اگر مصادر دیگر شیخ - غیر از کافی - در اختیار ما بود، در مورد دیگر کتب مرجع شیخ نیز چنین مطلبی را درک می کردیم.

خود شیخ ادعا می کند که مبدو به سند صاحب کتاب یا صاحب اصلی است که روایت را از آن اخذ کرده است، اما ظاهرا از خود کتاب یا اصل روایت را اخذ نکرده و از کافی آن را گرفته است و با واسطه از کتاب یا اصل نقل می کند ولو نام صاحب کتاب را اول سند ذکر می کند - و نه نام مرحوم کلینی را -.

2/ شیخ طوسی در مرجع ضمیرهایش اشکالاتی وجود دارد و بعضا روایت مضمر را از کافی اخذ کرده اما با ارجاع اشتباه ضمیر، سند دچار اشکال شده است و با مراجعه کافی این مشکل حل می شود. این شاهدی بر این ادعاست که شیخ به مرجع اصلی رجوع نکرده است.

3/ شیخ در برخی موارد مثل کتاب موسی بن القاسم ضمیر ذکر کرده است و مرجع ضمیر را مشخص نکرده است. مثل عبارت «موسی بن القاسم عنهما». روایتی قبل از این روایت در کتاب اصلی بوده است که مرجعهای ضمیر در آن روایت ذکر شده اند اما در کتاب شیخ آن روایت ذکر نشده است یا ترتیب آنها تغییر یافته است. این شاهد بر این نکته است که شیخ در اخذ از مصادر به شیوه فنی عمل نکرده است. شیخ فقیه و متکلم برجسته ای بوده است و میراث حدیثی قدماء را برای ما نقل کرده است، اما محدث برجسته ای نبوده است و مرحوم کلینی در حدیث قویتر از ایشان می باشد.

برای تکمیل این بحث و رسیدن به جواب صحیح از دو روش استفاده می کنیم. 1) مقایسه اسناد تهذیب و کافی (چون از مصادر تهذیب این کتاب در دسترس است). 2) مراجعه به مشیخه تهذیبین.

روش اول :

1 . روایتهای سهل بن زیاد که اول سند تهذیب واقع شده است :

تمام این روایات در کافی وجود دارد. روایاتی از سهل وجود دارد که او مبدو به سند نیست و این روایات در بعضا در کافی وجود ندارد. به شکل طبیعی مرحوم کلینی تمام روایات کتاب سهل را نقل نکرده است. در مواردی از کتاب تهذیب که شرح مقنعه است، سهل هرگز اول سند واقع نشده است و تنها در مواردی که شرح مقنعه نیست، اول سند واقع شده است. احتمالا قسمتهایی که شرح مقنعه نیست یا باب الزیادات، بعدا به کتاب اضافه شده است و احتمالا سبک ایشان در نگارش تغییر کرده است.

این مطلب در مورد روایات علی بن ابراهیم یا احمد اشعری یا محمد بن یحیی العطار یا ... نیز قابل تحقیق است. همه روایاتی که علی بن ابراهیم مبدو به سند است، در کافی ذکر شده است مگر دو مورد که شیخ تصریح می کند «علی بن ابراهیم فی تفسیره».

جمع این امور نمی تواند تصادفی و اتفاقی باشد.

2 . روایات زیادی در تهذیب وجود دارد که به همان شکل و ترتیب در الکافی نقل شده است. به عنوان مثال :

باب المیراث الاولاد / ج9 / ح991 تا 997 در مقایسه با الکافی / ج7 / ص84 به بعد. (عین عبارات مرحوم کلینی را ذکر کرده است).

اضافه بر حدیث 1002 به بعد که باز هم در کافی با کمی تفاوت در ترتیب ذکر شده است. (ترتیب مهم نبوده است و لذا کمی جلو عقب شده است).

اضافه بر حدیث 1013 تا 1019 و همچنین روایات 1080 تا 1090 که در الکافی / ج7 / ص109 / ح1 تا 11 به همان ترتیب آمده است. گاهی عین ضمیر و تعبیر مرحوم کلینی در سند را ذکر کرده است.

همچنین حدیث 1096 به بعد. هر چند گاهی از اسناد متعدد مرحوم کلینی تنها برخی را فقط ذکر می کند.

شبیه این مطلب در دیگر مجلدات تهذیب یافت می شود.

3 . در تهذیب / ج10 / ح668 عبارتی آمده است که عین تعبیر مرحوم کلینی در الکافی / ج7 / ص362 است و عبارت «تفسیر ذلک» که چندین خط است و شرح خود مرحوم کلینی بر روایت است - نه این که عبارت یکی از روات باشد، با توجه به تعدد اسناد موجود در روایت - را مرحوم شیخ عینا نقل کرده است.

4 . برخی تحریفاتی که در تهذیب وجود دارد و معلوم است که رونویسی از الکافی سبب وقوع این تحریفات بوده است. مثال :

تهذیب / ج9 / ح1068 و 1070در مقایسه با الکافی / ج7 / ص129 / ح7 (سماعه در یک سند دیگر الکافی به سند دیگر منتقل شده است و از سند دیگر حذف شده است). این تحریف نمی تواند تصادفی بوده باشد و مشابه آن زیاد است.

ظاهرا در روایاتی که از الکافی اخذ می کرده است، اگر افراد معروف نبوده اند و به شکل طبیعی به کتاب آنها دسترسی در آن زمان وجود نداشته است، شیخ سند را با محمد بن یعقوب آغاز می کند. اما اگر شخص معروفی بوده است که به شکل طبیعی می توانسته از کتابش مستقیم نقل کند، ضرورتی نمی دیده است که نام محمد بن یعقوب را در سلسله سند ذکر کند.

روش دوم / بررسی مشیخه تهذیب :

ایشان در طریق به کلینی، چندین طریق را بیان می کنند.

سپس در طریق به علی بن ابراهیم می فرمایند از همان طریق کلینی است ولو طرق دیگری را هم بیان می کند. این مطلب در مورد محمد بن یحیی العطار و احمد بن ادریس صادق است.

در مورد محمد بن اسماعیل - که راوی الفضل بن شاذان است - نیز این مطلب صادق است. محمد بن اسماعیل معروف نیست و صاحب کتاب هم نیست و فقط راوی کتاب الفضل است و قطعا روایات او از طریق کافی به شیخ رسیده است[[69]](#footnote-69).

در صفحه 42 مشیخه آمده است : «و من جملة ما ذكرته عن احمد بن محمد بن عيسى ما رويته بهذه الاسانيد عن محمد بن يعقوب عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عيسى». شبیه این تعبیر در مواردی دیگری مثل صفحه 44 و 72 و 73 و 74 نیز دیده می شود. به نظر می رسد این تعبیر در مواردی به کار برده شده است که مستقیم از کتاب او نقل نکرده است[[70]](#footnote-70). در مورد احمد بن محمد بن عیسی ظاهرا تنها کتاب «نوادر» او در اختیارشان بوده است[[71]](#footnote-71).

در مشیخه در طریق به الفضل بن شاذان آمده است : «و من جملة ما ذكرته عن الفضل بن شاذان ما رويته بهذه الاسانيد عن محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابيه و محمد بن اسماعيل عن الفضل بن شاذان». این طریق اشتباه است. هرگز نمونه ندارد که ابراهیم بن هاشم از الفضل بن شاذان روایت نقل کرده باشد و از نظر طبقه نیز این دو هم رده بلکه ابراهیم بن هاشم کمی متقدم از الفضل است. روشن است که این اشتباه شیخ ناشی از کپی برداری از الکافی است در حالی که در کافی محمد بن اسماعیل عطف به علی بن ابراهیم است نه ابراهیم بن هاشم. بنابراین طریق مرحوم کلینی به الفضل بن شاذان فقط از طریق محمد بن اسماعیل است و «علی بن ابراهیم عن ابیه» در عبارت اضافه می باشد. این اشتباه در صفحة 86 توسط مرحوم شیخ تکرار شده است.

اما در مورد الحسن بن محبوب نیز آمده است : «و من جملة ما ذكرته عن الحسن بن محبوب ما رويته بهذه الاسانيد عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن الحسن بن محبوب». در جای دیگر می فرماید : «و ما ذكرته عن الحسن بن محبوب ما اخذته من كتبه و مصنفاته، فقد اخبرني بها احمد بن عبدون .... ». پس معلوم می شود که طریق اول در مورد روایاتی از الحسن بن محبوب است که از کتب و مصنفاتش اخذ نشده و از کتب دیگر نقل گردیده است.

در مشیخه مرحوم شیخ تا صفحه 55، مرحوم کلینی در طرق واقع است. اما از ابن فضال به بعد دیگر مرحوم کلینی در طریق واقع نشده است.

عبارت دیگری که در مشیخه وجود دارد و قابل تامل است، این تعبیر می باشد «و ما ذكرته عن الحسين بن سعيد «عن الحسن خ ل» عن زرعة عن سماعة و فضالة ابن ايوب و النضر بن سويد و صفوان بن يحيى فقد رويته بهذه الاسانيد عن الحسين بن سعيد عنهم». احتمالا در مواردی که سماعه یا فضاله یا النضر یا صفوان در ابتدای سند واقع شده اند، مرحوم شیخ از کتاب الحسین بن سعید روایت را نقل می کند. لذا در مشیخه طریق دیگری به آنها ذکر نکرده است.

جمع بندی آن که ظاهرا مرحوم شیخ روایات برخی مثل سهل و علی بن ابراهیم و محمد بن یحیی العطار و الفضل بن شاذان و احمد اشعری را از کتاب الکافی نقل می کند. روایات الحسن بن محبوب را بعضا از نوادر احمد اشعری و روایات احمد اشعری و الحسین بن سعید و الحسن بن محبوب را بعضا از کتاب محمد بن علی بن محبوب یا کتاب الصفار یا کتاب سعد بن عبدالله - نه این که مستقیم از کتاب آنها اخذ کرده باشد با این که مبدو به سند در کتاب باشند -. عدم نقل مستقیم از مصدر شاید به این دلیل بوده است که مراجعه به کتب جامع -مثل کافی- و یافتن حدیث در آن راحتتر بوده و نحوة ترتیب و تنظیم مباحث در کافی به تنظیم مباحث در تهذیب نزدیک بوده است.

ثمره این بحث این است که اگر بررسی طریق به مبدو به سند در تصحیح سند روایت دارای اهمیت باشد و مثلا شخصی مثل احمد اشعری ابتدای سند واقع شده باشد، معلوم نیست که از کدام کتاب روایت اخذ شده و لذا باید تمام طرق شیخ به کتب محتمل - یعنی الکافی و کتاب محمد بن علی بن محبوب و الصفار و سعد - تصحیح شود تا روایت دارای اعتبار باشد.

اما می توان گفت از آنجایی که برای شیخ اهمیت نداشته است که روایت از کدام کتاب اخذ شده است - با وجود اهمیت این طرق در صحت روایت یا بحث تعادل و تراجیح بین روایات -، طریق به کتب نیازی به بررسی نداشته و همگی صحیح بوده اند. ذکر این طرق و بیان مشیخه در انتهای کتاب به دلیل اهمیتی بوده است که عامه برای ذکر معنعن اسناد می داده اند و ایراداتی که به مرسلات و معلقات می گرفتند. لذا در باب میراث که اختلاف با عامه و مناظره با آنها شدید است، اسناد مفصل و متعدد ذکر می شود. گاهی در کتب عامه برای یک روایت ده سند ذکر می شود.

یک نکته :

در بحث اعتبار کتب اربعه، محدث نوری بیان می کند که کافی در 20 سال نوشته شده است و معلوم می شود که مرحوم کلینی فقط در مقام جمع آوری روایاتِ صحیح بوده است. نقدهای متعددی به این کلام وارد است مانند این که شاید مرحوم کلینی کتب را در اختیار نداشته و سالها جهت جمع آوری کتب زحمت کشیده است. جواب دیگر آن که کلینی فقط ناقل روایات نیست بلکه محقق متن و سند روایت است و ترتیب بندی و فصل بندی و باب بندی منطقی را برای روایات در نظر گرفته است. مقایسه این کتاب با صحیح بخاری نشان دهنده دقت نظر و زحمت بسیار مرحوم کلینی در باب بندی روایات است.

در بحث سند روایات نیز گاهی با تحویل و تلخیص اسانید متعدد را بیان می کند و تعابیری که از روات دارد، استاندارد است و گاهی تفسیری برای روایت بیان کرده است.

البته این مطلب صحیح است که مرحوم کلینی به مجموع روایاتی که ذکر می کند، فتوا می دهد؛ هر چند ممکن است روایتی را به عنوان موید آورده باشد. پس تک تک روایات ذکر شده را نمی توان عین فتوای مرحوم کلینی دانست.

### مشکل تحویل در تهذیبین

تحویل در تهذیبین گاهی دارای قرائنی است که فهم سند را ساده می کند. اما در موارد بسیاری فهم تحویل ها در تهذیبین و یافتن معطوف علیه مشکل است و دلیل متقتنی برای حل آن یافت نمی شود. مثلا در تهذیب / ج3 / ص39 / ح136 آمده است : «احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی بن فضال عن عبدالله بن بکیر و الحسین بن سعید عن فضاله ...». سوال این است که الحسین بن سعید عطف به احمد اشعری است یا عطف به ابن فضال. اگر عطف به احمد اشعری باشد، یعنی از کتاب الحسین بن سعید روایت اخذ شده است. اما اگر عطف به ابن فضال باشد، یعنی از کتاب احمد اشعری اخذ شده است. منشا این اشکال نیز در عدم دسترسی ما به مصادر مرحوم شیخ است.

ثمره بحث این است که برای بررسی سندی که از الحسین بن سعید می گذرد، طریق به کتاب الحسین بن سعید باید بررسی شود یا طریق به کتاب احمد اشعری.

شاید گفته شود که عطف به ابن فضال و وسط سند است چرا که اگر از کتاب دیگری غیر از کتاب احمد اشعری نقل می کرد - مثل موارد مشابه - تعبیر «و رواه ایضا الحسین بن سعید یا و اخبرنی ایضا الحسین بن سعید» را به کار می برد. اضافه بر این که عطف به وسط سند شایع می باشد.

مثال دیگر در تهذیب / ج5 / ص296 / ح1003 :

«الحسین بن سعید عن فضاله عن معاویه بن عمار و صفوان و ابن ابی عمیر و حماد بن عیسی عن معاویه بن عمار ... ».

قرینه برای عطف به الحسین بن سعید : اگر عطف به فضاله بود، تکرار عنوان معاویه بن عمار بی وجه و بی دلیل بود و متعارف این است که در این موارد همه اسامی را با هم ذکر کرده و در انتها فقط نام معاویه بن عمار را ذکر می کنند.

قرینه برای عطف به فضاله : شاید این روایت در دو قسمت کتاب الحسین بن سعید ذکر شده بوده است و دو سند به معاویه بن عمار بوده است و ذکر به این شکل برای این است که بیان کند روایت در دو قسمت کتاب ذکر شده است و لذا بین اسامی جمع نکرده و عنوان معاویه بن عمار را تکرار کرده است. اضافه بر این که انگیزه ای برای تصرف در سند وجود نداشته است و اسناد را با کمترین تصرف برایمان نقل کرده اند. اضافه بر این که صفوان و ابن ابی عمیر و حماد همگی از مشایخ الحسین بن سعید هستند و الحسین بن سعید در طریق به آنها ذکر شده است و نقل مستقیم شیخ از کتب آنها معهود نیست.

### مشکل ارجاع ضمائر

گاهی اسنادی در تهذیب وجود دارد که با ضمیر آمده و مرجع ضمیر در عبارت کتاب ذکر نشده است. مثلا آمده است «موسی بن القاسم عنهما عن ...». ظاهرا شیخ روایت را از کتاب موسی بن القاسم اخذ کرده است اما روایتی را که مرجع ضمیر در آن ذکر شده بوده است را نقل نکرده است و این موجب ابهام در ارجاع ضمیر شده است.

همین مسئله سبب ایجاد روایات مضمره شده است که برخی در حجیت آنها اشکال کرده اند.

به طور کلی حوزه بغداد و شیخ طوسی اهمیت فراوانی برای مباحث کلامی و عقلی قائل بوده اند، در مقابل حوزه قم که به اسناد و روایات توجه ویژه و دقت زیادی داشته اند.

مثال دیگر این است که شیخ می فرماید «الحسن بن محمد بن سماعه قال حدثهم ... ». مراد از مرجع ضمیر جمع معلوم نیست.

تمرین :

* تهذیب / ج2 / ح391 تا 395.
* تهذیب / ج3 / ح387.
* تهذیب / ج5 / ح1190.

## استبصار

متن اصلی ندارد و روایات معارض را ذکر می کند و روایت جدیدی ندارد - ولو سند با تهذیب اختلاف داشته باشد -. ابتدا روایتی که مورد قبول است ذکر می شود و سپس روایت معارض و در ادامه بیان توجیه و شاهد جمع.

روش آن در ذکر اسناد مانند تهذیب است. بلکه به احتمال قوی مرجع استبصار، همان تهذیب بوده است و تجریدی از همان کتاب است نه این که با مراجعه به کتب مرجع حدیثی توسط شیخ نگاشته شده باشد. شاهد این مدعا اشتباهاتی در تهذیب است که عینا در استبصار تکرار شده است. نگاشتن استبصار از روی تهذیب سبب شده تا اشتباه تکرار شود و اگر شیخ به کتاب مرجع مراجعه کرده بود، بعید بود که اشتباه را تکرار کند. با قبول این ادعا، استبصار منبع جدیدی برای اسناد و اخبار نمی باشد[[72]](#footnote-72).

مثال اول :

تهذیب / ح9 / ح643 : «عَنْهُ [الحسین بن سعید] عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَيَابَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‏ مِثْلَهُ. - 18- يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي الْمِعْزَى عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع‏ …642- 19- عَنْهُ [یونس یا الحسین] عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: …- 20- عَنْهُ [مرجع ضمیر؟] عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ … ».

استبصار / ج4 / ص108 / ح4 : «فَأَمَّا مَا رَوَاهُ‏ الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ... ».

استبصار از روی تهذیب نوشته شده است و لذا مرجع ضمیر الحسین بن سعید دانسته شده و در استبصار چنین سندی آمده است در حالی که نقل مستقیم الحسین بن سعید از العلاء وجود ندارد و طبقه آنها همخوانی ندارد و اشتباه در ارجاع ضمیر سبب شده در استبصار سند اینگونه ذکر شود.

احتمال دارد خود الحسین بن سعید در کتابش دقیقا اینگونه تعبیر کرده است «عنه عن العلاء» و در تهذیب عین عبارت کتاب الحسین بن سعید را ذکر کرده است، اما در استبصار دقت در نقل وجود نداشته است.

## کتاب من لایحضره الفقیه

در ابتدا باید گفت که نام این کتاب «کتاب من لایحضره الفقیه» است نه «من لایحضره الفقیه». وجه آن نیز روشن است.

اضافه بر این که این کتاب فقهی - روایی و فتوایی است و لذا احتمال حذف و تقطیع روایات - مخصوصا قسمتهایی که مورد افتاء مرحوم صدوق نبوده است - وجود دارد. مثلا متن نقل شده جامعه کبیره از شیخ صدوق با مصادر دیگر تفاوت دارد که نشان از تحریر و ویرایشی دارد که مرحوم صدوق انجام داده است. نقل به معنا نیز در این کتاب بسیار محتمل است و حتی احتمال دارد که چندین روایت را جمع کرده و مضمونش را یکجا و با بیان خودش نقل کرده باشد و متن را به شکل مرسل به امام ع نسبت داده باشد[[73]](#footnote-73). نقل به معنا - مگر در دعاها و زیارات - متعارف بوده است.

### بررسی مقدمه کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ\*

قَالَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ السَّعِيدُ الْفَقِيهُ‏ نَزِيلُ الرَّيِّ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْن‏ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابَوَيْهِ الْقُمِّيُّ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ :

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ لَمَّا سَاقَنِي الْقَضَاءُ إِلَى بِلَادِ الْغُرْبَةِ وَ حَصَلَنِي الْقَدَرُ مِنْهَا بِأَرْضِ بَلْخَ مِنْ قَصَبَةِ إِيلَاقَ‏ وَرَدَهَا الشَّرِيفُ الدَّيِّنُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمَعْرُوفُ بِنِعْمَةَ وَ هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَدَامَ بِمُجَالَسَتِهِ سُرُورِي وَ انْشَرَحَ بِمُذَاكَرَتِهِ صَدْرِي وَ عَظُمَ بِمَوَدَّتِهِ تَشَرُّفِي لِأَخْلَاقٍ قَدْ جَمَعَهَا إِلَى شَرَفِهِ مِنْ سَتْرٍ وَ صَلَاحٍ وَ سَكِينَةٍ وَ وَقَارٍ وَ دِيَانَةٍ وَ عَفَافٍ وَ تَقْوَى وَ إِخْبَاتٍ‏ فَذَاكَرَنِي بِكِتَابٍ صَنَّفَهُ- مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْمُتَطَبِّبُ الرَّازِيُ‏ وَ تَرْجَمَهُ بِكِتَابِ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الطَّبِيبُ- وَ ذَكَرَ أَنَّهُ شَافٍ فِي مَعْنَاهُ وَ سَأَلَنِي أَنْ أُصَنِّفَ لَهُ كِتَاباً فِي الْفِقْهِ وَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الشَّرَائِعِ وَ الْأَحْكَامِ مُوفِياً عَلَى جَمِيعِ مَا صَنَّفْتُ فِي مَعْنَاهُ وَ أُتَرْجِمُهُ بِكِتَابِ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهُ‏- لِيَكُونَ إِلَيْهِ مَرْجِعُهُ وَ عَلَيْهِ مُعْتَمَدُهُ وَ بِهِ أَخْذُهُ وَ يَشْتَرِكَ فِي أَجْرِهِ مَنْ يَنْظُرُ فِيهِ وَ يَنْسَخَهُ وَ يَعْمَلَ بِمُودَعِهِ هَذَا مَعَ نَسْخِهِ لِأَكْثَرِ مَا صَحِبَنِي مِنْ مُصَنَّفَاتِي‏ وَ سَمَاعِهِ لَهَا وَ رِوَايَتِهَا عَنِّي وَ وُقُوفِهِ عَلَى جُمْلَتِهَا وَ هِيَ مِائَتَا كِتَابٍ وَ خَمْسَةٌ وَ أَرْبَعُونَ كِتَاباً فَأَجَبْتُهُ أَدَامَ اللَّهُ تَوْفِيقَهُ إِلَى ذَلِكَ لِأَنِّي وَجَدْتُهُ أَهْلًا لَهُ [پس این کتاب برای عمل عموم مردم و به عنوان کتاب فتوایی نوشته شده است].

وَ صَنَّفْتُ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ بِحَذْفِ الْأَسَانِيدِ لِئَلَّا تَكْثُرَ طُرُقُهُ وَ إِنْ كَثُرَتْ فَوَائِدُهُ

وَ لَمْ أَقْصِدْ فِيهِ قَصْد الْمُصَنِّفِينَ فِي إِيرَادِ جَمِيعِ مَا رَوَوْهُ بَلْ قَصَدْتُ إِلَى إِيرَادِ مَا أُفْتِي بِهِ وَ أَحْكُمُ بِصِحَّتِهِ‏ وَ أَعْتَقِدُ فِيهِ أَنَّهُ حُجَّةٌ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ رَبِّي تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ وَ تَعَالَتْ قُدْرَتُهُ [ صحت به معنای لغوی و همان حجت مراد است نه به اصطلاح حدیث صحیح نزد متاخرین.

مسلک مصنفین این بوده است که همه روایات را جمع آوری می کردند ولو به مضمون آنها فتوا نمی دادند و حکم به صحت روایت نمی کردند. پس این قول که اگر عالمین از متحدثین عصر ظهور روایتی را نقل کرد، به آن فتوا داده است، صحیح نیست. درست است که «فتوای آنها به لفظ روایت» بوده است اما نه این که «روایتشان، فتوایشان» بوده باشد.

برخی ادعا کرده اند که مرحوم شیخ صدوق از این نظرش برگشته است و روایاتی را ذکر کرده است که به آنها فتوا نداده است. اما این سخن صحیح نیست. مثلا اگر شخصی در ابتدای رساله بیان می کند که عمل به مطالب آن مجزی است، به این معنا نیست که قول مخالف را اصلا نقل نمی کند. بلکه مراد این است که اگر مطلبی در این کتاب ذکر شد، فی نفسه قرینه بر نظر مولف است مگر این که قرینه اقوایی وجود داشته باشد و قول مخالفی نقل شده باشد یا این قول رد شده باشد. در مصنفات دیگر حتی ذکر روایت نیز قرینه بر فتوای مولف نبوده است.

مخصوصا این که این مقدمه - با توجه به استفاده از افعال ماضی - بعد از تمام شدن کتاب نگاشته شده است.

در مورد کافی نیز می توان گفت نقل اخبار متعارض دلیل بر رجوع مرحوم کلینی از مقدمه اش نیست، چون مرحوم کلینی در روایات متعارض قائل به تخییر می باشد].

وَ جَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعَوَّلُ وَ إِلَيْهَا الْمَرْجِعُ مِثْلُ كِتَابِ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السِّجِسْتَانِيِ‏ وَ كِتَابِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِ‏ وَ كُتُبِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ الْأَهْوَازِيِ‏ وَ كُتُبِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ نَوَادِرِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى- وَ كِتَابِ نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ تَصْنِيفِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِ‏ وَ كِتَابِ الرَّحْمَة لِسَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ‏ وَ جَامِعِ شَيْخِنَا مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ‏ وَ نَوَادِرِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ كُتُبِ الْمَحَاسِنِ لِأَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ- وَ رِسَالَةِ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِلَيَّ وَ غَيْرِهَا مِنَ الْأُصُولِ وَ الْمُصَنَّفَاتِ الَّتِي طُرُقِي إِلَيْهَا مَعْرُوفَةٌ فِي فِهْرِسِ الْكُتُبِ الَّتِي رُوِّيتُهَا عَنْ مَشَايِخِي وَ أَسْلَافِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ [ این لیست، کتب مرجع و مهم شیعه در آن زمان را برای ما مشخص می کند. کتبی که در اختیار مرحوم صدوق بوده است و معتبر بوده و کتاب ایشان وامدار آنهاست.

اگر این کتاب تنها از کتب مشهوره و معتبر روایت نقل می کند و اگر مبدو به سند در این کتاب، صاحب کتاب مشهوره و معتبر باشد، پس اولا مبدو به سند ثقه است و ثانیا طریق به او و کتابش - به خاطر شهرت - نیازمند بررسی سندی نیست.

اما مقدمه دوم این استدلال تام نیست و قرائنی وجود دارد که مبدو به سند در کتاب من لایحضره الفقیه لزوما صاحب کتاب نیست. برخی از این قرائن را مرحوم خویی در مقدمه معجم رجال الحدیث متذکر شده است. بیان قرائن :

1 / برخی افراد مبدو به سند که در مشیخه طریق به آنها ذکر شده است، در کتب فهرست و رجال، کتابی به آنها نسبت داده نشده است. اگر کتابشان مشهور و معول و مرجع بوده است، به شکل طبیعی باید در این کتب بیان می شد.

2 / برخی افراد مبدو به سند که در مشیخه طریق به آنها ذکر شده است، فقط یک روایت در کل کتاب دارند. بعید است کتاب مشهور و مرجعی باشد و مرحوم صدوق تنها یک روایت از آن نقل کند.

3 / برخی طرق در مشیخه، طریق به یک روایت خاص است نه به کتاب، مثل طریق به رسالة حقوق امام سجاد ع یا خبر ردّ شمس که اسماء بنت عمیس راوی آن است و بعید است این شخص صاحب کتاب بوده باشد.

4 / مقدار زیادی از اخبار این کتاب مرسل است. اگر بنای ایشان این بوده است که اسم مولف را در اول سند ذکر کند، این حجم بسیار روایات مرسل را چرا ذکر کرده است؟

5 / برخی افراد مثل سعد و احمد برقی بسیار اندک اول سند ذکر شده اند، با این که در مقدمه بیان می کند که این کتابها مرجع بنده بوده اند و به شکل طبیعی بسیار از آنها روایت نقل شده است.

البته یک نکته مهم باید مورد توجه قرار گیرد که اسامی ذکر شده در مشیخه را می توان به دو دسته تقسیم کرد :

1 . کسانی که یا اصلا روایتی در کل کتاب ندارند یا روایاتشان بسیار اندک است. مثلا عناوین عبدالحمید الازدی و علی بن سالم الکوفی و عمر بن ابی زیاد الکوفی و نعمان الرازی روایتی در کتاب موجود از ایشان یافت نشد. حال یا اشتباهی از شیخ صدوق رخ داده است یا وسط سند واقع بوده اند و وسط سند حذف شده است یا .... [[74]](#footnote-74).

148 نفر از افرادی که در مشیخه به آنها طریق ذکر شده است، تنها یک روایت در کتاب دارند. 54 نفر هستند که تنها دو روایت در کل این کتاب دارند. مجموعا این دسته شامل 210 طریق می شود.

همین اندک بودن روایات این افراد قرینه ای است بر این که مبدو به سند صاحب کتاب مرجع معول مشهور نیست.

2 . رواتی که روایت زیاد دارند مانند زراره و در مشیخه هم به آنها طریق ذکر شده است.

در مورد دسته دوم، دو احتمال وجود دارد. 1) از کتاب آنها اخذ شده باشد و طریق ذکر شده به کتاب آنها باشد. 2) روایتهای او از کتب دیگر اخذ شده است، ولی اتفاقا به همة این روایات طریق واحد داشته است و همگی در یک کتاب ذکر شده بودند.

احتمال دوم مستبعد است مخصوصا که گاهی 5 سند برای یک شخص ذکر می کند که هیچ اسم مشترکی ندارند. چطور ممکن است که مرحوم کلینی اسناد متعدد به زراره داشته باشد و مرحوم صدوق به تمام روایاتی که از او نقل می کند، یک سند داشته باشد؟! لذا بعید است که از غیر کتاب زراره نقل کرده باشد.

یا به عنوان نمونه در مورد ابوحمزه الثمالی تعبیر مرحوم شیخ صدوق در مشیخه چنین است «و طرقي إليه كثيرة و لكنّي اقتصرت على طريق واحد منها». ظاهرا این تعبیر برای طرق به کتب اوست نه روایات او در دیگر کتب[[75]](#footnote-75).

نتیجه : در مواردی که مبدو به سند روایات اندکی دارد، دلیل متقنی وجود ندارد که صاحب کتاب بوده باشد، وجود ندارد و قرائن خلاف آن را گواهی می دهد. اما در مواردی که مبدو به سند روایات بسیاری در این کتاب دارد، به احتمال بسیار مرحوم صدوق از کتب آنها روایات را اخذ کرده است. البته دسته دوم تعدادشان بسیار کمتر از دسته اول می باشد].

وَ بَالَغْتُ فِي ذَلِكَ جُهْدِي مُسْتَعِيناً بِاللَّهِ وَ مُتَوَكِّلًا عَلَيْهِ وَ مُسْتَغْفِراً مِنَ التَّقْصِيرِ وَ ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ‏ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ‏ وَ هُوَ حَسْبِي‏ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ‏.

### انحاء اسناد

ذکر احادیث به انحاء مختلفی در این کتاب آمده است :

گاهی فقط عین متن روایت را به عنوان فتوا نقل می کند و گاهی متن تلفیقی چند روایت را به عنوان فتوا ذکر می کند و در حقیقت متن فقهی است متخذ از روایت است - نه روایت -. البته این عبارات در این کتاب زیاد نیستند.

گاهی نام معصوم ع اول سند آمده است.

گاهی اسم راوی اول سند است که مستقیم یا با یک یا چند واسطه از معصوم ع روایت نقل می کند.

در مواردی نادری هم سلسله سند را کامل از مشایخش شروع می کند و به معصوم ع می رساند.

شیخ صدوق در مشیخه طرق خود را به روات ذکر کرده است، اما بیان نمی کند که مبدو به سند در کتاب او صاحب کتاب یا اصل می باشد، بلکه گاهی اطمینان حاصل می شود که مبدو به سند صاحب کتاب یا اصل نیست.

به هر حال تعلیق در این کتاب با اتکاء بر مشیخه است.

مرحوم شیخ صدوق سعی در اختصار و کوتاه کردن اسناد نیز داشته است و تعابیری در این کتاب وجود دارد که معلوم نیست نام شخص جزو سند است یا جزو متن روایت. به عنوان مثال تعبیر «سال محمد بن مسلم اباعبدالله ع» در کتاب ذکر شده است. دو احتمال در مورد این سند وجود دارد : 1) محمد بن مسلم راوی و جزو سند است و طریق مرحوم شیخ در مشیخه شامل این روایت می شود. 2) محمد بن مسلم جزو متن روایتی است که راوی دیگری نقل می کند و مثلا روایت این چنین است که «زراره قال سال محمد بن مسلم» که در این صورت روایت توسط مرحوم شیخ صدوق مرسل نقل شده است -شبیه مرسلات متعدد این کتاب- و راوی و سلسله سند کامل حذف شده است.

در مورد برخی روایات احتمال دوم قویتر است، مانند «سال سلمان الفارسی امیر المومنین ع» یا «سال ابوذر» یا روت عائشه» یا «روایتی از سندی بن شاهک» یا «دخل ابن ابی العوجاء» یا «اتی ابوذر» که این روایت آخر در تهذیب، ج1 / ص561 از سکونی نقل شده است. لذا در مشیخه طریق به این افراد ذکر نشده است.

در برخی روایات نقل مرحوم صدوق به گونه ای است که راوی نقل مستقیم و مباشری دارد، در حالی که همان روایت در کتب دیگر مثل الکافی و التهذیب نقل با واسطه است و از واسطه ای مجهول مثل «رجل» یا «عمن اخبره» نقل شده است. مراجعه شود به جلد اول این کتاب، رقم 669 و 1073 و جلد دوم، رقم 11 و رقم 24 و جلد سوم، رقم 105 و ... . احتمالا ایشان تعبیر «روی عن فلان» را در خصوص نقل مستقیم استعمال نمی کرده و به خاطر اختصار در سند - مخصوصا اگر واسطه ها ناشناخته بوده اند- اسامی آنها را حذف می کرده است.

برخی اوقات نیز از ضمائری استفاده می کند که ظاهرا خود به متن روایت تحمیل کرده اند و روایت فی نفسه آن تعبیر را نداشته است. مثلا در این کتاب آمده است : «قال الصادق ع ... و ساله فلان ....». استفاده از ضمیر مفرد غائب توسط مرحوم شیخ است و احتمالا روایت دوم در اصل چنین بوده است «عن فلان قال سئلت الصادق ع» یا تعابیری شبیه آن. لذا در مضمره خواندن این روایات باید دقت شود و اصل روایت در کتب دیگر مورد بررسی قرار گیرد.

### رابطه مشیخه با کتاب

به نظر ما طرق به مشیخه، طرق به کتاب نیست و لذا نمی توان گفت کتاب مشهور بوده است و طریق نیازمند به بررسی نیست، بلکه برای اثبات صحت روایت، طرق مشیخه این کتاب نیازمند بررسی است. [[76]](#footnote-76)

اما سوالی مطرح شده است که وقتی مرحوم شیخ صدوق از تعبیر مجهول استفاده می کند و مثلا می گوید «روی عن زراره»، آیا طریق ذکر شده به زراره در مشیخه شامل این روایات نیز می شود یا خیر.

به طور کلی تعبیراتی که در این کتاب در اسناد روایات ذکر شده است به دو دسته کلی تقسیم می شود :

1 / روایاتی که در آنها اسم هیچ راوی ذکر نشده است و مستقیم از معصوم ع روایت نقل شده است - چه معلوم و چه مجهول -.

2 / روایاتی که اسم راوی در آنها ذکر شده است. این دسته خود به سه دسته کلی تقسیم می شود :

1. اول نام راوی و بعد نام معصوم ع و با صیغة معلوم. این دسته شامل تعابیر مختلفی است مثل قال و روی و سال (نقل کلامی) و کتب (نقل مکتوب) و دخل (فعل است مثل دخل فلان علی ابی عبدالله ع).
2. اول نام راوی و بعد نام معصوم ع و با صیغ مجهول. مثلا گفته شده است روی عن فلان عن ابی عبدالله ع. شاید بیشتر در مواردی مرحوم صدوق از تعبیر مجهول استفاده می کند که راوی معروف نیست.
3. اول اسم معصوم ع و بعد اسم راوی. مثلا گفته شده است قال ابوعبدالله لزراره یا کتب ابوعبدالله فیما یکتب ... .

مرحوم خویی در معجم رجال الحدیث دسته سوم و را از روایات آن راوی به حساب نیاورده است. صحت و سقم این نظر را در ادامه بررسی خواهیم کرد.

سوال این است که مشیخه ناظر به کدام دسته از این روایات است.

توجه به تنظیم مشیخه می تواند ما را به جواب این سوال برساند. مرحوم صدوق از خود کتاب، مشیخه را تنظیم و لیست کرده است.

در اوائل کتاب روایاتی وجود دارد که ظاهرا مشیخه ناظر به آنها نیست و احتمال دارد که بعدا اضافه شده است و مشیخه از روایت 26 شروع می شود. این این روایت راوی ها به ترتیب در مشیخه ذکر شده اند و تکراری ها حذف گردیده اند. ابتدا «عمار بن موسی الساباطی»، سپس «علی بن جعفر ع» و ... .

طریق به روایات مرسل ذکر نشده است.

روایت 42 چنین است : «وَ وَجَدْتُ بِخَطِّ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ حَدِيثاً أَسْنَدَهُ إِلَى‏ ....». در مشیخه با ترتیب ذکر شده، طریق به این روایت نیز ذکر شده است.

روایت 77 و 80 روایاتی هستند که شیخ صدوق به مضمونشان فتوا نداده است و در مشیخه نیز طریق به آنها ذکر نشده است. گویا این روایات را اصلا جزو کتاب به حساب نیاورده است. شبیه این نکته در مورد تهذیب نیز بیان شد.

باز روال و تنظیم طبق کتاب در مشیخه رعایت شده است تا روایت 88 که روایت از زراره می باشد. در مشیخه طریق به زراره را بیان می کند اما به شکل استطرادی طریق به حریز و حماد را نیز بیان می کند چرا که طریق ها عین یکدیگر هستند.

روایت 96 از عایشه است و طریق به آن در مشیخه ذکر نشده است. روایتی نیز از سلمان فارسی در این کتاب آمده است که طریقش در مشیخه ذکر نشده است. ظاهرا مرحوم صدوق افرادی که از قدماء اقدمین بوده و روایات زیادی نداشته است و معلوم است که صاحب کتاب نیستند و راوی تلقی نمی شوند را در مشیخه مدنظر قرار نداده است.

روایت 127 اینگونه است : «جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص- فَسَأَلُوهُ عَنْ مَسَائِلَ‏ فَكَانَ فِيمَا سَأَلُوهُ‏ أَخْبِرْنَا يَا مُحَمَّد ... ». طریق به آن در مشیخه اینگونه ذکر شده است : «و كل ما كان فيه جاء نفر من اليهود إلى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله فسألوه عن مسائل و كان فيما سألوه أخبرنا يا محمّد لأيّ علّة توضّأ هذه الجوارح الأربع؟ و ما أشبه ذلك من مسائلهم فقد رويته عن .... ». این روایت ظاهرا مفصل است و تقطیع شده و در بابهای مختلفی مورد استفاده قرار گرفته است. اما در مشیخه ناظر به همین قسمت روایت، طریق ذکر شده است نه تمام روایت؛ چرا که به احتمال بسیار این قسمت روایت، اول متن روایت اصلی و کامل نیست. این روایت شاهد خوبی بر نظارت ترتیبی مشیخه بر متن کتاب است.

طریق به روایت 128ذکر نشده است که شاید بعدا به کتاب اضافه شده است.

روایت 135 از ابوبصیر است که در مشیخه طریقش نیامده است. شاید این روایت از چشم افتاده است.

روایت 136 که از زید الشحام و مفضل بن صالح است، در مشیخه تنها طریق به زید الشحام نقل شده است و طریق به مفضل بن صالح نیز از قلم افتاده و غفلت شده است یا با بیان طریق به زید، نیازی به بیان طریق به مفضل نبوده است.

روایت 143 از سماعه بن مهران است که در مشیخه طریق به او ذکر می شود و در ضمن آن استطرادا و با تداعی معانی طرق دیگر نیز ذکر می شود. و ... .

روایت 171 اینگونه است «وَ كَتَبَ الرِّضَا ع‏ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ- فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِه‏ ... ». طریق به آن نیز در مشیخه آمده است.

روایت 196 تعبیر سأل آمده و روایت از سلمان فارسی است که مانند عائشه، طریق ذکر نشده است.

روایت 224 در برخی نسخ اینگونه آمده است : «وَ سَأَلَ‏ مُحَمَّدُ بْنُ حُمْرَانَ النَّهْدِيُّ- وَ جَمِيلُ بْنُ دَرَّاجٍ- أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع- ... ». در مشیخه آمده است «و ما كان فيه عن محمّد بن حمران؛ و جميل بن درّاج فقد رويته عن‏ ... ». محمد بن حمران مطلق مردد بین النهدی و الشیبانی است. در مشیخه صفت ذکر نشده است و در برخی نسخ این کتاب نیز صفت النهدی ذکر نشده است. اگر این صفت در کتاب اصلی موجود بود، به شکل طبیعی در مشیخه نیز ذکر می شد. معمولا در مشیخه تعابیر و اسامی راویان کاملتر و متقن تر ذکر می شود، از آنجایی که در مشیخه فوائد رجالی نیز بوده است. لذا احتمالا لقب النهدی در کتاب اصلی نیز نبوده است، بلکه در حاشیه بوده است که کم کم با نسخه برداری به داخل متن منتقل شده است. به نظر ما محمد بن حمران مطلق منصرف به الشیبانی است و نه النهدی.

روایت 232 اینگونه است «وَ رَوَى يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الْأَهْوَازِيُ‏ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْر عن ... ». اما به ترتیب مشیخه که جلو می رویم، آمده است «و ما كان فيه عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطيّ فقد رويته عن‏ ... ». از سویی عنوان یحیی بن سعید اهوازی مخصوصا برای این طبقه معهود نیست. حسین و حسن بن سعید اهوازی هستند که راوی از بزنطی می باشند، لذا برخی گفته است که یحیی مصحف حسین است و مراد حسین بن سعید است. اما با توجه به مشیخه، به نظر می رسد که عنوان بالمره زائد است و بزنطی ابتدای سند بوده است. شاید این روایت در کتاب الحسین بن سعید هم بوده است و عالمی در حاشیه به آن تذکر داده است و کم کم وارد متن اصلی کتاب شده است.

روایت 234 از علی بن یقطین است که طریقش در مشیخه ذکر نشده است. دلیلش معلوم نیست. ممکن است غفلت باشد یا این که روایت بعدا به کتاب اضافه شده است.

روایت 250 مهم است. تعبیر مجهول است : «وَ رُوِيَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ الْمُرَافِقِيِ‏ قَالَ: .... ». در مشیخه طریق ذکر شده است و بنابراین می توان نتیجه گرفت که مشیخه مرحوم صدوق ناظر به روایاتی که با تعبیر مجهول ذکر می شوند، می باشد.

تعبیر روایت 276 چنین است «وَ دَخَلَ الْحَسَنُ بْنُ الْجَهْمِ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع‏ ... ». تعبیر فعلی به کار برده شده است. در مشیخه طریق به آن ذکر شده است.

روایت 610 خبر ردّالشمس است که تعبیر مجهول است و از اسماء بنت عمیس نقل شده است. «فَرُوِيَ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ أَنَّهَا قَالَتْ‏ ... ». در مشیخه آمده است «و ما كان فيه عن أسماء بنت عميس في خبر ردّ الشّمس على أمير المؤمنين عليه السّلام في حياة رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله فقد رويته عن‏ .... ».

در این زمینه به خوب است به روایات 888 و 905 و 914 نیز مراجعه شود. همچنین به جلد دوم / ص26 و جلد سوم/ اواخر/ اول باب النوادر که تعبیر مجهول برای ابوسعید الخذری آمده است.

در مورد تعبیر «کتب» نیز روایتی را با این لفظ از محمد بن الحسن الصفار نقل می کند که طریقش را در صفحة 20 مشیخه در همان ترتیب مناسب ذکر می کند - با وجود این که بیان می کند توقیع به خط شریف امام ع در اختیارش بوده است -[[77]](#footnote-77).

نتیجه :

تمام تعبیرها به تمام اقسامش مورد نظر مرحوم صدوق در مشیخه بوده اند و فرقی بین معلوم و مجهول نمی توان قائل شد.

### شبهه در معلوم یا مجهول

گاهی معلوم نیست که تعبیر مرحوم صدوق برای روایت، معلوم است یا مجهول. مانند جلد دوم / رقم 781 و 782 و همچنین همان مجلد / رقم 1190 و 1191 و همچنین جلد سوم / ص607 (مخصوصا که این روایت در کافی و تهذیبین از ابان از ... نقل شده است).

# نقش اسناد در علم رجال

## مقدمه

اسناد موجود هم موضوع علم رجال هستند و هم منبع علم رجال.

موضوع علم رجال هستند - مخصوصا اسناد احادیثی که در علم فقه مورد بحث واقع می شوند، مثل اسناد وسائل الشیعه و برخلاف اسناد بحارالانوار-.

از سویی منبع علم رجال نیز می باشند و رجوع به کتب مصدر، اصلی و منبع مانند کتب اربعه - که مصادر آنها موجود نیستند یا قابل اعتماد نمی باشند - و کتب مرحوم صدوق و شیخ مفید و شیخ طوسی. اسناد موجود در این کتب هر چند به غرض رجالی نگاشته نشده اند ولی فایده رجالی دارند. حتی گاهی به شکل نادر اغراض رجالی در ضمن سند قصد و بیان شده است - مانند توثیق راوی -. تعابیر در اسناد - چه تعابیر از اسامی راوی و چه تعابیر دیگر مانند «حدثنا» یا «سئلت» یا «عن ابیه فلان» یا ... فایده رجالی دارند.

فايده رجالی اسناد هم در مسائل جزئی علم رجال است - مانند طبقه راوی خاص یا اسم و عنوان کامل آن - و هم در مسائل کلی و قواعد و اصول اصلی علم رجال و درایه مفید می باشد که در ادامه بیان خواهد شد.

سند، گاهی خودش، خودش را می شناساند و قرینه داخلی در آن موجود است. گاهی خودش، مشابهش را می شناساند و قرینه خارجی برای سند مشابه خودش می باشد.

سند دارای فوائد جانبی دیگری نیز می باشد؛ مانند : پیدا کردن روایت با استفاده از سند و راویان آن روایت یا این که اسناد یک کتاب وسیله ای برای شناخت کتاب و مصادر آن کتاب و مقدار اعتبار کتاب و مقدار اتفاق کتاب و شیوه های مولف در جمع روایات و اعتماد مولف به چه راویان و کتبی و ... . از طریق همین اسناد می توان نتیجه گرفت که مثلا کتاب اختصاص برای شیخ مفید نیست یا کتاب تفسیر علی بن ابراهیم، برای علی بن ابراهیم بن هاشم القمی نیست و ... .

حتی اسناد وسیله ای برای ارزش گذاری کتب رجالی می باشند - همانطور که کتب رجالی نیز می توانند وسیله ای برای ارزش گذاری اسناد باشند-. رابطه این ارزشگذاری دو طرفه و بر اساس قرائن است.

روات زیادی هستند که در منابع رجالی نامشان ذکر شده است اما در اسناد موجود واقع نشده اند. از سوی دیگر روات زیادی در اسناد واقع شده اند اما در منابع رجالی نامشان ذکر نشده است - مخصوصا کسانی که از مراکز علمی آن زمان دور بوده اند مانند اهواز و بصره و مصر. اسناد در کشف این افراد بسیار مفید هستند. مثلا کتاب تاویل الآیات که توسط شاگرد محقق کرکی نگاشته شده است، دارای اسناد جدیدی است که اطلاعات جدیدی را به ما ارائه می دهد.

مباحث مورد استفاده از اسناد را در سه محور می توان ارائه کرد :

مصادر رجال

شناخت راوی

شناخت سند

## شناخت سند

مواردی از این قبیل :

1 . تحویل، تعلیق، اضمار و مطالب مربوط به آن که مهمترین راه کشف و حل آنها بررسی سندهای مشابه و طبقات است.

2 . تحریف در اسناد مثل تعریف واو و عن یا زیاد و کم شدن اسمها یا تصحیف در اسمها که مهمترین راه حل آنها سندهای مشابه است. اسناد محرف خود بهترین مصدر برای کشف انواع تحریفات در اسناد و عوامل آن می باشد.

## شناخت راوی

گاهی شناخت شخص راوی مراد است؛ مثل تمییز مشترکات و توحید مختلفات و طبقة راوی.

گاهی شناخت شخصیت راوی مراد است که ذیل آن این مباحث از اسناد قابل استفاده است :

1. توثیق ضمنی در سند.
2. القاب و عناوین ذکر شده برای شخص یا دعاهای ذکر شده ذیل عنوان او - مانند ترحم و ترضی -.
3. شناخت طبقه شخص با عناوین ذکر شده در سند. مثلا تعابیر ترحم و ترضی برای کسی استفاده می شده است که در زمان نگارش فوت شده است اما تعبیر ایده الله دلالت بر حیات شخص دارد.
4. اکثار روایت اجلاء.
5. وقوع راوی در کتب معتبره.
6. نقل مشایخ ثلاث
7. نقل اصحاب اجماع
8. فتوا دادن به روایت راوی
9. مشایخ محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری.

اسناد موجود هم در مبانی کلی این مباحث مفید هستند و هم در اثبات موضوع و صغرا برای این قواعد کارساز می باشند.

## فهرست اسناد

با توجه به این که اسناد جزئی هستند و برای فایده رجالی نگاشته نشده اند، کتبی به تنظیم و ترتیب اسناد پرداخته اند و از آنها فوائد رجالی را استخراج کرده اند که ظاهرا قدیمی ترین آنها جمع الرواه اردبیلی است. این کتاب آدرس اسانید را ذکر می کند ولی اولا مستوفا نبوده و همه را استخراج نکرده است و ثانیا آدرس را ناقص بیان کرده و پیدا کردن روایت با آدرس آن چندان راحت نیست و ثالثا نظارتی به مروی عنه ها ندارد و در موارد اندکی مروی عنه ها را ذکر می کند.

موفقترین اثر در این زمینه معجم رجال الحدیث مرحوم خوی است - هر چند ضعفهای آن در گذشته بیان شد و ذکر شد که برخی اغراض طبقات را این کتاب تامین نمی کند -. آقای بروجردی نیز در این زمینه کار کرده اند، هر چند کتابی که از ایشان چاپ شده است، چاپ خوبی ندارد و ناقص نیز می باشد - هر چند اسناد را کامل ذکر کرده اند -.

اشکال عمده این کتب این است که به تعابیر واسطة بین اسامی دقت نشده است. مثلا راوی از مروی عنه، تعبیر قال یا سئلت یا عن یا حدثنا یا ترحم و ترضی یا کتب به کار برده است یا خیر در این کتب لحاظ نشده است.

به عنوان نمونه در معجم رجال الحدیث آمده است که محمد بن یحیی العطار از امام حسن عسکری ع روایت نقل کرده است، حال آن که تعبیر روایت «کتب» است و ظاهرا محمد بن یحیی تنها به مکتوب حضرت ع دسترسی داشته است.

برخی کتب عامه نیز در مقام فهرست اسناد نگاشته شده اند که می توان نام برخی راویان خاصه را در آنها یافت. مهمترین آنها از این قرار می باشند :

تهذیب الکمال / فهرست صحاح سته و دیگر کتب است. البته آدرس تفصیلی را ذکر نمی کند و چاپ ناقصی دارد.

تهذیب التهذیب / خلاصه تهذیب الکمال است و چاپش کامل است و بسیار قابل استفاده می باشد.

لسان المیزان که معرفی ضعفاء است / غلط زیاد دارد اما اطلاعات ناب و دسته اول در مورد راویان شیعی اش بسیار است.

# طبقات

## نظر مرحوم بروجردی

مرحوم بروجردی - به تبع بسیاری از عامه - راویان را طبقه بندی کرده اند.

در این طبقه بندی، طبقة اول ممکن است زمان حاضر باشد یا اصحاب حضرت رسول ص باشد یا قرن اول هجری طبقه اول لحاظ شود. بنابراین طبقة دوم ممکن است مشایخ شخص یا تابعین یا قرن دوم هجری تلقی شود.

آنچه در طبقه بندی آقای بروجردی لحاظ شده است، بر اساس معیار دوم است یعنی طبقه اول اصحاب حضرت رسول ص و طبقه دوم تابعین هستند و ... .

طبقه بندی در علم نسب به این نحوه است که معمولا هر قرن را سه طبقه لحاظ می کنند و فاصلة طبیعی پدر و پسر را حدود سی و خورده ای سال قلمداد می کنند. اما در علم رجال هر قرن دو طبقه در نظر گرفته می شود و فاصله طبیعی بین شیخ و شاگرد را حدود 50 سال قلمداد می کنند. مثلا مرحوم کلینی گاهی با سه واسطه از امام کاظم ع روایت نقل می کند، در حالی که تقریبا 150 سال اختلاف زمان وفات امام ع با مرحوم کلینی است.

محور این طبقات این است که شخص واحد فقط در یک طبقه قرار می گیرد. این طبقه بندی برای کشف ارسال و قطع در اسناد می باشد.

## نقد

چند نقد به این نظریه وارد است :

1. محور تشخیص طبقات چیست؟ زمان ولادت و وفات بسیاری از راویان معلوم نیست و معمولا بر اساس حدس و اجتهاد و تعیین راوی و مروی عنه سالهای حیات او به دست می آید.
2. اگر هر سی سال یک طبقه لحاظ شود، برخی نیمی از سی سال قبل و نیمی از سی سال بعد را در بر می گیرند. حال این شخص جزو طبقه قبل حساب می شود یا جزو طبقه بعد؟ ضابطه دقیق و مشخصی چیست و چه سالی باید لحاظ شود؟ ممکن است شخص در سال دهم یا بیستم یا بیست و پنجم دوره قبل به دنیا آمده باشد.
3. برخی روایت طویل العمر بوده و برخی روایت خیلی کم عمر کرده اند. اولی شاگردان و مشایخ بسیار و دومی شاگردان و مشایخ اندکی را می تواند درک کرده باشد.
4. برخی روایت نقل مستقیم دارند از استادشان و استاد استادشان و استاد استاد استادشان. مثلا ابن قولویه از کلینی و از صفار (استاد کلینی) و از الحسین بن محمد بن عامر اشعری (استاد صفار و کلینی) روایت نقل می کند. این شخص جزو کدام طبقه باید لحاظ شود؟

برخی در این مقام برای هر طبقه کبار و صغاری لحاظ کرده اند و کبارهای طبقه را به کبار کبار و کبار غیر کبار تقسیم کرده اند و ... .

1. در نقل حدیث صرف لحاظ طبقه زمانی کافی نیست و مکان افراد و نقل آنها از یکدیگر نیز مهم است. مثلا ممکن است هم زمان بوده باشند اما به علت دوری از یکدیگر، همدیگر را درک نکرده باشند یا ممکن است معاصر بوده و هم شهری هم باشند اما از یکدیگر روایت نقل نکنند - مثلا به خاطر این که نیازی نمی دیدند -. مثلا مرحوم کلینی از الصفار بسیار کم نقل کرده است[[78]](#footnote-78).

## یک نکته

در نقلها یک تفاوتی بین نقل مکتوبات با نقل شفهی وجود دارد. در نقل مکتوبات، نقل از معاصر متعارف نیست و معمولا کتاب از مشایخ اخذ می شود. مثلا مرحوم شیخ صدوق کتاب سعد بن عبدالله را با یک واسطه - که پدرشان است - از او نقل می کند.

اما در نقل شفهی، نقل از معاصر بسیار زیاد است و ممکن است با چند واسطه از معاصر نقل شود. مثلا مرحوم شیخ صدوق روایت ملاقات سعد بن عبدالله با امام حسن عسکری ع را با پنج واسطه نقل کرده است. یعنی مرحوم صدوقی که کتب سعد را با یک واسطه نقل می کند، این ملاقات را با پنج واسطه نقل می کند.

## نتیجه

برای رسیدن به هدف طبقات که همان کشف ارسال و قطع در اسناد است، به جای استفاده از طبقات، از راوی و مروی عنه های اشخاص باید استفاده شود که فوائد طبقات را داشته باشد و اشکالات آن را نداشته باشد. لذا ما از اصطلاح طبقات مرحوم بروجردی استفاده نمی کنیم. کثرت راوی و مروی عنه ها ملاکی است برای سنجش موارد معدود[[79]](#footnote-79).

# شیوه های تعبیری از روات

## مقدمه

بحث شیوه های تعبیری از روات از مباحث مقدمی برای بحث تمییز مشترکات (تعیین راوی از بین افراد با اسامی مشترک) و توحید مختلفات (وحدت یا عدم وحدت عناوینی که از جهاتی اختلاف دارند) است و لذا این بحث را - تا آنجایی که به این دو بحث مربوط می شود - مقدم کرده و بعد از این بحث به تمییز مشترکات و تمییز مختلفات خواهیم پرداخت.

## شیوه های تعبیری

### اختصار در نسب

در نام بردن از اشخاص احیانا برخی از اجداد حذف می شوند و به برخی اجداد اکتفاء می شود. معمولا یا به اجدادی اکتفاء می شود که معروف بوده اند - مثل نام بردن امامان نهم به بعد ع به «ابن الرضا ع» - یا اجدادی که نامشان غریب بوده و غربت سبب به ذهن ماندن و شناخته شدنشان بوده است - مثل ابن فضال یا ابن بابویه یا ابن قولویه -.

انتساب به قبیله یا شهر یا شخص به نحوی باید باشد که معروف باشد و به آن شناخته شود. در تنقیح المقال مامقانی حدسهایی در این زمینه دارد که قابل اعتماد نیست.

اختصار در نسب لزوما سماعی نیست و اختیاری و بدون قاعده است، هر چند قاعده این است که به گونه ای تعبیر شود که به اشتراک نیانجامد، اما گاهی موجب اشتراک نیز شده است و اوایل با قرائن مراد معلوم بوده است اما بعدها قرائن از بین رفته است.

مثال : در مورد «ابن ابی جید» این اسامی ذکر شده است :

ابوالحسین علی بن احمد بن محمد بن ابی جید

ابوالحسین علی بن احمد بن طاهر القمی

ابوالحسین علی بن احمد بن محمد بن طاهر الاشعری القمی

و .... .

صاحب قاموس الرجال بیان می کند که اختصار در نسب در عنوان شخص و ترجمه رجالی شخص و بیان شرح حال او - مخصوصا اگر مفصل باشد - مناسب نیست (در مقابل رجال شیخ که صرف لیست کردن اسامی است). البته این سخن در فرضی صحیح است که مولف اجداد شخص را به شکل کامل بشناسد. یعنی مترجم عمدا نباید اختصار کند و ذکر اسم با اجدادشان گواه بر این است که مولف بیش از این بلد نبوده است[[80]](#footnote-80).

مثال در مورد ابن قولویه :

شیخ طوسی : جعفر بن محمد بن قولويه القمي‏

نجاشی : جعفر بن محمد بن جعفر بن موسى بن قولويه‏ (حتی ممکن است قولویه پدر مستقیم موسی نیز نبوده باشد).

همین مطلب در مورد خاندان ابن فضال نیز صادق است.

در اسناد روایات نیز گاهی مولف به قصد طول و تفصیل اسامی را ذکر می کند که در این شرایط اگر وسط سند اسمی را مختصر بیان کرد، کاشف از این است که بیش از این ا طلاع نداشته است.

اختصار در نسب منشا اشتباهات بسیاری شده است که چند مثال در این زمینه بیان می شود :

1 / در اسناد آمده است «ابن جمهور عن ابیه». در معجم رجال الحدیث تصور شده است که پدر همان «جمهور بن احمر العجلی» است و لذا این روایت را جزو روایات او و راوی و مروی عنه برای این شخص قلمداد کرده اند. در حالی که مراد از «ابن جمهور»، «الحسن بن محمد بن جمهور» است و پدرش «محمد بن جمهور» است.

2 / همین اشتباه در مورد تعبیر «ابن قولویه عن ابیه» رخ داده است.

3 / عنوان «علی بن عبدالصمد» :

8242 - علي بن عبد الصمد التميمي: قال الشيخ منتجب الدين في فهرسته: الشيخ علي بن عبد الصمد التميمي السبزواري فقيه، دين ثقة، قرأ على الشيخ أبي جعفر.

8243 - علي بن عبد الصمد النيسابوري: قال الشيخ الحر في تذكرة المتبحرين : الشيخ أبو الحسن علي بن عبد الصمد النيسابوري التميمي: فاضل، عالم يروي عنه ابن شهرآشوب.

با توجه به اختلاف زمانی این دو شخص که تقریبا یک قرن می باشد، احتمالا در عنوان دوم اختصار در نسب رخ داده است.

### تحولات و تغییرات اسامی با جابه جایی در زبانها (تعریب و اعجام)

این تغییرات بیشتر بر اسا صفات حروف و نزدیکی مخارج آنهاست و مبتنی بر لهجه های محلی و خصوصیات زبانی و مربوط به بحث زبانشناسی می باشد. مباحث تجویدی - مثل ادغام و ابدال - نیز در این زمینه مفید است.

برخی مثالها برای تغییرات - هر چند مطرد و منعکس نیست - :

#### تعریب

1 / تبدل الف به عین : آبادان = عبادان

2 / تبدیل ب به واو : فاضل آبی = فاضل آوی

3 / تبدیل ب به ف :

4 / تبدیل ب به ت :

5 / تبدیل پ به ب : پوران = بوران

6 / تبدیل پ به ض : پماد = ضماد

7 / تبدیل پ به ف : پارس = فارس و پیروز = فیروز و اسپند = اسفند و پادشاه = فادشاه.

تبدیل پ به ث :

8 / تبدیل ت به ط : تهران = طهران و توس = طوس و تفرش = طبرس.

9 / تبدیل ت به دال :

10 / تبدیل چ به ش : چای = شای.

11 / تبدیل چ به ص : چین = الصین یا چرم = الصرم.

12 / تبدیل چ به ج : چمدان = جامدان.

13 / تبدیل ذال به دال : باغداذ = بغداد و استاذ = استاد و همذان = همدان و شاذان = شادان و باذنجان = بادمجان و گنبذ = گنبد.

گفته می شود که در فارسی اصیل، اگر ماقبل حرکت داشته یا حرف عله باشد «ذال» است و در غیر این صورت «دال» است. اضافه بر این که اصطلاحات حکومتی - مثل خراج - از فارسی به عربی رفته است؛ چرا که فارس ها مدتها قبل از عربها حکومت و حاکمیت داشتند.

14 / تبدیل ز به س : ازدی = اسدی.

15 / تبدیل ژ به ج : ژست = جست و پاژامه = پیجامه.

16 / تبدیل س به ص : سپاهان = اسپهان = اصفهان.

17 / تبدیل ش به س : شکر = سکر و موشه = موسی و نیشابور = نیسابور و شاپور = سابور و شوشتر = تستر.

18 / تبدیل ک به ق : اراک = عراق و کاشان = قاسان و کرمانشاه = قرماسان و کوهپایه = قهپایه.

19 / تبدیل ک به خ : کاور = خاور و کمندان = قم.

20 / تبدیل گ به ج : گور = جور و گوهر = جوهر و گیلان = جیلان و گرگان = جرجان.

21 / تبدیل گ به ه : برنامگ = برنامه (بی برنامگی) و زنانگ = زنانه.

22 / تبدیل ه به ج : نموده = نموذج و ساده = ساذج.

23 / تبدیل ق به ک : قزوین = کاسپین.

24 / تبدیل ه به همزه :

25 / تبدیل ه به ح : گناه = جناح.

26 / تبدیل ه به ج :

#### اعجام

1 / علی = علان یا علویه (خیلی وقتها «ویه» به اسم اضافه می شود مانند بابا = بابویه و حسن = حسنویه و حسین = حسینویه). بنابراین می توان گفت علویه بن محمدویه بن سعدویه همان علی بن محمد بن سعد اشعری است. عبدویه همان عبدالله است.

2 / محمد = ممله یا مموله[[81]](#footnote-81).

3 / حسن = حسنک و حسین = حسینک.

4 / احمد بن عبدالواحد = احمد بن عبدون.

5 / عبدالستار = عبدوس.

6 / عبدالله = عبدیل و احمد = احمدیل.

7 / حسن = حسنا و حسین = حسینا و مسیح = مسیحا.

8 / تبدیل ض به دال :

9 / تبدیل سالار = سلّار. (در تاج العروس به آن اشاره شده است).

# توحید مختلفات

عناوین مختلف که دارای جهات مختص و متمایز هستند - مثل تفاوت در کنیه -، دارای وجوه اشتراکی نیز می باشند - مثل اشتراک در اسم و نام پدر و لقب - و این احتمال در مورد آنها وجود دارد که شاید دو عنوان برای شخص واحدی باشند.

البته گاهی برای توحید مختلفات نیازمند تمییز مشترکات هستیم و مثلا اگر می خواهیم اتحاد عبدالغفار بن القاسم را با ابومریم انصاری کشف کنیم، ابتدا باید بررسی کنیم که ابومریم انصاری عنوانی برای یک نفر است یا دو نفر؟ اگر عنوان برای دو نفر است، عبدالغفار با کدامیک متحد است؟

مرحله اول بحث :

سوال این است که این جهات مختص قابل جمع هستند و اتحاد آنها ممکن است؟ (امکان اتحاد)

مثال : احمد بن ادریس و ابوعلی اشعری امکان اجتماع و اتحاد دارند.

مرحله دوم بحث :

اگر اتحاد آنها ممکن است، احتمال اتحاد آنها در چه حدّ است؟ آیا به حدّی می رسد که اطمینان به اتحاد حاصل شود؟ (قول به اتحاد)

مثال : احتمال اتحاد خراسانی و دمشقی ضعیف است. اما احتمال اتحاد اشعری و قمی ضعیف نیست؛ چون اکثر اشعریها در قم بوده اند.

## امکان اتحاد

اختلاف دو عنوان ممکن است در اسم یا لقب یا کنیه باشد. در بحث امکان اتحاد باید بررسی کنیم که این خصوصیات با یکدیگر امکان جمع دارند یا خیر.

به این مثالها توجه کنید :

1 / عنوان «محمد بن القاسم بن الفضیل بن یسار» و «محمد بن الفضیل» :

امکان اتحاد وجود دارد؛ چرا که دومی ممکن است بر اساس اختصار در نسب بدین گونه نقل شده باشد. احتمال اختصار در این مثال منطقی است؛ چرا که اولا فضیل فرد معروفی بوده است و ثانیا اسم پرکاربردی نیست.

2 / عنوان «جعفر بن محمد بن مسرور» و «جعفر بن محمد بن قولویه» :

امکان اتحاد وجود دارد؛ چرا که این احتمالات قابل تصور است : 1) یکی از عناوین با اختصار در نسب باشد و مثلا قولویه پدر مسرور باشد یا بالعکس. 2) شاید قولویه نام مادر محمد باشد نه نام پدرش. این اسم عجیبی است که معلوم نیست برای مردان باشد. برخی اشخاص - به خاطر معروفیت مادرشان یا به خاطر تعدد زنهای پدرشان - به مادرشان منتسب شده اند، مانند سعد بن الحارثه. 3) ممکن است یکی از مسرور یا قولویه لقب و دیگری اسم برای آن شخص بوده باشد. 4) ممکن است یکی از مسرور یا قولویه لقب برای محمد باشد و در حقیقت عنوان چنین بوده است «جعفر محمد ابن قولویه یا ابن مسرور» که در نوشتن «الفِ ابن» حذف شده است. افتادن «الف» بسیار امر شایعی است. مانند عنوان «احمد بن محمد بن سعید بن عقده» که به گفته خطیب بغدادی، عقده لقب محمد است و ابن عقده لقب خود احمد می باشد. 5) ممکن است هر دو اسم یک شخص باشند و قولویه نام فارسی این شخص و مسرور نام عربی او بوده یا حتی مسرور ترجمة قولویه بوده باشد.

(آقا موسی شبیری زنجانی اتحاد آن دو عنوان را ردّ می کنند و عمده دلیل ایشان این نکته است که ابن قولویه بسیار از پدرش روایت نقل می کند و عمدتا واسطه به کتب پدرش می باشد، در حالی که ابن مسرور راوی الحسین بن محمد بن عامر است در غیر کتب مرحوم صدوق روایات اندکی زا پدرش دارد که تعلکبری نقل کرده است. اما این دلیل چندان قابل اتکا نیست و تعبیر جعفر بن محمد بن مسرور در کلمات مرحوم صدوق آمده است و مرحوم صدوق به کتب سعد بن عبدالله طریق دیگری داشته است که راحتتر و نزدیکتر بوده است و لذا شاید روایات پدرش محمد بن جعفر بن مسرور از سعد بن عبدالله را از طریق او روایت نکرده است).

### اسم ها

در ضمن مثالها روشن شد که با اختصار در نسب، اعجام وتعریب، تعدد اسم برای یک شخص و ... امکان اتحاد ثابت می شود.

مثال دیگر : علان یا علویه شاید به زبان فارسی همان علی باشند. متویه شاید همان محمد به زبان فارسی تقدیم باشد.

این نکته نیز لازم به ذکر است که گاهی اسم پدر بر پسر اطلاق می شده است، مثل محمد بن عمر بن یزید که عمر بن یزید خوانده می شده است[[82]](#footnote-82).

###  لقب ها

لقب ها دو قسم کلی دارند : 1) غیر منسوب. 2) منسوب.

القاب غیر منسوب معمولا یا شغل شخص هستند یا وصف شخص. شغل مانند بیاع السابری، بزاز، شحام، زیات، خراز و ... . وصف شخص مانند احول، مومن الطاق، ضریر و ... .

القاب منسوب خود اقسامی دارد مثل نسبت به شهر، محله، قبیله، شغل و ... . شناخت القاب برای بررسی امکان اتحاد آنها بسیار اهمیت دارد. مثلا اگر یک لقب به شغل و لقب دیگر به محله مربوط شود، امکان اتحاد روشن است.

1 . منسوب به شهر :

آیا ممکن است شخصی به دو شهر منسوب باشد؟ برای انتساب به یک شهر ادنی مناسبت کافی است. مثل این که شهر آباء و اجداد او بوده است یا در آن سکونت داشته است یا به آن رفت و آمد می کرده است. در این زمینه قرب و بعد شهرها، روابط تجاری و اجتماعی شهرها و اطلاعاتی از این قبیل که در کتب جغرافیایی تاریخی - مانند معجم البلدان، مراصد الاطلاع - آمده است، مفید می باشد. این کتابها به ما می آموزند که این اسم برای شهر است یا خیر یا اساسا چنین شهری با چنین نامی در آن زمان وجود داشته است یا خیر. مثلا می آموزد که خراسان در آن زمان شامل بلخ می شده است و لذا عنوان خراسانی و بلخی امکان اتحاد دارند. اما ساوه و آوه - با این که خیلی به هم نزدیک بوده اند - به خاطر اختلافات شدید و دشمنی ها و کینه هایی که داشته اند، امکان اتحاد ساوه ای با آوه ای کم است.

مثال : در رجال النجاشی آمده است « الحسين بن إشكيب شيخ لنا خراساني ثقة، ... قال الكشي: هو القمي خادم القبر». اصلیت خراسانی داشته است که در قم ساکن شده است.

2 . نسبت به قبیله :

اسمهای قبایل بسیار عجیب و غریب هستند و شناخت آنها بسیار دشوار است. در کشف نام قبایل و رابطه آنها کتب انساب مشتمل بر اطلاعات مفیدی است. به این مثالها توجه کنید :

«ابان بن تغلب البکری الجریری» : الجریری طایفه فرعی برای البکری است و ذکر خاص بعد از عام شده است.

«العلوی المحمدی» : با توجه به ذکر محمدی بعد از علوی، روشن می شود که مراد از محمد، محمد بن حنفیه است، چون به طور معمول خاص بعد از عام ذکر می شود.

آیا ممکن است شخصی به دو قبیله منتسب باشد؟

بله. اولا ممکن است نسبت نسبی با قبیله ای و نسبت مولایی با قبیلة دیگری داشته باشد. معروفترین اصطلاح مولا، بندة آزاد شدة یک قبیله و فرزندانش می باشد - که آن قبیله یک نوع تعهدی نسبت به او برای حمایت داشته است -.

در معانی الاخبار آمده است :

«وَ رُوِيَ أَنَّ الصَّادِقَ ع قَالَ: مَنْ وُلِدَ فِي الْإِسْلَامِ فَهُوَ عَرَبِيٌّ وَ مَنْ دَخَلَ فِيهِ بَعْدَ مَا كَبِرَ فَهُوَ مُهَاجِرٌ وَ مَنْ سُبِيَ وَ أُعْتِقَ فَهُوَ مَوْلًى وَ مَوْلَى‏ الْقَوْمِ‏ مِنْ أَنْفُسِهِمْ».

معمولا فارس ها و غیر عربها که با فتوحات اسیر شده بودند، «مولی» بوده اند که این سبب شده تا اصطلاح جدید شکل بگیرد و مولی برای غیر عرب استعمال شود - ولو اسیر و آزاد شده نباشد -.

حال سوال می شود که شخص عرب می تواند مولای قبیلة عرب دیگری باشد؟ صاحب قاموس الرجال این احتمال را منتفی دانسته اما به نظر ما امکان دارد - ولو احتمالش ضعیف است -.

در روایات از اطلاق مولی به فرزندان بندة آزاد شده - به خاطر منتی که بر آنها داشته است - نهی شده است ولی به هر حال اگر این کلمه استعمال می شود، یعنی خود شخص یا اجدادش بندة آزاد شده بوده اند. مثلا در مورد الحسین بن سعید آمده است «مولی علی بن الحسین ع» به اعتبار این که یکی از اجدادش آزاد شده توسط این معصوم ع بوده است. لذا به او گفته می شود الحسین بن سعید الهاشمی یا مولی بنی هاشم.

ثانیا ممکن است انتساب نسبی به قبیله ای داشته باشد اما ساکن قبیله ای دیگر باشد. توضیح آن که شهری مثل کوفه محله بندی اش بر اساس قبائل بوده است. مثلا قبیله بنی شیبان در یک منطقه از کوفه ساکن بوده اند. در رجال النجاشی آمده است « الحسن بن محمد بن سماعة أبو محمد الكندي الصيرفي‏ ... حدثنا حميد بن زياد، قال: سمعت من الحسن بن محمد بن سماعة الصيرفي، و كان ينزل كندة». کنده در اصل نام قبیله است اما نام قبیله بر آن محله ای که قبیله ساکن بوده است نیز اطلاق می شده است. همین مطلب در عنوان «ابوالصباح الکنانی» قابل مشاهده است.

مطلب دیگر این که اگر قبیله ای - مثل اشعری - در محله یا شهری - مثل قم - ساکن بوده اند، احتمال اتحاد عناوین را افزایش می دهد.

3 . نسبت به شغل :

ممکن است شخصی دارای دو شغل باشد؟ احتمال جمع برخی شغلها وجود دارد اما احتمال جمع بین برخی شغلها بعید است. مثلا جمع فروشنده جواهر بودن با سلمانی بعید است؛ چرا که اولی شغل سطح بالا و دومی شغل سطح پایین تلقی می شود. کتب لغت در این زمینه باید مدنظر قرار گیرد.

4 . نسبت به مذاهب :

آیا حنفی بودن و انتساب به محمد بن حنفیه با امامی بودن جمع می شود یا خیر؟ کتب ملل و نحل در این زمینه مفید است.

نکات پایانی :

گاهی یکی از القاب به دیگری رجوع می کند، یا به خاطر اعجام و معرب شدن (یکی لقب فارسی و دیگری لقب عربی است) یا به خاطر تصحیف (قمی و عمّی که عمّی مصحف قمی است یا التیمی و المیثمی که المیثمی مصحف التیمی است) یا به خاطر اختلاف نظر علماء در لقب یا اسم می باشد (ابوایوب الخزار که بر سر اسم پدر او اختلاف است که ابراهیم بن عیسی است یا ابراهیم بن عثمان).

برخی اسامی در ابتدا لقب جد خانواده بوده است و بعدها به نام خانوادگی برای تمام نسل او تبدیل شده است، مثل النجاشی که نام جد النجاشی معروف بوده است و همه فرزندانش به النجاشی معروف شده اند.

نکته دیگر در مورد القاب این که قواعد اسم منسوب که در کتب نحو بیان شده است، در این بحث مفید می باشد. مثلا منسوب به عبدالدار، عبدری گفته می شود یا منسوب به تیم الله (ابن فضال) التیمی یا التیملی گفته می شود.

### کنیه ها

یک کنیه هنگام تولد فرزند برای او انتخاب می شده است به این خاطر که اسم پسرش را چنین بگذارد. یک کنیه نیز مناسب با فرزند پسر اول برای او انتخاب می شده است. پس ارتباط کنیه با اسم فرزند، طبیعی و کثیر است. لذا تعدد کنیه زیاد است و مانع اتحاد دو عنوان نمی باشد، مثل احمد بن علی النجاشی که کنیه ابوالعباس و ابوالحسین را برایش نقل کرده اند.

با تتبع یافت می شود که کنیه ها معمولا با اسامی ارتباط دارند : مثلا به شکل معمول، اسم الحسین با کنیه ابوعبدالله و اسم احمد با کنیه ابوجعفر و اسم علی با کنیه ابوالحسن و اسم الحسن با کنیه ابومحمد و اسم ابراهیم با کنیه ابواسحاق و اسم یعقوب با کنیه ابویوسف و اسم زکریا با کنیه ابویحیی و اسم یحیی با کنیه ابوزکریا.

مسائل تاریخی و اسم و کنیه ائمه ع و پیامبران یا توجه به اسم فرزندانشان در این ارتباط نقش دارد[[83]](#footnote-83).

یکسان بودن کنیه با اسم خودش شخص خیلی بعید است، مثل «ابو ولید ولید بن ....».

گاهی کنیه به لقب تبدیل می شود، مثل ابن قتیبه و قتیبی و ابن عیاش و عیاشی.

برخی اسامی در ابتدا لقب جد خانواده بوده است و بعدها به نام خانوادگی برای تمام نسل او تبدیل شده است، مثل النجاشی که نام جد النجاشی معروف بوده است و همه فرزندانش به النجاشی معروف شده اند و در نتیجه گاهی برای النجاشی معروف کنیة «ابن النجاشی» بیان می شود، به اعتبار این که جدش النجاشی بوده است.

## قرائن اتحاد

قواعدی قابل طرح است تا احتمال اتحاد دو عنوان را افزایش یا کاهش پیدا کند. ضمیمه کردن قرائن اتحاد، احتمال اتحاد را افزایش می دهد تا با جمع و حساب احتمالات، اطمینان به اتحاد حاصل شود. در حقیقت هیچکدام از این قواعد، قاعدة صد در صدی نیست و صرفا قرائنی است که با تقویت ممکن است ما را به اطمینان برساند.

اینها نمونه هایی از این قواعد است :

### قاعده کثرت

هر چه جهات مشترک بیشتر باشد، احتمال اتحاد بیشتر است و هر چه جهات مختص بیشتر باشد، احتمال اتحاد ضعیف تر است. مثال : احتمال اتحاد محمد بن علی بن الحسن با محمد بن علی بن الحسن زیادتر است تا احتمال اتحاد محمد بن علی با محمد بن علی.

صاحب قاموس الرجال بیان می کند که مجرد اتحاد اسم و اسم پدر و اسم جد دلیل بر اتحاد نیست و مثال می زند به داستان ابوالفرج معافی بن زکریا النهروانی. جواب این سخن این است که این اتحاد سه گانه احتمال اتحاد را در حد اطمینان می تواند افزایش دهد و داستان ابوالفرج چون خیلی نادر بوده است سبب تعجب و نقل آن در کتب تاریخی شده است.

گفته شه است که مهدی عباسی با یک نفر تا پنج پدر و جد اتحاد اسم داشته است. همین نکته که این اتحاد اسامی غریب بوده است، باعث شده است که در کتب تاریخ نقل شود و دهن به دهن بیان شود و الا مطالب معمولی و متعارف نقل نمی شود. کتب تاریخ حوادث مهم، استثنائی و عجیب و غریب را بیان می کنند.

### قاعده غرابت

هر چه جهات مشترک غریب تر باشد، احتمال اتحاد بیشتر است و هر چه جهات مشترک قریب تر باشد، احتمال اتحاد ضعیف تر است. مثلا احتمال اتحاد ابان بن عثمان با ابان بن عثمان بیشتر از احتمال اتحاد محمد بن علی با محمد بن علی است.

### قاعده استقلال جهات مشترک

اگر جهات مشترک از یکدیگر استقلال بیشتری داشته باشند، احتمال اتحاد بیشتر است و هر چه جهات مختص از یکدیگر استقلال بیشتری داشته باشد، احتمال اتحاد کمتر است. مثلا اشعری و قمی از یکدیگر چندان مستقل نیستند - با توجه به این که اشعری ها معمولا قمی بوده اند - اما اشعری و خراسانی مستقل از یکدیگرند.

### قاعده ذکر عنوان به شکل مطلق

گاهی گفته می شود که دو عنوان متحد هستند - مثل عنوان عمار بن مروان الکلبی و عمار بن مروان الیشکری -، به این دلیل که اگر متحد نباشند در مواردی که عمار بن مروان به شکل مطلق در اسناد روایات ذکر شده است، اشکال و تردید در معنون حاصل می شود و نویسنده بدون قرینه مشترک لفظی را ذکر کرده است که صحیح نیست. پس این دو عنوان متحد هستند. (معجم رجال الحدیث / ج1 / ص156).

نقد : این استدلال یک مقدمة واضح البطلان دارد؛ چرا که اگر همواره باید با قرینه و قید اسامی ذکر شوند، پس نباید هرگز اسم مشترک وجود داشته باشد. لکن التالی باطل و امثال احمد بن محمد و محمد بن علی و الحسن بن علی که مشترک هستند در اسناد روایات بسیار زیاد است.

#### علل وقوع اشتراک

تحقق اشتراک اسامی یک امر قهری است و علل متعددی دارد مثل :

1. وجود قرینه در زمان متقدم برای معلوم شدن مراد از عنوان که آن قرائن به مرور زمان از بین رفته است.
2. معروف بودن هر راوی در مکانی خاص به آن عنوان و در آن مکان فقط یک نفر به این عنوان معروف بوده است. مثلا در حال حاضر در نجف، مرحوم اصفهانی به حاج شیخ معروف است و در قم، مرحوم شیخ عبدالکریم حائری.
3. اختلاف طبقه دو راوی و عدم اطلاع ما از طبقات افراد سبب اشتراک لفظی عناوین برای ما شده است[[84]](#footnote-84).
4. اتکاء بر معروف و مشهور بودن شخص در آن زمان در حالی که در زمان ما یکی از آن دو معروفتر و مشهورتر نیست[[85]](#footnote-85).
5. اتکاء بر سند سابق که در مثل کتاب الکافی بسیار دیده می شود. سند قبل در الکافی علی بن ابراهیم از پدرش است و در سند بعدی علی از پدرش. در مصادر متاخر هنگامی که فقط روایت دوم ذکر می شود و سند اول اصلا ذکر نمی شود یا در جای دیگر ذکر می شود، قرینه موجود در مصدر متقدم از بین می رود. این احتمال در مورد مصادر خود کتاب الکافی و الکافی وجود دارد. شاید اگر مصادر در اختیار ما بود، تمییز مشترکات به راحتی ممکن می بود. لذا راه حل مهم تمییز مشترکات، یافتن اسناد مشابه است. البته اگر آن روایت معلّق علیه در هیچ یک از کتب روایی ما ذکر نشده باشد و عنوان مقید چنین سند را نداشته باشد، احتمال اتکاء به سند قبلی ضعیف می شود.
6. اصطلاحات شخصی یک مولف گاهی سبب اشتراک می شود و مثلا ممکن است ادعا شود مرحوم کلینی عنوان «ابن فضال» را فقط برای الحسن بن علی بن الفضال به کار می رود اما مرحوم شیخ این عنوان را برای «علی بن الحسن بن الفضال» بسیار به کار برده است.

### تکرار یا عدم تکرار عنوان در مصادر

سوال مهمی وجود دارد که اگر در مصادر رجال، یک عنوان تکرار شد یا تکرار نشد، دلیل بر تعدد یا وحدت می تواند باشد یا خیر. مثلا اگر نجاشی این عنوان را دوبار بیان کرده باشد یا این عنوان در فهرست شیخ دوبار ذکر شده باشد یا در رجال شیخ ذیل اصحاب یک امام ع دوبار ذکر شده باشد، دلیل بر تعدد است؟

شناخت کتب رجالی در این زمینه مفید است و در گذشته این بحث به تفصیل مورد اشاره قرار گرفت و بیان شد که تکرار در رجال النجاشی بسیار بسیار نادر است، ولی در رجال شیخ اگر تکرار با فاصله و مخصوصا اگر از دو مصدر باشد، امکان اتحاد ضعیف نیست.

#### ذکر یک عنوان توسط نجاشی و عنوان دیگر در فهرست شیخ

در کلمات مرحوم خویی در معجم رجال الحدیث آمده است که رجال نجاشی و فهرست شیخ، هر دو فهرست و در مقام جمع آوری صاحبان کتب هستند. اگر یک عنوان در رجال النجاشی و عنوان دیگر در فهرست شیخ ذکر شده باشد و این دو عنوان متعلق به دو نفر باشند، لازمه اش این خواهد بود که یک صاحب کتاب توسط نجاشی کشف شده و صاحب کتاب دیگر توسط شیخ و هر دو در عدم ذکر عنوان طرف مقابل دچار اشتباه یا غفلت شده باشند و این احتمال بعیدی است. پس دو عنوان متعلق به یک نفر هستند.

مخصوصا اگر گفته شود که نجاشی ناظر به فهرست شیخ است که در نتیجه نمی شود که عنوانی را که شیخ در فهرست ذکر کرده است را ندیده باشد.

نقد[[86]](#footnote-86) :

اولا قبلا بیان شد که فقط قسمتی از باب «الف» این دو کتاب ارتباط تنگاتنگی دارند. اگر نجاشی ناظر به فهرست شیخ بوده است، باید همه خصوصیاتی که شیخ ذکر کرده است را بیان می کرده است مثلا یک نفس عنوان «علی بن الحکم الکوفی» را آورده و دیگری عنوان «علی بن الحکم بن زبیر». عدم ذکر این خصوصیات خود شاهدی بر عدم نظارت نجاشی بر شیخ است یا ممکن است نجاشی آن خصوصیت را قبول نداشته است.

ثانیا گاهی بین مرحوم شیخ و مرحوم نجاشی اختلاف وجود دارد که صاحب کتاب چه کسی است. در برخی عناوین که به طور قطع متعدد هستند، این اختلاف خود را نشان می دهد. پس در مورد این دو عنوان نیز اختلاف در ذکر شاید به خاطر اختلاف در صاحب کتاب بوده است. کتابی برای «علی بن الحکم» معروف بوده است که شیخ آن را برای «علی بن الحکم الکوفی» می دانسته است، اما نجاشی آن را متعلق به «علی بن الحکم بن زبیر» می دانسته است.

البته این احتمال فی نفسه بعید است و اختلاف بین شیخ و نجاشی در صاحب کتاب بسیار اندک است.

#### ذکر یک عنوان از دو عنوان در رجال شیخ

اگر دو عنوان متعدد باشند، شیخ در رجال باید نام هر دو را ذکر کند و حذف یک عنوان به معنای اشتباه شیخ است و بعید است که از یک عنوان مطلع نشده باشد - مخصوصا اگر راوی مشهوری باشد و روایات زیادی داشته باشد -.

نقد :

شیخ در رجال در مقام بیان اصحاب ائمه ع و کسانی است که از ایشان روایت نقل کرده اند -طبق آنچه از شیخ خواسته شده بود- و در انتها نیز «من لم یرو عنهم ع» را ذکر کرده است. در باب «من لم یرو ...» استطرادی است و فقط 510 عنوان ذکر شده و بسیار ناقص است و بعضا مشایخ خود شیخ طوسی نیز در آنها ذکر نشده اند.

عدم ذکر در ابواب دیگر نیز شاید به دلیل عدم روایت از ائمه ع بوده است-مگر این که بدانیم هر دو عنوان از معصوم ع روایت نقل کرده اند-، اما در رجال النجاشی یا فهرست شیخ عنوان ذکر شده است چون صاحب کتاب بوده است.

اضافه بر این که ابواب اصحاب ائمه ع نیز دارای نقص بسیار است و در کتب متاخر - مثل مستدرکات اصحاب امام کاظم ع و امام رضا ع و .... - عناوین بسیاری ذکر شده است که از ائمه ع در کتب حدیثی موجود روایت دارند، اما نامشان در رجال شیخ ذکر نشده است. البته خصوص باب اصحاب امام صادق ع تقریبا کامل است و اسامی بسیار زیاد است و بعید است که نامی از قلم افتاده باشد که روایتش به دست ما رسیده باشد. قبلا بیان شد که این باب با استفاده از کتاب ابن عقده کامل شده است و عدم ذکر عنوان به معنای اشتباه ابن عقده نیز خواهد بود.

#### ذکر یک عنوان توسط برقی و عنوان دیگر توسط شیخ

رجال شیخ و رجال برقی ارتباط عمیق با یکدیگر دارند و کتاب برقی از مصادر کتاب شیخ است. پس اگر عنوانی توسط برقی ذکر شده است، حتما توسط شیخ بیان شده است.

نقد :

اولا پس چرا برخی خصوصیاتی که در کتاب برقی وجود دارد را شیخ ذکر نکرده است؟ احتمال دارد شیخ ناظر به کتاب برقی نبوده است و احتمال دیگر این است که خصوصیت ذکر شده توسط برقی را قبول نداشته است.

#### ذکر یک عنوان در اسناد حدیثی و عنوان دیگر در کتب رجالی

اگر عنوانی در کتب حدیثی در اسناد واقع شده است، حتما در کتب رجالی ترجمه شده است و الا کتب رجالی دچار اشتباه و نقص خواهند بود.

نقد :

بین اسامی ترجمه شده در کتب رجالی و اسامی موجود در روایات در دسترس، رابطه عموم و خصوص من وجه وجود دارد و اسامی موجود در اسناد که در کتب رجالی ترجمه نشده اند، بسیارند و لذا این قرینه بیش از ظنّ را افاده نمی کند.

کتب رجالی از کتب حدیثی و با فیش برداری از اسناد نوشته نشده اند بلکه از کتب رجالی قدیمی تر اخذ شده اند[[87]](#footnote-87).

## نکته تحقیقی

برای تحقیق در یافتن توحید یا عدم توحید مختلفات، توجه به اسنادی که این عناوین در آنها واقع شده اند، بسیار مفید است. مثلا برای تحقیق در اتحاد یا عدم اتحاد عبدالله بن احمد النهیکی و عبیدالله بن احمد النهیک، توجه به اسنادی که این دو عنوان را دارند و همچنین توجه به اسنادی که عنوان عبدالله بن احمد یا عبیدالله بن احمد (چرا که شاید قرینه وجود داشته باشد که مشخص شود مراد چه کسی است و این سند به اسناد او اضافه گردد) یا النهیکی یا النهیک و همچنین مراجعه به عناوین فرعی که ممکن است با این عناوین متحد باشند مانند عبدالله بن احمد الدهقان یا عبیدالله بن احمد الدهقان نیز مفید است.

## تمرین

عنوان «الحسن بن زیاد» در سند واقع شده است. اولا یک عنوان وجود دارد یا چند عنوان؟ اگر چند عنوان وجود دارد، چند نفر هستند یا یک نفر (توحید متختلفات)؟ اگر چند نفر هستند، کسی که در سند روایت واقع شده است، کدامیک می باشد (تمییز مشترکات)؟

عنوان عبدالله بن احمد النهیکی و عبید الله بن احمد النهیک.

عنوان احمد بن علی الاصفهانی و احمد بن علویه الاصفهانی.

عنوان عمار بن مروان الکلبی و عمار بن مروان الیشکری.

سوالهای دیگری نیز در این زمینه وجود دارد؛ مانند :

آیا عنوان مقید و عنوان مطلق متحد می باشد؟

آیا اتحاد راوی و مروی عنه دلیل بر اتحاد است؟

آیا ذکر عنوانی در کتب رجالی و عنوان دیگر در کتب حدیثی دلیل بر اتحاد می باشد؟

آیا ذکر عنوانی توسط نجاشی و ذکر عنوان دیگر توسط شیخ دلیل بر اتحاد است؟

آیا ذکر یک عنوان در رجال شیخ دلیل بر اتحاد است؟

آیا ذکر عنوانی در رجال برقی و عنوان دیگر در رجال شیخ دلیل بر اتحاد است؟

# قرینه راوی و مروی عنه

بحث قرینه راوی و مروی عنه، ارتباط مهم بحث توحید مختلفات و تمییز مشترکات است که سعی می شود در ضمن مثالهای شرح داده شود. این مثالها از اسناد پر کاربرد در کتب اربعه می باشند. توجه به این نکته ضروری است که شناخت راویان و طبقات آنها در این زمینه مفید است.

مثال 1 : حماد بن عثمان عن الحلبی.

مراد از حلبی کیست و چرا مطلق ذکر شده است؟ مراد از حلبی به قرینه اسناد دیگر «عبیدالله» است.

ممکن است دلیل ذکر مطلق آن اتکاء به اسناد قبل بوده باشد. در این صورت باید روایت یا روایات قبل در کتب روایی منعکس شده باشد. با مراجعه به روایات دیگر معلوم می شود که حماد بن عثمان از عبیدالله حلبی روایت نقل کرده است و نقل او از دیگر افراد با لقب حلبی موجود نیست. بعید است که اسناد بسیاری به خاطر اتکاء به اسناد سابق مطلق ذکر شده باشد و هیچ یک از اسناد سابق برای ما نقل نشده است.

حتی اگر از حلبی های دیگری هم نقل اندک داشته باشد، به این استدلال لطمه نمی زند؛ چرا که اولا اتکاء اسناد بسیار به یکی دو مورد بعید است[[88]](#footnote-88) و ثانیا شاید نساخ یا راویان از حماد این اسم را اضافه کرده باشند یا ابتداء در حاشیه کتاب عالمی بوده است که بعدها اشتباها به متن اضافه شده است. بنابراین مقدار اندک را نمی توان معیار قرار داد.

ممکن است مطلق گذاشتن اسم به خاطر مشهوریت و معرفیت آن شخص بوده باشد. لذا ممکن است ادعا شود که مراد عبیدالله نیست و ذکر شدن عبیدالله در اسناد دیگر شبیه این سند به خاطر عدم معروفیت او بوده است. بنابراین حلبی در سند را باید بر شخص دیگری حمل کرد.

جواب این استدلال این است که بعید است هرگز مشخصات آن شخص مشهور - که طبق ادعا غیر از عبیدالله است- ذکر نشود و همواره فقط مشخصات شخص غیر مشهور در سند بیان شده باشد.

مثال 2 : علی بن ابراهیم عن ابیه [ابراهیم بن هاشم] عن ابن ابی عمیر عن حماد عن الحلبی.

مراد از حماد کیست؟ حماد بن عثمان یا حماد بن عیسی؟

اولا در اسناد مشابه حماد بن عثمان بسیار ذکر شده است. ثانیا حماد بن عثمان از نظر طبقه مقداری از حماد بن عیسی متقدم است و امام صادق ع را درک کرده است. اما حماد بن عیسی عمر طولانی داشته است و ابراهیم بن هاشم از او روایت مستقیم دارد. لذا به شکل متعارف بدون واسطه و بدون نیاز به ابن ابی عمیر باید از او نقل کند[[89]](#footnote-89). نتیجه آن که مراد از این شخص، حماد بن عثمان است.

مثال 3 : محمد بن یحیی [العطار القمی] عن احمد بن محمد عن محمد بن اسماعیل [بن بزیع] عن محمد بن الفضیل عن ابی الصباح الکنانی.

مراد از احمد بن محمد کیست؟ اشعری یا برقی؟

مراد اشعری است، چرا که نقل محمد بن یحیی از احمد برقی بسیار نادر و برخی از آنها تصحیف است. تصحیف به این نحو بوده است که سند «محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن محمد بن خالد» بوده است که به «محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن خالد» تصحیف شده است. با توجه به موارد نادر، اطلاق به احمد برقی منصرف نمی شود[[90]](#footnote-90).

[مطالبی در زمینه قرینه راوی و مروی عنه در بحث تمییز مشترکات خواهد آمد].

# تمییز مشترکات

## تاریخچه

در ابتدای نقل حدیث، بحث مجزایی از آن مطرح نبوده است تا این که «ابن داود» ذیل عنوان «محمد بن اسماعیل» که شیخ کلینی است، تصور کرده است که «محمد بن اسماعیل بن بزیع» است - که اشتباه فاحشی است-. هر چند که بحث گاها در لابه لای کتب فقهی - مخصوصا کتب علامه- بوده است.

در زمان محقق اردبیلی و در کتاب مجمع الفائده در خیلی عناوین ایشان تردید کرده اند و مدعی شده اند که شخص واقع شده در سند، مجهول و مردد است - مثل عنوان احمد بن محمد یا عنوان ابوبصیر و حتی محمد بن مسلم. این تشکیکات سبب شد تا عناوین مشترک زیادی ادعا شود و ضرورت بحث تمییز مشترکات احساس شد.

شاگردان او یعنی صاحب مدارک و صاحب معالم به این بحث اشاراتی داشته اند و صاحب معالم بحث تمییز مشترکات را مفصل مطرح می کند و با راوی و مروی عنه این مشکل را حل می کند، ولی هنوز بحث مجزایی از آن طرح نشده بود.

محقق اردبیلی صاحب جامع الرواه برای اولین بار به تمییز مشترکات به قرینه راوی و مروی عنه توجه کرده است و اولین کتابی که بر اساس اسناد مشترک نوشته شده است، این کتاب است. البته این کتاب دارای نقصهایی است و دقیق نیست و مستقصاء نیست و پیدا کردن آدرسهایی که ارائه داده است، مشکل است (به «باب» آدرس می دهد و ممکن است آن باب طولانی باشد و پیدا کردن روایت در آن وقت زیادی را از ما بگیرد).

کتاب هدایه المحدثین هم در این زمینه مفید است ولی بسیار ناقص است.

در مراحل بعد مرحوم وحید بهبهانی و مرحوم مامقانی و حاجی نوری بسیار خوب به این بحث پرداخته اند. اما مدون ترین و راحتترین کتاب در این زمینه «معجم رجال الحدیث» است. آثاری نیز بر اساس اسناد مشترک توسط مرحوم بروجردی و آقا موسی شبیری زنجانی نگاشته شده اند که برای تمییز مشترکات به کل سند توجه کرده اند و نه صرف راوی و مروی عنه - با توجه به این که شاید دیگر راویان اختصار کرده باشند-.

البته صاحب قاموس الرجال این سبک را نپسندیده اند و اشکالاتی دارند که در ادامه مطرح خواهند شد.

مطالب مفیدی در این زمینه در رسالة ابوبصیر - که بسیار مفصل و قوی است- و همچنین سماء المقال کلباسی وجود دارد، ولی اکثر مباحث در این زمینه غیر مفصل و ابتر هستند.

## اصول کلی تمییز مشترکات

### شخصی که تعبیر مشترک را به کار برده است

به عنوان مثال در کافی آمده است «علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حماد عن حلبی». عنوان «علی بن ابراهیم» که در اول سند است، تعبیر شخص مرحوم کلینی است و اوست که بدون واسطه از او نقل می کند و از شیخ خود تعبیر می کند. اما عنوان «حماد» را چه کسی استفاده کرده است؟ ابن ابی عمیر یا پدر علی بن ابراهیم یا علی بن ابراهیم یا مرحوم کلینی؟ جواب دادن به این سوال دشوار است.

مثال دیگر این که ممکن است «ابن مسکان» هنگامی که از «محمد الحلبی» روایتی نقل می کند، اسمش را کامل بیان می کند، اما هنگامی که از «عبیدالله الحلبی» روایتی را نقل می کند، معمولا اسمش را به طور کامل ذکر نمی کند.

یا در اسناد این تعبیر وجود دارد که «موسی بن القاسم عن علی» که علی مردد بین علی بن جعفر و علی بن الحسن طاطری است، اما موسی بن القاسم از الطاطری بدین گونه تعبیر می کند.

روشن است که این دو مثال در فرضی است که ثابت شود عنوان مشترک را ابن مسکان یا موسی بن القاسم به کار برده اند.

### دلیل استفاده از تعبیر مشترک

دلیل اصلی و غالبی استفاده از تعبیر مشترک، اختصار است. این اختصار با اتکاء به قرائنی است که ذکر خواهد شد.

دلایل دیگری نیز برای اختصار وجود دارد، مانند زیبایی و رعایت قواعد ادبی در اسناد مسلسلات. به عنوان مثال در الخصال مرحوم صدوق آمده است : «قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ الْحَسَنِ‏ إِنْ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ».

اما شخص اختصار کننده، به چه اتکاء و قرینه ای چنین کرده است؟

1 / شاید شخصی که اختصار کرده است، این عنوان را مشترک نمی دانسته است و در آن طبقه کس دیگری را به این عنوان نمی شناخته است یا شهرت و انصراف سبب می شده است که از عنوان دیگر غفلت کند. به عنوان مثال «محمد بن زیاد» در طبقه ابن ابی عمیر، فقط ابن ابی عمیر است. مثلا تعبیر حاج شیخ در نسل قبل ما در نجف، منصرف به مرحوم اصفهانی بوده است و در قم منصرف به شیخ موسس. مثال دیگر اسناد «طب الائمّه» است که مولف کتاب اهوازی است و اسناد جدید و راویان ناآشنا برای ما در آن بسیار است. در جایی از این کتاب آمده است «حَدَّثَنَا صَفْوَانُ‏ بْنُ‏ يَحْيَى‏ السَّابِرِيُّ وَ لَيْسَ هُوَ صَفْوَانَ الْجَمَّال‏»، یعنی صفوان بن یحیی برای آنها معروف نبوده است.

با توجه به این نکته باید کشف شود که شخص مشهور نزد اختصار کننده چه کسی بوده است. اطلاق نزد او منصرف به چه کسی بوده است. این نکته اقتضاء دارد که قرینه راوی بر قرینه مرویّ عنه - در فرض اختلاف- مقدم باشد، چرا که ممکن است اختصار توسط راوی رخ داده باشد و راوی است که از مرویّ عنه تعبیر می کند.

2 / اتکاء به اسناد سابق. نتیجه آن که بررسی اسناد قبل و مراجعه به مصادر اولیه برای حل اشتراک مفید است. البته در این زمینه باید به تحریفات و تصحیفات موجود در کتب نیز توجه لازم مبذول شود.

3 / اتکاء به کتاب مستقل در این زمینه. ممکن است تعابیر مشترک در کافی، ناشی از اتکاء مرحوم کلینی بر کتاب رجالی بوده است که خود آن را نوشته است. تعبیرات مرحوم کلینی از راویان بسیار هوشمندانه است. اسناد کافی از حیث تحویل و تعلیق و اشتراک یک دست می باشد و این شاهدی است که کار مرحوم کلینی بر اسناد یک اقدام فعالانه بوده و خود او این تحویل و تعلیق و اشتراک را انجام داده است.

به عنوان مثال مرحوم کلینی از عنوان «ابن ابی جمهور» استفاده کرده است که مردد بین «محمد» و «الحسن بن محمد» است. مراد مرحوم کلینی «الحسن» است مگر در یک مورد و آن هم به اتکاء سند سابق.

شیخ در تعابیر سندی تابع مصادر می باشد و اگر اشکالی در سند وجود دارد، ناشی از مصادر و روش مصادر آن است و تعابیر سندی شیخ یک دست و یک روش نیست - بر خلاف مرحوم کلینی -.

4 / طبقه. عناوین مشترک طبقات مختلف سبب مشکل نمی شود و با توجه به طبقه می توان کشف کرد که مراد از راوی چه کسی است - مگر به دلیل تصحیفاتی که اشکالاتی ایجاد می کنند-. به عنوان مثال «احمد بن محمد» که شیخ کلینی است با بزنطی مشتبه نمی شود.

اما اگر اسامی مشترک در یک طبقه یا دو طبقة نزدیک به هم باشند، مشکل آفرین خواهد بود و باید با استفاده از قرینه راوی و مروی عنه، سعی در حل این معضل کرد.

5 / توجه به قرائن داخلی روایت. گاهی در متن روایت، به زمان یا مکان یا ... اشاره شده است که می تواند در کشف راوی مفید باشد.

## مراحل تمییز مشترکات

1. طبقه حدودی عنوان مشترک که قابل تطبیق با عنوان باشد. مقایسة راویان و مروی عنه های سند و مقدار واسطه تا معصوم ع یا مولف کتاب و ... می تواند حدود تقریبی و موقعیت نسبی عنوان مشترک را برای ما روشن کند.
2. بررسی شود که «عنوان» مشترک بین چند عنوان است. مثلا «الحلبی» یا «الحسین بن محمد» یا «محمد بن الحسن» مشترک بین چه کسانی می باشند.
3. بررسی شود که عناوین مختلف قابل تطبیق در مقام به چند عنوان رجوع می کنند. شاید ده عنوان به دو نفر منتهی شوند و عنوان مشترک مردد بین دو نفر باشد. (توحید مختلفات)

در این راه گاهی «ابتدای عنوان» شخص ذکر شده است، مثل «موسی بن القاسم عن محمد». یافتن عناوین «محمد» در کتب رجالی و حدیثی چندان مشکل نیست.

اما گاهی از لقب یا کنیه یا وسط عنوان یا آخر عنوان استفاده می شود که کار را مشکل می کند، مثل تعبیر «ابن نهیک» یا «الاصفهانی» یا «ابوالقاسم» یا «ابن الحسین». مثلا «ابن الحسین» شاید انتهای عنوان باشد (علی بن الحسین) و ممکن است وسط عنوان باشد (علی بن الحسین بن محمد).

1. سعی در شناخت عناوین محتمل و طبقة آنها با توجه به مشایخ و راویان و یافتن قرائنی برای اثبات این که کدام عنوان در سند محل بحث واقع شده است. (ر.ک به قاموس الرجال / مقدمه / فصل 12).

مثال 1 : عنوان «ابن سنان».

این عنوان مشترک بین «عبدالله بن سنان» و «محمد بن سنان» است.

«عبدالله» اواخر عمرش زمان امام کاظم ع بوده است و در کتب رجالی از اصحاب امام صادق ع و امام کاظم ع دانسته شده است.

«محمد» اوایل عمرش زمان امام کاظم ع بوده است و یک طبقه از «عبدالله» متاخر است. این شخص روایات و مکاتباتی نیز با امام رضا ع داشته است و عمده روایاتش از امام رضا ع است و روایاتش از امام کاظم ع یا کم است یا اصلا روایتی ندارد. در کتب رجال از اصحاب امام کاظم ع و امام رضا ع و امام جواد ع قلمداد شده است و سال 220 قمری فوت کرده است.

پس -با صرف نظر از تحریف یا سقط واسطه یا ارسال- اگر مروی عنه عنوان «ابن سنان» امام صادق ع باشد، مراد «عبدالله» است. اگر مروی عنه امام رضا ع باشد، مراد «محمد» است.

برای بررسی راوی ها و مروی عنه های مختص هر کدام به عناوین «عبدالله بن سنان» و «محمد بن سنان» و «ابن سنان» باید مراجعه شود - با توجه به این که احتمال دارد راوی مستقیم از این تعبیر مشترک استفاده کرده باشد-.

البته راوی و مروی عنه هایی را باید مدنظر قرار داد که کثرت نقل داشته باشند و بتوانند معیِّن اطلاقات باشند. بیان شد که قرینه راوی بر قرینه مروی عنه تقدم دارد. (اسناد معجم رجال الحدیث بر اساس مروی عنه تنظیم شده است و لذا یافتن راوی در این کتاب ساده نیست).

این دو شخص راوی مشترک بسیار دارند اما مروی عنه مشترک آنها محدود به 4 نفر می باشد[[91]](#footnote-91) - البته بر حسب ظاهر و عدم لحاظ تصحیف-.

توجه به قرائن داخلی روایت برای کشف راوی نیز باید مدنظر قرار گیرد. مثلا در کافی / ج1 / ص319 آمده است: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْمَرْزُبَانِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْدَمَ الْعِرَاقَ بِسَنَةٍ وَ عَلِيٌّ ابْنُهُ جَالِسٌ بَيْنَ يَدَيْهِ فَنَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ يَا مُحَمَّد ... ».

در متن روایت تعبیر «یا محمد» آمده است که مشخص می کند مراد از «ابن سنان»، محمد بن سنان می باشد. با صرف نظر از این قرینه، تعبیر «دخلت علی ...» قرینه تعیین کننده ای نیست و با هر دو شخص می سازد. تعبیر «من قبل ان یقدم العراق ...» نیز می تواند مفید باشد. باید بررسی شود که زمان قدوم امام ع به عراق چه زمانی بوده است. راوی حداقل بعد از یک سال بعد از قدوم امام ع این حادثه را حکایت کرده است و شاید در آن زمان عبدالله بن سنان زنده نبوده است[[92]](#footnote-92).

تعبیر «علیٌّ ابنه» شاید گواه بر این نکته باشد نقل روایت در زمان امامت امام رضا ع نبوده است و الا این چنین تعبیری استفاده نمی شد. پس اواخر زمان امام کاظم ع این روایت نقل شده است. پس مراد عبدالله نمی تواند باشد.

از سوی دیگر متن روایت اگر کلامی - توحیدی است، ممکن است گفته شود که مراد محمد است چرا که این شخص در توحید صدوق بسیار روایت دارد و صبغة کلامی دارد.

توجه به اسناد قبلی روایت می تواند در تشخیص شخص موثر واقع شود.

راویان مشترک این دو شخص حدود 20 نفر می باشند، ولی یونس تنها راوی مهم آنهاست که از هر دو بسیار نقل کرده است. اما ابن ابی نجران یک نقل از عبدالله دارد و حدود 300 نقل از محمد. بنابراین اگر در مورد اختصار کرده باشد، معلوم می شود که مراد محمد است.

مراد از یونس، یونس بن عبدالرحمن معروف است. او در 8 روایت از عنوان مشترک «ابن سنان» نقل کرده است که در 6 مورد مروی عنه عنوان مشترک امام صادق ع است و لذا مراد عبدالله است. در 2 مورد مروی عنه حفص و اسحاق بن عمار می باشد. اسحاق بن عمار از مشایخ مشترک عبدالله و محمد است. یونس معمولا روایاتی را از عبدالله نقل می کند که مروی عنه او امام صادق ع است. یونس با واسطه محمد از کسانی نقل می کند که خودش آنها را درک نکرده است.

مثال 2 : محمد بن حمران

این عنوان مردد بین «النهدی» و «الشیبانی» است.

در کتاب الفقیه یک نقل از محمد بن حمران النهدی ذکر شده است و ما بقی روایات به شکل مطلق است. در مشیخه مرحوم صدوق فقط یک طریق به عنوان مطلق را ذکر کرده است. مرحوم خویی با توجه به این مطالب ادعا کرده است که مراد از تمام مطلق ها، النهدی است.

اما اولا «النهدی» در نسخ معتبر الفقیه وجود ندارد. ثانیا بیان شد که ترتیب مشیخه بر اساس ترتیب اسناد الفقیه است. به طور طبیعی اگر در کتاب مشخصه ای مثل «النهدی» بود، در مشیخه نیز ذکر می شد، در حالی که در مشیخه و هنگام بیان اسناد، بر اساس ترتیب سند به همین روایت را ذکر می کند و از تعبیر «النهدی» استفاده نکرده است و حدف این لقب توسط نساخ بعید است - هر چند اضافه شدن در متن الفقیه توسط نساخ بعید نیست-.

مواردی برای تمرین :

* الحسین بن سعید عن حماد بن عیسی عن شعیب عن ابی بصیر.
* محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن فضال عن ابن بکیر عن زراره.
* موسی بن القاسم عن عبدالرحمن عن حماد عن حریز عن ابی عبدالله ع.
* محمد بن یحیی عن محمد بن احمد عن احمد بن الحسن عن عمرو بن سعید عن مصدق بن صدقه عن عمار بن موسی.
* محمد بن احمد بن یحیی عن ابی جعفر عن ابیه عن وهب.
* الحسین بن سعید عن القاسم عن ابان عن عبدالرحمن بن عبدالله.
* الحسین بن سعید عن صفوان عن ابن مسکان عن الحلبی.
* محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن محمد بن یحیی عن غیاث بن ابراهیم .
* محمد بن احمد بن یحیی عن ابی اسحاق عن ابن ابی عمیر عن جمیل بن دراج
* محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن عبدالله بن هلال عن عقبه بن خالد.
1. توجه به سند سابق در کتابی که روایت را نقل می کند. همچنین توجه به روایات قبل و بعد این روایت، چرا که ممکن است در کتاب مصدر، آن روایت مقدم نقل شده بوده است.
2. توجه به این که کدام یک از عناوین دارای شهرت هستند. در این زمینه دانستن علائم و راههای کشف شهرت مهم است. این علائم برای شهرت بیان شده است :[[93]](#footnote-93)
* ترجمه شدن شخص در کتب رجال

در مورد این قرینه به چند نکته باشد توجه کرد :

اولا کتب رجالی موجود ناظر به اصحاب ائمه ع است نه راویان متاخر و چه بسا راوی متوجه مشهور ترجمه نشده باشد -مخصوصا اگر صاحب کتاب نبوده است-. به عنوان مثال احمد بن محمد بن الحسن بن الولید که در طرق متعدد واقع شده است، ترجمه نشده است. کتب رجالی نوشته ناظر به کتب رجالی متقدم بوده اند نه این که بر اساس کتب حدیثی نگاشته شده باشند. نتیجه آن که به طور کلی نمی توان مدعی شد شخصی که ترجمه شده است مشهور است و شخصی که ترجمه نشده است، فاقد شهرت می باشد.

ثانیا راویانی که در دسترس نجاشی و شیخ -صاحبان اصلی کتب رجال موجود- نبوده اند، بعضا ترجمه نشده اند -مثل راویان مصر و اهواز و بحرین و ... -.

* کثرت روایت از راوی

فی الجمله دارای قرینیت می باشد.[[94]](#footnote-94)

* صاحب کتاب بودن

صاحب کتاب بودن یا نبودن قرینیت برای شهرت ندارد، چرا که در گذشته کتابها ممکن است که جزوة کوچکی با یک نسخه بوده است -برخلاف حال حاضر که کتابها چاپی است-.

اضافه بر این که دیده می شود که در حال حاضر در حوزه شهرت یک نفر به کتاب داشتن او نیست -ولو صاحب کتاب بودن و نشر کتب به طور گسترده دارای اهمیت است-. برخی صاحب کتاب نبوده اند، اما شیخ اجازه بوده اند و واسطه به کتب هستند. (بسیاری از موارد اسناد، طریق به کتب هستند).

* طریق داشتن شیخ در تهذیب و استبصار به یک شخص

معمولا شیخ در مشیخه به کسانی طریق ذکر می کند که صاحب کتاب مشهور و مهمی بوده اند. مشیخة تهذیب و استبصار گزینشی از کتب تحت اختیار شیخ بوده است.

* طریق داشتن صدوق در مشیخه

شخصی که مرحوم صدوق طریقش را در مشیخه به او ذکر می کند الزاما صاحب کتاب نیست -چه برسد به این که صاحب کتاب مشهور باشد-. مشیخه مرحوم صدوق طریق به راوی ذکر شده در کتاب است و قرینیتی در شهرت راوی ندارد. به عنوان مثال مرحوم صدوق طریق خود به = اسماء بنت عمیس را نیز در مشیخه ذکر کرده است.

* تصریحات ائمه رجال

عبید الله الحلبی در ترجمه اش آمده است «کان عبید الله کبیرهم و ...».

* تلویحات در کتب رجال

به عنوان مثال اگر شخصی محور معرفی دیگران باشد مثل این که گفته شود کتب او مثل کتب «الحسین بن سعید» است، نشان می شود که الحسین بن سعید شخص معروف و شناخته شده ای بوده است.

یا مثلا ذکر شده است که «محمد بن حمران و لیس بابن اعین» که چنین القاء می کند که این عنوان به شکل مطلق منصرف به ابن اعین است که مولف لازم دیده است از قرینه صارفه استفاده کند. البته این قرینه قطعیت ندارد و ممکن است مولف صرفا به خاطر اشتراک اسامی به تعدد آنها تذکر داده باشد.

1. عنوان مشترک در متن الفقیه و شخص خاص ذکر شده در مشیخه فقیه.

آیا ذکر شخصی در مشیخه سبب می شود تا عناوین مشترک در این کتاب به این شخص منصرف شود؟

اگر این اسم مشترک اول سند واقع شده باشد، از این قرینه می توان استفاده کرد. مشیخه برای تبئین اول سندهاست. مشیخه جامع و مانع نیست و این احتمال وجود دارد که مرحوم صدوق به اشتراک راوی توجه نکرده باشد.

ضمن این که ممکن است مرحوم صدوق مثلا همه روایات ابوبصیر را که با اسناد تفصیلی متفاوت به دست آورده است در کتاب ذکر کرده است و سپس در مشیخه طریق خودش به ابوبصیر را بیان کرده باشد. پس ممکن است طریق ذکر شده در مشیخه، طریق تفصیلی به روایات ذکر شده در مشیخه نباشد. در طرق مختلف را کنار گذاشته و طریق واحدی را جایگزین آنها کرده است (تعویض سند). در نتیجه اعتماد صدوق به یک روایت بسیار اهمیت دارد در این نکته که طریق تفصیلی او صحیح بوده است و الا شاید سند صحیح نبوده و نزد ایشان فاقد اعتبار بوده است. طریق در مشیخه نیز الزاما طریق به روایت نیست و نمی توان از صحت آن، صحت روایت را نتیجه گرفت.

شاهد این ادعا این است که مرحوم صدوق در مشیخه الفقیه می نویسد :

و ما كان فيه متفرّقا من قضايا أمير المؤمنين عليه السّلام فقد رويته عن أبي؛ و محمّد بن الحسن- رضي اللّه عنهما- عن سعد بن عبد اللّه، عن إبراهيم بن هاشم، عن عبد الرّحمن‏ ابن أبي نجران، عن عاصم بن حميد، عن محمّد بن قيس، عن أبي جعفر عليه السّلام‏[[95]](#footnote-95).

در حالی که در کتب دیگر مرحوم صدوق این قضایا به طرق بسیار متعدد و مختلف نقل شده اند و در هیچ کدام به محمد بن قیس منتهی نمی شوند.

اما اگر این اسم مشترک در اول سند واقع نشده باشد، ذکر عنوان در مشیخه نمی تواند قرینیتی برای تمییز مشترک داشته باشد.

1. عنوان مشترک در متن تهذیب و استبصار و شخص ذکر شده در مشیخة آن دو.

آیا عنوان مشترک ذکر شده در سلسه سند تهذیب و استبصار منصرف به شخصی است که در مشیخه طریق به او ذکر شده است؟

تهذیب و استبصار -همانطور که بیان شد- دارای دو گونه روایت هستند. روایات اصلی و روایات غیر اصلی.

در روایات غیر اصلی، قرینیت مورد قبول نیست.

در روایات اصلی، اگر عنوان مشترک اول سند باشد، ممکن است مشیخه قرینه برای کشف شخصیت عنوان مشترک باشد، اما باید توجه داشت که قرائنی وجود دارد که مرحوم شیخ حداقل برخی روایات را احتمالا از کتاب اصلی نقل نمی کند و مثلا روایات سهل بن زیاد یا علی بن ابراهیم یا محمد بن یحیی را احتمالا از الکافی نقل می کند. این نکته در کشف سلسله سند می تواند مفید باشد و موجب این تذکر است که نباید با مشیخه تهذیب و استبصار برخورد ساده انگارانه ای داشت.

1. سلسلة روات.

سلسلة سند به شکل کامل می تواند در تشخیص عنوان مشترک مفید باشد و بلکه از مشایخ عنوان مشترک تاثیر بیشتری دارد؛ چرا که ممکن است مثلا القاسم بن محمد الجوهری شیخ الحسین بن سعید باشد و ممکن است شاگرد علی بن ابی حمزه نیز باشد، اما در عین حال ممکن است واسطة الحسین بن سعید به علی بن ابی حمزه نباشد و الحسین بن سعید از طرق دیگری به کتب علی بن ابی حمزه دسترسی داشته باشد.

پس راوی می تواند قرینه باشد، مروی عنه می تواند قرینه باشد و ممکن است هر دو منفردا یا مجتمعا قرینه باشند که قرینیت این قسم آخر از ما بقی قویتر است.

1. توجه به زمان و مکان راوی و این که زمان و مکان او با راوی و مروی عنه سازگاری دارد یا خیر. پس برای تمییز مشترکات نیازند شناختن شرح حال و خصوصیات زندگی افراد هستیم که این مطالب را می توان از کتب رجالی و اسناد احادیث به دست آورد.
2. یافتن راویان و مروی عنه های اختصاصی افراد که تلازم وجودی با یکدیگر داشته اند. مانند علی بن ابی حمزه البطائنی که ملازم ابوبصیر یحیی بن القاسم بوده است یا در ترجمه عبدالله بن وضاح گفته شده است که صاحب ابابصیر یحیی بن القاسم بوده است و به او شناخته می شده است. یا در ترجمه علاء بن رزین گفته شده است که مصاحب محمد بن مسلم بوده است. با این قرینه از هر شخص می تواند به ملازم دیگرش رسید.

اشکال صاحب قاموس الرجال :

از قرینه راوی و مروی عنه نمی توان مشترکات را تمییز داد، چرا که برای استفاده از این قرینه باید حصر راوی در مروی عنه -نه مروی عنه در راوی- ثابت شود، در حالی که در رجال شیخ و رجال برقی که تعبیر «روا عنه فلان» را به کار برده است، برای تشخیص طبقه است -نه این که مروی عنه از طریق این راوی شناخته شود-.

در رجال برقی که تنظیم بر اساس اصحاب ائمه ع است، نیازی به شرح طبقه وجود ندارد و با ذکر عنوان در اصحاب امام خاص ع، طبقه او معلوم می شود و در نتیجه هدف از تعبیر «روا عنه فلان» بیان طبقه شخص نیست. در این کتاب هدف از این تعبیر ممکن است حصر راوی معروف باشد. اما در رجال شیخ که این تعبیر معمولا در باب «من لم یرو عنهم» آمده و طبقات راویان معلوم نیست، هدف توضیح طبقة عنوان است.

به عنوان مثال در مورد تعداد بسیاری که «احمد» نام دارند، «روا عنه حمید» ذکر شده است. حمید از همگی نقل می کند پس نمی توان گفت که مروی عنه از طریق نقل حمید شناخته می شده است.

نقد فرمایش ایشان :

به نظر می رسد هدف از این تعبیر نه بیان طبقه است و نه حصر راوی در مروی عنه، بلکه هدف بیان مصدر کلام می باشد. شاهد این ادعا این است که در ترجمه مرحوم صدوق آمده است «روا عنه تلعکبری» که روشن است به هدف بیان طبقه یا حصر راوی نیست. بلکه مراد این است که این مطالب در ترجمه مرحوم صدوق از تلعکبری نقل شده اند. مواردی نیز که تعبیر «روا عنه حمید بن زیاد» آمده ا ست، یعنی از کتاب حمید نام این راوی آمده است و در اسناد حمید بن زیاد است و شاهد این ادعا این است که این عناوینی که تعبیر «روا عنه حمید بن زیاد» دارند، پشت سر یکدیگر نوشته شده اند.

اما نسبت به اصل ادعا ایشان باید گفت مجرد نقل حمید یا تلعکبری سبب تمییز نیست، ولی اصل مبنا را نمی توان انکار کرد. شخص معروف و شناخته شده برای راوی احتمال حمل مطلق بر او را افزایش می دهد. راوی صرفا یک قرینه برای تمییز مشترکات است و با در نظر گرفتن قرائن دیگر ممکن است ظن قوی برای ما حاصل شود. لذا نیاز به کتابهای جامعی در زمینه راوی و مروی عنه -مثل معجم رجال الحدیث- وجود دارد.

شاهد دیگر صاحب قاموس الرجال :

ایشان فرموده اند که صفوان بن یحیی از 40 نفر از اصحاب امام صادق ع نقل کرده است. ابن محبوب از 60 نفر از اصحاب امام صادق ع نقل کرده است. اتحاد راوی و مروی عنه یعنی این 40 نفر، یک نفر باشند.

نقد شاهد ایشان :

این چهل نفر باید وجهی برای اتحاد داشته باشند و مثلا اسم خودشان و پدرشان و جدشان یکی باشد تا متحد دانسته شوند.

اضافه بر این که برخی از تعداد کمتری روایت کرده اند و دایرة احتمالات در مورد آنها محدودتر است.

1. توجه به تناسبات راوی و مروی عنه با یکدیگر.

برخی تناسبات بین راوی و مروی عنه کاشف از ارتباط آنها و قرینه ای برای تمییز مشترکات می تواند باشد که به چند نمونه اشاره می کنیم :

* خویشاوندی :

شعیب العقرقوفی فامیل ابوبصیر یحیی است و احتمالا راوی از او نیز بوده است. مثال دیگر نقل الحسین بن سعید عن الحسن است که احتمالا مروی عنه الحسن بن سعید، برادر الحسین بن سعید است.

البته خویشاوندی گاهی دلیل بر عکس است و کاشف از عدم نقل در سند خاص می باشد. به عنوان مثال در برخی اسناد آمده است «عده من اصحابنا عن احمد بن محمد عن محمد بن خالد». احمد بن محمد مردد بین اشعری و برقی است، اما لحن تعبیر سند به گونه ای است که ظاهرا احمد نسبتی با محمد ندارد. اگر مراد احمد برقی بود، تعبیر «عن ابیه» به کار برده می شد.

این نکته در مواردی که راوی از پدرش نقل می کند، نکته در خور توجهی است چرا که هر شخص یک پدر دارد. اما اگر از عمو یا دایی یا .. نقل می کند، ممکن است اشاره به نسبت خانوادگی نشود، چرا که هر شخص ممکن است عمو یا دایی متعدد داشته باشد.

* همشهری بودن یا هم قبیله یا هم شغل بودن :

اگر راوی اشعری و قمی است و مروی عنه مردد بین شخص قمی و بغدادی، می توان احتمال قمی بودن مروی عنه را بیشتر دانست. به عنوان مثال محمد بن اسماعیل از الفضل بن شاذان نقل می کند و الفضل نیشابوری است و لذا احتمال محمد بن اسماعیل نیز محمد بن اسماعیل نیشابوری است.

همشهری بودن و هم قبیله یا هم شغل بودن احتمال ارتباط بین افراد را افزایش می دهد. در نتیجه برای تمییز مشترکات باید خصوصیات راویان از این جهات دانسته شود.

1. توجه به سند این روایت در کتب دیگر.

از بهترین قرائن تمییز مشترکات این است که همین روایت در کتاب دیگری با همین سند ذکر شده و به مشخصات عنوان اشاره شده باشد -با توجه به این که بعید است هر دو روایت را نقل کرده باشد-.

اما در مورد این قرینه باید به دو نکته توجه داشت : 1) گاهی اوقات ذکر مشخصات به اجتهاد و نظر مولف کتاب بوده است. هر چند ممکن است مولف کتاب قرائنی داشته که نظرش برای ما حجت تلقی شود. 2) ممکن است دخول حاشیه به متن باشد که معمول نسخ موجود از کتب حدیثی در اختیار ما دارای این اشکال می باشد.

1. توجه به راویِ راویِ عنوان مشترک.

مثال : «احمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن ابن سنان». الحسین بن سعید ممکن است از محمد بن سنان و عبدالله بن سنان روایت نقل کند. اما احمد اشعری هیچگاه با واسطه از محمد بن سنان نقل نکرده است و لذا احتمال ابن سنان در روایت، عبدالله است.

### نکته پایانی

قرائن تمییز مشترکات ممکن است قطعی باشد -مثل طبقه و ولادت و وفات و ...- و ممکن است کالقطعی باشد و ممکن است ظنّی باشد. قرائن ظنّی ممکن است با انضمام سبب اطمینان شوند.

## تعارض قرائن

روشن است که قرینة قطعی بر قرینة ظنّی مقدم نیست.

اما در قرائن ظنّی، قرینة سلسلة روات مقدم بر سلسة مروی عنه هاست؛ چرا که راویان هستند که لفظ مشترک را به کار برده اند.

# تعویض و تلفیق اسناد

اگر ما سندی به علی بن ابراهیم داریم و علی بن ابراهیم سندی به ابن ابی عمیر، از تلفیق آنها می توان یک سند کامل را به دست آورد.

در مشیخه تهذیب در طریق به الفضل بن شاذان اشتباهی از شیخ رخ داده است که از تلفیق سند خود تا مرحوم کلینی و سند مرحوم کلینی به الفضل بن شاذان رخ داده است. ایشان می فرماید : «و من جملة ما ذكرته عن الفضل بن شاذان ما رويته بهذه الاسانيد عن‌ محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابيه و محمد بن اسماعيل عن الفضل بن شاذان».

حال آن که در اسناد مرحوم کلینی که شبیه این تعبیر به کار رفته است، محمد بن اسماعیل مروی عنه مستقیم مرحوم کلینی است -نه مروی عنه علی بن ابراهیم-.

این تعویض و تلفیق اسناد از آفات رجال است که در مشیخه و کتب رجال رخ می دهد.

سماء المقال و آقای صدر و دیگران به این بحث پرداخته اند.

# نقش مشیخه و طرق در تصحیح اسناد

در مقدّمه این بحث باید شیوه های تحمل حدیث را به طور مختصر مطرح کنیم.

## شیوه های تحمّل حدیث

نقل حدیث دو مرحله دارد : 1) تحمل حدیث : اخذ حدیث از شیخ و مروی عنه. 2) اداء حدیث و نقل آن برای شاگرد و راوی.

طرق متعدد تحمل حدیث در علم درایه هشت قسم است که به طور مختصر بیان می شود :

1. سماع : شنیدن.
2. قرائت : شاگرد خودش یا دیگری برای استاد حدیث را می خواند و اصطلاحا «عرض» می کند.
3. اجازه : استاد اجازه می دهد که شاگرد این کتاب را نقل کند.
4. مناوله : کتاب را استاد به شاگرد می دهد - چه اجازه نقل داده باشد و چه نداده باشد-.
5. کتابت : استادی یک روایت را در حضور شاگرد می نویسد -چه اجازه نقل داده باشد و چه نداده باشد-.
6. اعلام : استاد اعلام می کند که این کتاب من است -چه اجازه نقل داده باشد و چه نداده باشد-.
7. وصیّت : استاد کتابهایش را وصیّت برای شخص خاص می کند-چه اجازه نقل داده باشد و چه نداده باشد-.
8. وجاده : یافتن کتابی با خطّ استاد.

## اقسام اجازه

اجازه گاهی همراه با مناوله است و گاهی بدون مناوله. اگر با مناوله باشد، ممکن است اجازه فقط به آنچه مناوله شده است یا ممکن است اجازه اعمّ از آن چیزی باشد که مناوله شده است.[[96]](#footnote-96)

اجازه ممکن است به شخص معین داده شده باشد یا عمومی باشد و مربوط به شخص معینی نباشد.

اگر اجازه به شخص معین داده شده است، ممکن است آن شخص موجود باشد و همچنین ممکن است معدوم باشد -مثل فرزندی که هنوز متولد نشده است-.

اگر اجازه به شخص معین نباشد و مثلا به تمام طلبه ها اجازه نقل داده شده باشد، می تواند مخصوص موجودین باشد و می تواند شامل معدومین نیز بشود.

آن چیزی که اجازه نقل آن داده شده است نیز ممکن است معین باشد و ممکن است غیر معین باشد.

اگر معین باشد -مثل اجازه نقل کتاب تهذیب الاحکام-، ممکن است نسخة خاصی از این کتاب را اجازه داده باشد و ممکن است اینگونه نباشد.

غیر معین مثل این است که بگوید هر چه شنیده ام یا تمام روایاتم را اجازه نقل می دهم.

## استفادة نحوة تحمّل حدیث از تعبیر در سند

اگر تعبیر اینگونه باشد که «حدثنی محمد بن الحسن»، دلالت بر تحمّل حدیث به نحو سماع دارد یا اعمّ از سماع و قرائت را افاده می کند یا اعمّ از آن دو می باشد؟ معمول علماء عامّه -مانند مرحوم سید مرتضی- از قرن شش به بعد تعبیر «حدّثنی» را مخصوص سماع می داند.

اگر تعبیر «أخبرنی محمد بن الحسن»، مورد اختلاف است، اما باز هم معمول علماء عامّه از قرن شش به بعد این تعبیر را - مانند تعبیر «حدّثنی»- برای «اجازه» صحیح نمی دانند و معتقدند که در تحمل حدیث به نحو «اجازه» باید از تعبیر «أجازنا» به کار برده شود یا تعبیر «أنبأنا». تعبیر «أجازنا» به نظر برخی اعم از اجازه و مناوله است.

اکثر متأخرین استفاده از تعبیر «حدثنا» و «أخبرنا» را برای سماع و قرائت جایز می دانند اما در مورد اجازه آن را صحیح نمی دانند.

اما آنچه دارای اهمیت است، مدلول این الفاظ در کلمات قدماء است و این نکته که نحوة کاربرد آنها در کلمات آنها چه بوده است.

## احتمالات در معنای «أخبرنا» در کتب قدماء

سه احتمال در این زمینه وجود دارد :

1. تک تک روایات این کتابها سماع یا قرائت شده است.
2. اخبار به نسبت کتاب به مولّف.
3. اخبار اجمالی به روایات به نحو اجازه.[[97]](#footnote-97)

### احتمال اول (سماع یا قرائت)

به نظر می رسد که کلمة «حدّثنا» و «أخبرنا» در کلمات اکثر قدماء به طور شایع در جمیع اقسام اجازه به کار برده شده است - حتی اجازه به کتابی که شاگرد ندیده باشد-.

شواهد و ادلة این ادّعا از کتب فهرست شیخ و رجال نجاشی :

مرحوم شیخ و نجاشی در بسیاری از موارد در ذکر طرق از تعبیر حدثنا یا أخبرنا استفاده کرده اند اما این کتب آنقدر زیاد هستند که عمر انسان کفاف نمی دهد که همه را سماع یا قرائت کند، بلکه یک دهم آن هم ممکن نیست[[98]](#footnote-98) بلکه برخی مترجمین آنقدر کتاب داشته اند که امکان سماع نداشته است.[[99]](#footnote-99) به ضمیمه این نکته که مرحوم نجاشی در ترجمه بیان می کند که طرق متعدد به کتب دارد، ولی همة آنها را ذکر نمی کند.

به عنوان مثال در مورد ابن عقده گفته شده است که 300 هزار حدیث حفظ بوده است و 120 هزار حدیث با سند حفظ بوده است. شیخ در ذیل ترجمه این شخص می گوید «أخبرنا بجمیع کتب و روایاته ابن الصلت الاهوازی». حال آن که مرحوم شیخ تنها یک سال ابن الصلت الاهوازی را درک کرده است؛ چرا که شیخ سال 408 وارد بغداد می شود و سال 409 ابن الصلت الاهوازی فوت می کند. در طول یک سال سماع این همه روایت ممکن نیست. اضافه بر این که مرحوم شیخ در رجال ذیل عنوان «ابن عقده» می فرماید : «و أجاز لنا ابن الصلت عنه جميع رواياته‏».

همچنین ذیل عنوان «عمر بن محمد بن سلیم» معروف به «ابن الجعابی» که گفته شده است تا 600 هزار روایت حفظ بوده است، که از مشایخ مرحوم مفید است و سال 355 یعنی در 19 سالگیِ مرحوم مفید فوت کرده است. پس مرحوم مفید نمی توانسته همه روایات او را سماع یا قرائت کرده باشد، اضافه بر این که تخصص مرحوم شیخ مفید فقه و کلام بوده است - نه حدیث-. اما نجاشی در ترجمه او می نویسد : « له كتب، أخبرنا بها جماعة من أصحابنا، منهم الشيخ المفيد رحمه الله‏ و ....».

مثالها دیگرتعابیری است که شیخ طوسی از شیخ مفید و غضائری بیان می کند، در حالی که تنها 3 سال بعد از ورود شیخ طوسی به بغداد غضائری فوت کرده است و 5 سال بعد از ورود ایشان به بغداد، شیخ مفید فوت کرده است. پس امکان سماع همة روایات وجود نداشته ا ست.

همچینن شیخ مفید در ذیل عنوان ابو الفرج الاصفهانی - که مورخ بوده است- می نویسد : «له كتاب الأغاني الكبير و له مقاتل الطالبيين و غير ذلك من الكتب. و له كتاب التنزيل في أمير المؤمنين عليه السلام و أهله و كتاب فيه كلام فاطمة عليها السلام في فدك أخبرنا عنه (جماعة منهم) أحمد بن عبدون بجميع رواياته. و روى عنه الدوري». کتاب «الاغانی الکبیر» 25 جلد است و مطالبی در مورد مغنی ها و رقاصه ها دارد و احتمال سماع همه کتاب داده نمی شود. با این حال تعبیر «أخبرنا عنه جماعة» به کار برده است، که اگر دلالت سماع داشته باشد، به معنای سماع کلّ این کتاب از گروهی از مشایخ است که احتمالش داده نمی شود. [[100]](#footnote-100)

نتیجه آن که در کلمات مرحوم شیخ و نجاشی برای اجازه از الفاظ «أخبرنا» و امثال آن استفاده شده است.

استعمال این الفاظ در اجازة بدون مناوله نیز شایع بوده است.

مثلا در مورد روایات زیادی تعبیر «أخبرنا بجمیع کتبه و روایاته» به کار برده است، حال آن که روایات زیاد بوده است و به کتابت در نیامده بوده است.[[101]](#footnote-101)

در مقدمه فهرست شیخ طوسی آمده است که قدماء فقط فهرست کتبی که در کتابخانه هایشان بوده است را نوشته اند، اما من فراتر از آن را فهرست می کنم. پس معلوم می شود که کتبی را که نداشته است را نیز فهرست کرده است.[[102]](#footnote-102)

نقد : شاید مناوله بدون تملیک بوده است و مثلا امانت گرفته بوده است.

جواب : ثمراتی که بیان خواهیم کرد، شامل این مناوله ها نمی شود.

حتی تعبیر «أخبرنا» در مورد کتابی که اصلا ندیده اند نیز به کار برنده اند چون اجازه مطلق داشته اند :

مثلا نجاشی در رقم 689 می نویسد :

689 - علي بن محمد العدوي الشمشاطي ... له كتب كثيرة منها: كتاب الأنوار و الثمار. قال لي سلامة بن ذكا: إن هذا الكتاب ألفان و خمسمائة ورقة تشتمل على ذكر ما قيل في الأنوار و الثمار من الشعر. كتاب النزه و الابتهاج. قال سلامة بن ذكا: إنه نحو ألفين و خمسمائة ورقة يذكر فيه آداب و أخبار. كتاب الأديرة و الأعمار في البلدان و الأقطار. قال سلامة: و هو أكبر كتاب عمل فيه بضعة و ثلاثون ديرا و عمرا. كتاب فضل أبي نواس و الرد على الطاعن في شعره. كتاب شرح الحماسة الأولى التي عملها أبو تمام لعبد الله بن طاهر. قال سلامة: و هي سبعة آلاف و أربعمائة و سبعون بيتا و شرح أخبارها و استدرك ما فرط فيه أبو رياش نحو ألف ورقة. ... أخبرنا سلامة بن ذكا أبو الخير الموصلي رحمه الله بجميع كتبه. و رأيت في فهرست كتبه بخط أبي نصر بن الريان رحمه الله كتبا زائدة على هذه الكتب غير أن هذه رواية سلامة و كان يذكره بالفضل و العلم و الدين و التحقق بهذا الأمر رحمه الله.

روشن است که مرحوم نجاشی اوصاف کتاب را از غیر نقل می کند و خودش این کتاب را ندیده است و با این حال تعبیر «أخبرنا بجمیع کتبه» را به کار برده است.

همچنین در ترجمه احمد بن ابراهیم بن المعلی می نویسد :

239 - أحمد بن إبراهيم بن المعلى بن أسد العمي ... يعرف من كتبه: التاريخ و ... كتاب الفرق كتاب حسن غريب على ما ذكره شيوخنا ... كتاب مثالب القبائل حسن على ما حكي لم يجمع مثله. أخبرنا بكتبه الحسين بن عبيد الله عن محمد بن وهبان الدبيلي عنه بها.

تعبیر «أخبرنا» در مورد کتبی که اوصافش را از دیگران نقل می کند، یعنی خودش آنها را ندیده است.

همچنین در ترجمه احمد بن اسماعیل السمکه می نویسد :

242 - أحمد بن إسماعيل بن عبد الله ... له كتب منها: كتاب العباسي و هو كتاب عظيم نحو من عشرة آلاف ورقة في أخبار الخلفاء و الدولة العباسية رأيت منه أخبار الأمين و هو كتاب حسن و له كتاب الأمثال كتاب حسن مستوفى و رسالة إلى أبي الفضل بن العميد و رسالة في معان أخر. أخبرنا بها محمد بن محمد عن جعفر بن محمد عنه.

همچنین در ترجمه عبدالعزیز بن یحیی الجلودی آمده است :

« ... هذه جملة كتب أبي أحمد الجلودي التي رأيتها في الفهرستات و قد رأيت بعضها. قال لنا أبو عبد الله الحسين بن عبيد الله: أجازنا كتبه جميعها أبو الحسن علي بن حماد بن عبيد الله بن حماد العدوي و قد رأيت أبا الحسن بن حماد الشاعر رحمه الله. و أخبرنا أبو عبد الله بن هدية قال: أخبرنا جعفر بن محمد قال: أجازنا عبد العزيز كتبه كلها».

همچنین مرحوم شیخ در رجال ذیل عنوان محمد بن الحسن بن احمد بن الولید می نویسد : «القمي جليل القدر بصير بالفقه ثقة يروي عن الصفار و سعد روى عنه التلعكبري[[103]](#footnote-103) و ذكر أنه لم يلقه لكن وردت عليه أجازته على يد صاحبه جعفر بن الحسين المؤمن بجميع رواياته أخبرنا عنه أبو الحسين بن أبي جيد بجميع رواياته».

همچنین مراجعه شود به ارقام 12، 86 ، 182، 434، 467، 692، 943، 1019، 19، 119، 840.[[104]](#footnote-104)

چند شبهه :

1. نجاشی در ذیل ترجمه ابراهیم بن هاشم آمده است : «أخبرنا محمد بن محمد قال: حدثنا الحسن بن حمزة الطبري قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه إبراهيم بها». اخبار محمد بن محمد از تحدیث بوده است و تحدیث علی بن ابراهیم از پدرش ممکن است. باید آخر سند مورد توجه قرار گیرد، نه اول سند.

جواب :

اولا اگر صحیح باشد، ثمره ای که می خواهیم به دست آوریم را حاصل نمی کند؛ چرا که سماع یا قرائت نجاشی از مفید ثابت نمی شود.

ثانیا این اشکال اگر وارد باشد، در کلام نجاشی است نه شیخ، چون شیخ تعبیر «أخبرنا بجمیع کتبه و روایاته» را اول می آورد و نجاشی هم در بسیاری موارد همین گونه تعبیر کرده است - مانند ذیل عنوان احمد برقی و اسحاق احمری و ...-.

ثالثا نجاشی و شیخ طریق را برای اتصال به کتاب بیان می کنند و برای ایجاد اتصال، خود کتاب باید در اختیارشان باشد. البته این مطلب مقدماتی دارد -مثل این که هدف از بیان طرق چیست- که در ادامه بیا خواهد شد.

در مورد مشایخ معروف شیخ و نجاشی نیز همین روش بوده است. ابن عبدون در ترجمه 80 نفر واقع شده است که برخی از آنها خیلی کتاب دارند. ابن نوح در ترجمه 160 نفر واقع شده است مثل الفضل بن شاذان. فقط در مورد محمد بن دینار الغلاوی از 10 شاگردش نقل کرده است. این مطلب در مورد ابن جندی، ابن الصلت الاهوازی، الحسین بن عبیدالله الغضائری، ابن ابی جید، ابن نجار، ابن شاذان، شیخ مفید و ... . اینها از تعابیر «حدثنا» به کار برده اند و لااقلّ بخشی به نحو اجازه بوده است.

همچنین ابن داود قمی که از مشایخ شیخ مفید است، سال 368 فوت کرده است در کتاب «فرحة الغری» می نویسد : «هو عندي في نسخة عتيقة مقابلة بنسخة عليها مكتوب ما صورته قد أجزت‏ هذا الكتاب‏ و هو أول‏ كتاب الزيارات من تصنيفي و جميع مصنفاتي و رواياتي ما لم يقع فيها سهو و لا تدليس لمحمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن سميع أعزه الله فليرو ذلك عني إذا أحب لا حرج عليه فيه أن يقول أخبرنا و حدثنا».

ظاهرا مناوله نشده است. تعبیر «لاحرج ...» نشان می دهد که در مقام دفع این شبهه است که نتوان از این الفاظ استفاده کرد. پس آن زمان هم مشکل و اختلاف در زمینه این تعابیر وجود داشته است.

1. اگر این مطلب صحیح است، چرا علماء درایه و اصول -از سید مرتضی در الذریعه گرفته تا صاحب معالمو باقی علماء- در مسأله طرق بیا کرده اند که در اجازه نباید از تعبیر «حدثنا» و «أخبرنا» استفاده کرد؟

جواب :

اولا علماء شیعه در بحثهای درایه عمدتا بحث را طبق قاعده بیان کرده اند و به لغت تحدیث و اخبار توجه کرده اند. اما اصطلاح تحدیث و اخبار به مرور زمان شکل گرفته است. این مطلب چنین افاده می کند که اگر سید مرتضی مثلا این تعابیر را به کار برد، حتما سماع داشته است.

ثانیا بحثهای درایه ای که در اصول مطرح شده اکثرا گرفته شده از اهل عامه است و استخوان بندی از آنهاست و آنها این تعابیر را برای اجازه صحیح نمی دانستند.

بنابراین ممکن است اکثر قدماء اصطلاح خاص داشته باشند که اینها خبر نداشته باشند.

اشکال :

مرحوم نجاشی در ترجمه سعد بن عبدالله می نویسد : «قال الحسين بن عبيد الله رحمه الله جئت بالمنتخبات إلى أبي القاسم بن قولويه رحمه الله أقرؤها عليه فقلت: حدثك سعد فقال: لا بل حدثني أبي و أخي عنه و أنا لم أسمع من سعد إلا حديثين».

سوال غضائری از «تحدیث» بوده است و جواب ابن قولویه از «سماع» نه اجازه. پس معلوم می شود که تحدیث به معنای سماع بوه است و شامل اجازه نمی شده است که ابن قولویه در جواب از اجازه سخنی به میان نیاورده است. (این احتمال وجود دارد که شخصی دو روایت سماع کرده باشد اما تمام روایات شخص را اجازه داشته باشد).

جواب :

اجازه به طور متعارف مفتی و مجانی و بدون تلمذ معتنابه و سماع و قرائت و رسیدن به قدرت علمی نبوده است. اجازه هایی که به غیر موجودین و کسانی که تلمذ نکرده بودند داده می شده است، کم و غیر متعارف بوده است. ابن قولویه با این کلامش که فقط دو روایت شنیده ام، این لازمه را به غضائری فهمانده است که چون تلمذش خدمت سعد بن عبدالله کم بوده است، پس اجازه و تحدیثی از او نسبت به کتاب محل بحث ندارد. عرف محدثین از این کلام، چنین لازمه ای را استفاده می کنند. شاهد این ادعا کلام مرحوم نجاشی ذیل ترجمه الحسن بن علی الوشاء است : «أحمد بن محمد بن عيسى قال خرجت إلى الكوفة في طلب الحديث فلقيت بها الحسن بن علي الوشاء فسألته أن يخرج لي (إلي) كتاب العلاء بن رزين القلاء و أبان بن عثمان الأحمر فأخرجهما إلي فقلت له: أحب أن تجيزهما لي فقال لي: يا رحمك الله و ما عجلتك اذهب فاكتبهما و اسمع من بعد فقلت: لا آمن الحدثان». الوشاء اجازه دادن را مبتنی بر کتاب و سماع کرده است و همان ابتدای امر به احمد اشعری اجازه نقل نداده است.

این احتمال نیز وجود دارد که در خصوص این استعمال، مراد غضائری سماع بوده است (استعمال عام در خاص) و ابن قولویه نیز به سماع جواب داده است.

### احتمال دوم (صحت انتساب کتاب به مولف)

اولا ظاهر بدوی «أخبرنا بکتبه» اخبار به خود کتاب است نه اخبار به این که کتاب برای مولف است (صرف نسبت کتاب به مولف).

 اگر جواب داده شود که «کتابه» در عبارت «أخبرنا بکتابه» اشاره به کتابی دارد که گذشته از آن نام برده است و مراد کتاب به حمل شایع است و در نتیجه «إخبار» ناظر به نسبت کتاب به مولّف است.

 اشکال می شود که این جواب حداقل در مواردی که از تعبیر «أخبرنا بکتبه و روایاته» استفاده شده است، صحیح نیست. این تعبیر در مواردی به کار برده شده است که قبل از آن به روایات آن شخص اشاره نشده است و اخبار به این که روایاتش برای اوست، لغو و ضرورت به شرط محمول است. طبق فرض او راوی است و روایت دارد.

ثانیا خیلی کتب نسبتشان به کتبشان مسلم و مشهور و یقینی است، مثل کافی برای مرحوم کلینی و یا کتب الحسین بن سعید. مثلا مرحوم شیخ در غیر جلد اول تهذیب روایاتی را از مرحوم کلینی ذکر می کند و در مشیخه طریق خود را به مرحوم کلینی بیان می کند. هدف ذکر این طریق قطعا انتساب کتاب کافی به کلینی است؛ چرا که اصل انتساب کتاب کافی به کلینی اولا مسلم است و ثانیا هیچ ربطی به این روایت خاص نقل شده ندارد. فهرست نیز تفصیل مشیخه است و در فهرست نیز طریق نمی تواند به هدف صحت انتساب کتاب به مولف باشد. بلکه هدف خروج روایت از ارسال -ولو به نحو اجازه- بوده است. اتصال سند و از بین بردن ارسال سند مدنظر قدماء از ذکر طرق بوده است.

پس هدف از بیان طریق حداقل در این موارد، اثبات صحت انتساب کتاب به مولف نمی باشد. اضافه بر این که نمی توان مدعی شد که تعبیر «إخبار» در امثال این کتب با دیگر کتب متفاوت و به دو معنا و هدف است.[[105]](#footnote-105) پس در هیچ موردی به معنای اخبار از انتساب کتاب به مولف نمی باشد.

ثالثا در مواردی از کتاب نجاشی و مرحوم شیخ که بیان می فرمایند «أخبرنا بکتابه فلان»، یعنی کتابِ آن شخص بودن مسلم است و محمول خبر دادن از این موضوعی است که مسلم است.[[106]](#footnote-106) تعبیر «أخبرنا بالکافی» با صحت انتساب هم سازگار است. تعبیر «أخبرنا بکتاب الکلینی المسمی بالکافی»[[107]](#footnote-107) یعنی صحت انتساب کتاب به مولف، مسلم فرض شده است و اخبار به معنای اجازه است.

رابعا در خاطرم هست[[108]](#footnote-108) که در برخی موارد دو طریق ذکر می کنند و در طریق اول بیان می کنند که «أخبرنا فلان له کتاب کذا» و بعد بیان می کنند «أخبرنا به فلان عن فلان» و دو طریق با یکدیگر متفاوت هستند. روشن است که طریق اول برای انتساب کتاب به مولف است و در نتیجه طریق دوم نمی تواند به این هدف باشد.

خامسا مواردی که از طریق استثناء شده است که از بهترین شاهدها برای ابطال این احتمال است. مثلا مرحوم شیخ در فهرست ذیل ترجمه محمد بن اورمه می نویسد : «له كتب مثل كتب الحسين بن سعيد و في رواياته تخليط. أخبرنا بجميعها (إلا ما كان فيها) من تخليط أو غلو ابن أبي جيد عن ابن الوليد عن الحسين بن الحسن بن أبان عن محمد بن أورمة».

خود شیخ بیان می کند که در روایات او تخلیط وجود دارد، پس انتساب روایات دارای تخلیط به مولف مسلم فرض شده است -نه این که ذکر طریق برای اثبات این مطلب باشد-. از سویی بیان می کند که به همة روایات او اخبار داده شده است مگر روایات دارای تخلیط یا غلو. استثناء ظهور در اتصال دارد و معنایش این است که موارد استثناء شده جزو روایات این شخص می باشد. این استثناء بیان نمی کند که انتساب این روایات به مولف مورد قبول نیست یا ثابت نشده است، بلکه بیان می کند که اجازة نقل روایات دارای غلو یا تخلیط داده نشده است. پس مراد از «اخبار» در این عبارت، «اجازه» است.

استثناء در اجازه نقل به این هدف بوده است که روایات غلط منتشر نشوند و در فرض انتشار، مسئولیتش بر عهدة ایشان نباشد. اجازه روایت تایید فی الجمله اجمالی نسبت به روایات -مثل تقریظ نوشتنبر کتاب- بوده است و این که سبب گمراهی و انحراف نمی شود. لذا قبل از تحقیق در مضامین کتاب، اجازه نقل آن را نمی دادند و بعد از تحقیق گاهی بین روایات آن کتاب تفصیل می دادند و اجازه نقل برخی از آنها را داده و برخی را استثناء می کردند.

در همین راستا مناسب است به بحثی در مورد کتاب «بصائر الدرجات» مرحوم الصفار اشاره شود. مرحوم شیخ در فهرست ذیل عنوان محمد بن الحسن الصفار می نویسد : «و أخبرنا جماعة عن محمد بن علي بن الحسين عن محمد بن الحسن [بن الوليد] عن محمد بن الحسن الصفار عن رجاله إلا كتاب بصائر الدرجات فإنه لم يروه عنه (محمد بن الحسن) بن الوليد ...». به دلیل این استثناء برخی در صحت انتساب این کتاب به مرحوم الصفار تردید کرده اند. در حالی که خود استثناء شاهد بر این مطلب است که کتاب برای صفار است و تنها اخبار و اجازه نقل آن داده نشده است. دلیل استثناء نیز به خاطر اسناد ضعیف و غلو دانستن مفاد روایات آن و ... بوده است. جالب است دانسته شود که نسخ این کتاب از نسخ کافی نیز قدیمی تر و به این لحاظ معتبرتر است. نسخ قدیمی کافی برای قرن 8 و 9 است، در حالی که نسخه ای از این کتاب وجود دارد که در سال 705 از روی نسخة به تاریخ 275 -زمان حیات مولف- نگاشته شده است. همچنین نسخه ای از قرن ششم از این کتاب وجود دارد که در کتابخانه مرحوم مرعشی نجفی نگهداری می شود، هر چند کتاب چاپی آن -که در دسترس است- بسیار مغلوط است.

سادسا شیخ طوسی در جلد اول تهذیب روایات متعددی را از کافی گرفته است و سندش به کتاب کافی را اول سند آن روایت ذکر کرده است. طریق اینگونه است که شیخ مفید از ابن قولویه از کلینی روایت را نقل کرده است. روشن است که این طریق برای صرف انتساب کافی به کلینی نیست بلکه به نفس روایت ذکر شده مرتبط است. همین طرق است که در جلدهای بعدی به جای ذکر در اول سند، در مشیخه ذکر می شود. پس طریق در مشیخه برای نفس روایات است نه صرف انتساب کتاب به مولف.

### احتمال سوم (اجازة نقل)

با توجه به مطالبی که ذیل دو احتمال قبل مطرح شد، روشن می شود که لفظ أخبرنا و حدثنا در کلمات قدماء اعمّ از سماع و قرائت بوده است و شامل اجازه نیز می شده است.

اما در این مرحله ادعای بالاتری را می خواهیم مطرح کنیم و آن این که این الفاظ در کلمات مرحوم نجاشی و شیخ ظهور در اجازه یا مناوله دارد -ونه سماع یا قرائت-. دو دلیل برای این ادعا قابل ارائه است :

1. نجاشی در ترجمه های بسیاری تصریح می کند که قرائت یا سماع کرده ام. مثلا چند کتاب از یک شخص ذکر می کند و فقط یک کتاب را می گوید قرائت کردم یا چند طریق برای یک کتاب بیان می کند و یک طریق را بیان می کند که قرائتی بوده است. تخصیص این موارد به ذکر یعنی ظهور اولی «أخبرنا» به شکل سماعی یا قرائتی نبوده است.[[109]](#footnote-109)

نقد :

اگر این استدلال صحیح باشد، می توان گفت نجاشی در برخی موارد تصریح می کند که بر اساس اجازه نقل می کند. پس وقتی تعبیر أخبرنا به کار می برد، به معنای سماع یا قرائت است و الا تصریح می کرد که با اجازه بوده است.

جواب :

1. در طرق مرحوم نجاشی موردی نیافتیم که به چند طریق اشاره کند و تنها یک طریق به اجازه ای بودن ممتاز کند.
2. تنوع در تعبیر گاهی سبب شده است که به جای لفظ أخبرنا از لفظ اجازنا استفاده کند، مخصوصا که اجازه خصوصیت ممتازی نسبت به سماع و قرائت ندارد[[110]](#footnote-110).
3. تعبیر اجازه در مورد مشایخ ضعیف اشکال نداشته و سماع قبیح بوده است.
4. کتب نوادر حد و مرزی نداشته است و کشکول مانند بوده است و صرفا اجازه به نقل اصل کتاب به نحو اجمال بوده است و طریق به تمام روایات آن کتاب نبوده است؛ چرا که نسخ و نقلها متفاوت بوده است و بعضا خود مولف به مرور زمان مطالبی به آن اضافه می کرده یا از آن حذف می کرده است.

به هر حال موید دلیل اول ذکر شده این نکته است که مواردی که مرحوم نجاشی بیان می کند که سماع یا قرائت کرده است، حدود 50 کتاب است که اعتبار نیز موید این مطلب است که به طور معمول چنین شخصی در عمرش این مقدار کتاب را سماع یا قرائت می کند.

مرحوم شیخ نیز در فهرست در ترجمه مرحوم کلینی چند طریق به ایشان ذکر می کند که تنها در یک طریق می فرماید : «و أخبرنا الحسين بن عبيد الله قراءة عليه أكثر الكتاب الكافي عن جماعة منهم‏ ...».[[111]](#footnote-111) معنای این قید این نکته است که طرق دیگر قرائتی نبوده است.

1. اطلاق مقامی : بیان شد که «إخبار» در اصطلاح قدماء اعمّ از سماع و قرائت و اجازه بوده است. نجاشی در ذکر کتب اگر به سماع یا قرائت طریق داشته است، به طور متعارف نباید از لفظ عامی که شامل اجازه بشود، استفاده کند. پس اگر قرائت یا سماع شده بود، لفظ خاص آنها را ذکر می کرد - به خاطر علوّ و اهمیت - و از لفظ عام استفاده نمی کرد.

از سویی می توان گفت با توجه به این که گاهی به سماع یا قرائتی بودن طریق اشاره می کنند، معلوم می شود که در مقام بیان این نکته هستند - بر خلاف مشایخشان که می توان مدعی شد مرحوم شیخ و نجاشی در مورد این که مشایخشان با سماع یا قرائت کتاب یا روایت را اخذ کرده اند یا با اجازه، در مقام بیان نبوده اند و لذا در مورد مشایخشان اطلاق مقامی صحیح نیست-.

بیان شد که تعبیر «حدثنا» و «أخبرنا» در عبارات برخی علماء در مقام اجازه به کار رفته است و این احتمال در عبارات دیگر علماء -مثل مرحوم صدوق- نیز وجود دارد و صرف همین احتمال برای اثبات مطلوب و مدعا کافی است. اما در مورد برخی -مثل مرحوم سید مرتضی با توجه به آنچه در کتاب اصولش گفته است یا ابن نوح الصیرافی با توجه به عبارتی که مرحوم نجاشی ذیل ترجمه الحسین بن سعید ذکر کرده است- این احتمال داده نمی شود و آنها ظاهرا از این دو تعبیر فقط برای سماع و قرائت استفاده می کردند.

مرحوم نجاشی در ترجمه الحسین بن سعید آورده است :

«أخبرنا بهذه الكتب غير واحد من أصحابنا من طرق مختلفة كثيرة، فمنها: ما كتب إلي به أبو العباس، [پس اخبرنا در کلام نجاشی اجازه ای بوده است] أحمد بن علي بن نوح السيرافي - رحمه الله - في جواب كتابي إليه و الذي سألت تعريفه من الطرق إلى كتب الحسين (الحسن) بن سعيد الأهوازي - رضي الله عنه - فقد روى عنه أبو جعفر أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري، القمي و أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي و الحسين بن الحسن بن أبان و أحمد بن محمد بن الحسن بن السكن القرشي البردعي و أبو العباس، أحمد بن محمد الدينوري.

فأما ما عليه أصحابنا، و المعول عليه، ما رواه عنهما أحمد بن محمد بن عيسى، أخبرنا الشيخ الفاضل أبو عبد الله الحسين بن علي بن سفيان البزوفري، فيما كتب إلي في شعبان سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائة، قال: حدثنا [اختلاف تعبیر از أخبرنا به حدثنا صرفا برای تفنن در تعبیر است؟] أبو علي الأشعري، أحمد بن إدريس بن أحمد القمي، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد بكتبه الثلاثين كتابا، و أخبرنا أبوعلي أحمد بن محمد بن يحيى العطار القمي، قال: حدثنا أبي و عبد الله بن جعفر الحميري و سعد بن عبد الله، جميعا عن أحمد بن محمد بن عيسى.

و أما ما رواه أحمد بن محمد بن خالد البرقي، فقد حدثنا: أبو عبد الله محمد بن أحمد الصفواني، سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائة بالبصرة، قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن جعفر بن بطة المؤدب، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن خالد البرقي، عن الحسين بن سعيد، بكتبه جميعا.

و أخبرنا أبو جعفر، محمد بن علي بن أحمد بن هشام القمي المجاور، قال: حدثنا علي بن محمد بن أبي القاسم ماجيلويه، عن جده أحمد بن محمد بن خالد البرقي، عن الحسين بن سعيد بكتبه، و أما الحسين بن الحسن بن أبان بن القمي فقد حدثنا محمد بن أحمد الصفواني، قال: حدثنا ابن بطة، عن الحسين بن الحسن بن أبان و أنه أخرج إليهم، بخط الحسين بن سعيد، و أنه كان ضيف أبيه و مات بقم، فسمعته منه قبل موته.

و أخبرنا: علي بن عيسى بن الحسين القمي، و حدثني [متکلم مع الغیر به متکلم وحده تغییر کرد. دلیل این تغییر چیست؟ در متکلم مع الغیر اخبار عمومی است و در متکلم وحده اخبار خصوصی؟ شاید حدثنا مخصوص سماع و اخبرنا شامل قرائت یا اجازه بوده است] محمد بن علي بن المفضل بن تمام و محمد بن أحمد بن داود و أبو جعفر بن هشام، قالوا: حدثنا و أخبرنا [ظاهرا مراد این است که برخی تعبیر حدثنا و برخی تعبیر اخبرنا به کار برده اند] : محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد، عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، و أما أحمد بن محمد بن الحسن بن السكن القرشي البردعي، فقد حدثني أبو الحسن، علي بن بلال بن معاوية بن أحمد المهلبي بالبصرة، قال: حدثنا عبيد الله بن الفضل بن هلال الطائي، بمصر، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن الحسن بن السكن القرشي البردعي، عن الحسين بن سعيد الأهوازي بكتبه الثلاثين كتابا في الحلال و الحرام.

و أما أبو العباس الدينوري فقد أخبرنا الشريف أبو محمد الحسن بن حمزة بن علي الحسيني، الطبري، فيما كتب إلينا أن أبا العباس أحمد بن محمد الدينوري، حدثهم عن الحسين بن سعيد بكتبه، و جميع مصنفاته عند منصرفه، من زيارة الرضا ع أيام جعفر بن الحسن الناصر بآمل طبرستان، سنة ثلاثمائة، و قال: حدثني الحسين بن سعيد الأهوازي بجميع مصنفاته، قال ابن نوح: و هذا طريق غريب لم أجد له ثبتا إلا قوله - رضي الله عنه - فيجب أن يروى كل نسخة من هذا بما رواه صاحبها، فقط، و لا يحمل (تحمل) رواية، و لا نسخة على نسخة لئلا يقع فيه اختلاف».

## بررسی طرق برای صحت و سقم اسناد

سوال این است که وقتی مرحوم صدوق یا شیخ طوسی ابتدای اسناد را -به خاطر اکتفاء به ذکر در مشیخه- حذف کرده اند، برای کشف صحت و سقم اسناد باید وثاقت تمام افراد واقع شده در طریق -که در مشیخه ذکر شده است- لازم و ضروری است؟

سه قول در این زمینه وجود دارد : 1) لازم نیست، مطلقا. 2) لازم است، مطلقا. 3) تفصیل بین کتب مشهوره و غیر آن. در کتب مشهوره بررسی لازم نیست، چرا که ذکر طریق در این موارد برای حفظ ظاهر اسناد - و عدم ارسال- روایت و کتاب بوده است و برای تبرک و تیمن ذکر می شده است و سبب اعتبار کتاب یا صحت انتساب کتاب به مولف نبوده است. شاهد این مطلب که برخی کتب در آن زمان مشهور بوده است، عباراتی است که از لابه لای کتب رجالی قابل استفاده است.

مثلا ابن غضائری در ذیل عنوان الحسن بن محمد بن یحیی می نویسد : «و ما تطيب الأنفس من روايته إلا فى ما رواه من كتب جده التي رواها عنه غيره و عن من كتبه المصنفة المشهورة». یا در ترجمه سهل بن احمد الدیباجی می نویسد : «كان ضعيفا يضع الأحاديث. و يروي عن المجاهيل. و لا بأس بما رواه من الأشعثيات و بما يجري مجراها مما روى غيره». یا مرحوم علامه در ترجمه احمد بن هلال می نویسد : «توقف ابن الغضائري في حديثه إلا في ما يرويه عن الحسن بن محبوب من كتاب المشيخة و محمد بن أبي عمير من نوادره و قد سمع هذين الكتابين جل أصحاب الحديث و اعتمدوه فيها». یا شیخ طوسی در العدّه می نویسد : «و إذا كان أحد الراويين يروي (الخبر) سماعا و قراءة و الآخر يرويه إجازة، فينبغي أن يقدم رواية السامع على رواية المستجيز. اللهم إلا أن يروي المستجيز بإجازته أصلا معروفا، أو مصنفا مشهورا، فيسقط حينئذ الترجيح».

تحقیق آن که برای رسیدن به جواب صحیح به چند نکته باید توجه کرد :

### وجه نقل مشیخه

این که حجیت روایت مبتنی بر وجود طریق متصل صحیح باشد و اگر این طریق متصل صحیح نباشد، روایت حجیت ندارد -ولو یقین داشته باشند که روایت ابن ابی عمیر است-، مبنا و سخنی باطل است. طریق هرگز این مقدار موضوعیت ندارد.

طریق، طریقیت دارد و مقدمه برای احراز قول ابن ابی عمیر و راوی روایت است.

وجه ذکر این طرق در مشیخه چیست؟

1/ صحت انتساب کتاب به مولف :

اثبات شد که طریق اجازه ای بوده است و مناوله ای وجود نداشته است و طریق ذکر شده این مطلب را ثابت نمی کند. آنچه انتساب کتاب به مولف را ثابت می کند، نفس کلام مرحوم شیخ و نجاشی است که کتابی را ذیل عنوانی ذکر می کند و آن را به او نسبت می دهند و این انتساب حجت است -همانطور که توثیق ایشان حجت است-.

اضافه بر این که انتساب کتاب به مولف، فی الجمله بوده است و جمیع روایات داخل کتاب را به شکل تفصیلی شامل نمی شده است -چرا که سماع و قرائتی نبوده است-.

اضافه بر این که هر کتابی دارای نسخه های متفاوتی بوده است و به طور متداول و متعارف هر نسخه برداری، مشتمل بر غلط و اشتباه بوده است. و از سویی هنگامی که اجازه وقتی بدون مناوله باشد، یعنی اجازه نسخه خاصی نبوده است. پس اجازه نسخة خاص را تصحیح نمی کند. (اجازه به غیر معین متداول بوده است).

سوال :

با توجه به این مطالب، چگونه اعتبار نسخة کتابی که از سهل بن زیاد یا ابن ابی عمیر یا محمد بن علی بن محبوب در اختیار مرحوم کلینی یا صدوق یا شیخ بوده است، ثابت می شود؟

جواب : راهی برای نفی احتمال اشتباه و غلط در نسخة تحت اختیار این علماء نداریم، مگر بناء عقلاء. بناء عقلاء بر این است که وقتی آدم ثقه و ضابطی مطلبی از کتابی نقل می کند، حمل بر اخبار از حسّ می شود و حمل می شود که نسخه معتبر را با تحقیق به دست آورده است و از نسخة صحیح، روایت نقل می کند. انکار این بناء عقلاء به معنای مسدود کردن راه برای اثبات حجیت روایات است.[[112]](#footnote-112) [[113]](#footnote-113)

توجه شود که اجرای اصل عدم خطا و غلط در نسخه هایی که در اختیار ایشان بوده است، باید محتاطانه مورد عمل قرار گیرد؛ چرا که اگر قرینه بر غلط وجود داشته باشد، اصل عدم خطا و غلط جاری نیست. علم اجمالی وجود دارد که نسخ بالاخره خالی از اشکال نبوده است و اشتباه در نسخه برداری به شکل طبیعی رخ می دهد.

2/ صحت انتساب نسخه به مولف :

این احتمال نیز مردود است، چرا که طرق صحت نسخه را ثابت نمی کند؛ چون به اجازه بوده است و اجازة عامه و بدون مناوله و رویت کتاب نمی تواند صحت انتساب نسخه را ثابت کند.

این مطلب نیز باید بیان شود که در معرفی تهذیب و استبصار بیان شد که گاهی مرحوم شیخ روایت را از صاحب کتاب اخذ نکرده است و مثلا از کافی نقل می کند. اما چرا شیخ طوسی مقید نبوده است که از اصل منبع روایت را اخذ کند و به دلیل راحتی یا ... از کافی نقل می کند؟ دلیل این است که طرق اجازه ای بوده است و صرفا سلسله سند را از ارسال خارج می کرده است و لذا مشخص نکرده است که کدام نقل مستقیم است و کدام غیر مستقیم. پس طرق اهمیتی نداشته و وثاقت آنها شرط نبوده است و مسند بودن روایت نزد اهل عامه دارای اهمیت بوده است و برای جلوگیری از ایراد عامه طرق ذکر می شده است یا همه افراد در طریق ثقه بوده اند -کما هو الاظهر-. شاهد این ادعا این است که شیخ طوسی هرگز در اشکال سندی به طریق اشکال نمی کند، بلکه اشکال به سند بعد از صاحب کتاب است.[[114]](#footnote-114)

نتیجه : طرق نقش خاصی ایفاء نمی کنند.

### تفصیل بین کتب مشهوره و غیر آنها

مشهور بین کتب مشهوره و غیر مشهوره فرق گذاشته و بیان کرده اند که طرق به کتب مشهوره -مثل کافی- برای تبرک بوده است و طرق به کتب غیر مشهوره نیازمند بررسی هستند جهت انتساب کتاب به مولف.

کتب مشهور انتسابشان به مولفین معلوم و صحیح است و طرق در آنها نقشی ندارند.

اشکال :

در کتب مشهوره انتساب اصل کتاب ثابت است، اما انتساب تمام نسخ و تمام روایات به مولف ثابت و قابل احراز نیست.

جواب :

همه نسخ متواتر و مشهور بوده است.

اشکال :

چنین شهرتی برای نسخه قابل اثبات نیست، همچنان که در زمان ما کتب اربعه نسخ مختلفی دارند و به شهرت نرسیده اند، احتمالا در آن زمان نیز همین گونه بوده است.

شواهد این ادعا که کتب مشهوره دارای نسخ مختلفی بوده اند :

1. کتب الحسین بن سعید به دلیل شهرت او و شهرت کتبش و کثرت کتبش معلوم است، اما مرحوم نجاشی در ترجمه او به نقل از ابن نوح بیان می کند که «کتب او دارای نسخ مختلف است و یکی از نسخ مورد اعتماد علماء است. اضافه بر این که بیان می کند که علماء روایت را بر روایت دیگر حمل می کردند یعنی متن را از یک نسخه نقل می کردند، اما طریقشان به نسخة دیگر را بیان می کردند که این کار را نباید انجام داد چون اختلاف نسخه وجود دارد».[[115]](#footnote-115) پس همه نسخ کتب او متواتر و بدون اختلاف نبوده است و نسخ مختلف در اعتبار مساوی نیستند و در نقل باید طریق به دقت بیان شود.

مرحوم شیخ در ترجمه الحسین بن سعید در فهرست دو طریق ذکر می کند، اما بیان نمی کند که روایاتی که در تهذیب از کتاب الحسین بن سعید نقل می کند، از کدام طریق اخذ کرده است. در عین حال که شیخ اختلاف نسخه ای نقل نکرده است و در نتیجه -با توجه به اختلافات فی الجمله نسخ- حتما از یک نسخه نقل کرده است و الا اختلاف نسخه را برای ما نقل می کرد.[[116]](#footnote-116)

حال که نمی دانیم مرحوم شیخ از کدام طریق این روایت را نقل کرده است، ذکر این طریق چه فایده ای دارد؟ خصوصا این که شیخ طوسی معمولا وقتی طرق تفصیلی را ذکر می کند -در جلد اول تهذیب و استبصار-، طریق الحسین بن الحسن بن ابان را برای روایات الحسین بن سعید بیان می کند (احتمالا به خاطر علوّ سند) -نه طریق احمد اشعری را که ابن نوح آن طریق را مقبول و مورد اعتماد علماء معرفی می کند-.

بنابراین طرق اهمیت تعیین کننده نداشته و صرفا موجب خروج روایت از ارسال می شده است -مخصوصا که اهل عامه به مسند بودن روایت خیلی اهمیت می دادند[[117]](#footnote-117) و اگر روایت مشهور بوده است، باز هم برای اخذ طریق اقدام می کردند-.

1. کتاب نوادر ابن ابی عمیر در مقدمه الفقیه جزو کتب مشهوره دانسته شده است. اما نجاشی می نویسد : «فأما نوادره فهي كثيرة: لأن الرواة لها كثيرة، فهي تختلف باختلافهم، فأما التي رواها عنه عبيد الله بن أحمد بن نهيك، فإني سمعتها من ...».

شیخ طوسی -ره- از نوادر ابن ابی عمیر نقل می کند، اما از کدام طریق؟

نتیجه : تفاوتی بین کتب مشهوره و غیر مشهوره وجود ندارد و طرق نقشی در تصحیح روایت ندارند.

سوال :

این مطلب در مورد کافی که سلسله سند را کامل بیان می کند هم جاری است؟

به عنوان مثال مرحوم کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از حماد از حلبی روایتی را نقل کرده است. معلوم نیست که این روایت از کتاب چه کسی اخذ شده است.

اگر از حماد یا حلبی نقل شده باشد، ما قبل این افراد طریق به کتاب هستند و احتمال دارد که مرحوم کلینی طریق اجازه ای خود به کتاب حماد یا حلبی در ابتدای سند اضافه کرده باشد و در نتیجه مانند طرق مشیخه تهذیب نقشی در صحت روایت ایفاء نکنند.

اگر روایت از کتاب علی بن ابراهیم اخذ شده باشد، باز سوال وجود دارد که علی بن ابراهیم روایت را از کدام کتاب اخذ کرده است و ممکن است او از کتاب حلبی روایت را اخذ کرده باشد و در نتیجه طریق علی بن ابراهیم تا حلبی مانند طرق مشیخه تهذیب خواهد بود.

### نحوة اخذ روایات

این بحث مبتنی بر یک مقدمه مطویه است که اخذ روایات از کتب بوده است و شفاهی نبوده است. این مقدمه چگونه قابل احراز است؟

در اواخر و زمان مرحوم کلینی، نقلها از کتب بوده است. اما در اوایل نقلها عمدتا شفاهی بوده است و مثلا زراره که روایات بسیار زیادی دارد، تنها کتابی در استطاعت و جبر از او یافته اند.

زمان امام صادق -ع- اکثر نقلها شفاهی بوده است و مکتوبات اندک نیز کتب مدون و مبوبی نبوده اند و شبیه کاغذهای یادداشت بوده اند. زمان امام کاظم -ع- به بعد جوامع و نوادر نگاشته شده اند و این دوران امثال ابن فضال و الحسین بن سعید و ابن ابی عمیر و موسی بن القاسم است که نقل از کتب فراوان می شود.

در مورد کتب الحسین بن سعید و ابن ابی عمیر، راوی آنها مهم بوده اند و راوی محض نبوده اند بلکه راوی خود مصنف بوده است و ترتیب و تنظیم کتاب احیانا توسط او انجام می شده است.

مرحوم شیخ صدوق در مقدمه الفقیه می گوید «من الکتب المشهوره علیه المعول و الیه المرجع ... احکم بصحته ...». یعنی تمام روایات به شکل کتبی اخذ شده است و اخذ از کتب مشهور و مرجع از اختصاصات کتاب من است -نه این که اخذ از کتب از اختصاصات من باشد-. پس اخذ از کتب شیوه متداول بوده است.

احمد اشعری در ترجمه وشاء قصد اجازه گرفتن کتابها را داشته تا از کتابها نقل کند و این نشان می دهد که اخذ از کتب روش متداولی بوده است.[[118]](#footnote-118)

خود معصومین ع تاکید بر نوشتن احادیث داشته اند و لذا بعد از طبقه صاحبان جامع، نقل شفاهی بعید به نظر می رسد.

به عنوان مثال ابن قولویه طرق خوب و معروفی به الحسن بن محبوب دارد اما در کامل الزیارات یک طریق که دارای علوم است را انتخاب کرده و تقریبا در تمام منقولاتش از الحسن بن محبوب، همین طریق را ذکر می کند. پس معلوم می شود که اخذ از کتاب الحسن بن محبوب بوده است.[[119]](#footnote-119)

در مشیخه تهذیب و استبصار آمده است که مبدو به سند کسی است که روایت از کتاب او اخذ شده است. اگر این مطلب پذیرفته نشود و احتمال داده شود که شاید مرحوم شیخ ازکتاب شخص مبدو به سند روایت را اخذ نکرده باشد و مثلا روایت را از کافی اخذ کرده باشد، باز گفته می شود که شیخ استظهار کرده که کلینی از کتاب سهل یا الحسن بن محبوب روایت را گرفته پس ابتدای سند را سهل یا الحسن قرار می دهد. پس اخذ از کتب امر شایع و متداول بوده است. البته به این استظهار شیخ شاید نتوان اعتماد کرد و مدعی کشف منبع مکتوب روایت کلینی در کافی شد، چرا که شیخ -همانطور که در معرفی تهذیب بیان شد- اشتباهاتی در این زمینه داشته است، مثلا در مشیخه در طریق به الفضل بن شاذان، علی بن ابراهیم و ابراهیم بن هاشم را بیان کرده است و این مطلب ناشی از اشتباه استظهار از عبارت مرحوم کلینی است.

در معانی الاخبار آمده است : «قال مصنف هذا الكتاب سمعت شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه يقول سمعت محمد بن الحسن الصفار يقول كلما كان في‏ كتاب‏ الحلبي و في‏ حديث‏ آخر فذلك قول محمد بن أبي عمير رحمه الله».

پس روات تصرف در متن کتاب داشته اند که تفکیک آن از متن قابل احراز نیست.

نتیجه آن که بحث از این که طریق ما به شیخ حرّ یا ابن ادریس یا ... صحیح است یا خیر و طریق آنها به کتب تبرکی بوده است یا واقعی، مثمر ثمر نمی باشد،[[120]](#footnote-120) بلکه باید بحث کرد که اولا نسخة در اختیار ما و آنها معتبر بوده است یا خیر و میزان خطا چه مقدار است -مخصوصا در مقایسه با سایر منقولات و کتب حدیثی-؟ ثانیا کسی که نسخه را نقل کرده چقدر معتبر است؟ به عنوان مثال ابن ادریس در نقل دقیق نیست و در برخورد با منقولات او باید احتیاط کرد.[[121]](#footnote-121) یا علامه مجلسی محدث تر از محدث نوری است و اصولی حدیثی را بیشتر دقت می کند و نسخ مجلسی اقوی و بهتر هستند و مثلا نسخة محدث نوری از محاسن و کامل الزیارات دارای اغلاط فراوان است.

این مطالب نشان می دهد که نیاز به علم رجال گسترده است -هر چند نیازی به بررسی طرق به کتب وجود نداشته باشد-.

### راه حل و نتیجه

راه حل اول : اصل عقلائی این است که شیخ طوسی به متن کتاب اعتماد کرده است و این احتمال حمل بر اعتماد از طریق حسّ می شود و پس ما هم باید اعتماد کنیم.[[122]](#footnote-122)

راه حل دوم : قائل به انسداد صغیر باشیم و از آنجایی که ائمه -ع- به کتابت احادیث توسط روات اهتمام داشته اند و بیان می کردند که به این کتابها در آینده احتیاج پیدا می شود، پس انتساب متنها به مولفین را مورد قبول قرار دهیم.

نتیجه :

ذکر و عدم ذکر طرق و وثاقت یا عدم وثاقت افراد واقع شده در طرق هیچ نقشی در قبول یا ردّ روایت ندارند و برای انتساب اصل کتاب یا نسخه به مولف نیستند و صرفا صحت فی الجمله را افاده می کنند.

این مشکل در اسناد کافی و امثال آن نیز جاری است و تنها نمی توان احراز کرد که چه کسی صاحب کتاب است. خود مولف کتاب باید ثقه باشد، اما صحت طریق تاثیری ندارد. صحت کسانی که صاحب کتاب نبوده اند و احتمال ندارد که روایت از کتاب آنها اخذ شده باشد، تاثیری ندارد چون جزو طریق هستند و لذا نیازی به بررسی وثاقت آنها نیست و آنها صرفا اجازة نقل داده اند.[[123]](#footnote-123)

1. مانند امالی ابن صدوق که برای شیخ صدوق است ولی نوشته پسرش می باشد یا نوادر احمد بن محمد بن عیسی که برای حسین بن سعید است و اشعری راوی آن می باشد. یا مثل عبدالله بن احمد بن عامر و پدرش که هر دو ذکر می شوند به خاطر یک کتاب. [↑](#footnote-ref-1)
2. یکی از شواهد این ادعا ترجمه زراره در فهرست است که شیخ در آنجا می فرماید «سنذکرهم فی الرجال» یعنی بعدا کتاب رجال را نوشته است. [نقد : این شاهد تنها ثابت می کند ترجمه زراره در فهرست مقدم بر ترجمه زراره در رجال است یا این مطلب نوشته شده فقط در فهرست مقدم بر ذکر مطلب وعده داده شده در رجال است و ممکن است دیگر ترجمه های زراره در رجال قبلا نوشته شده بوده است]. [↑](#footnote-ref-2)
3. تقریبا یک دهم اسامی است که توسط عامه نقل شده است. البته عامه تمام کسانی که حضرت رسول ص را درک کنند، صحابی می خوانند و شاید شیخ تنها راویان از حضرت رسول ص را مدنظر داشته است. [↑](#footnote-ref-3)
4. مثل طبری که حدیث غدیر را نقل می کند و نامش را نجاشی ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-4)
5. مفهوم کتاب، اصلش واضح است. اما حدود و مرزهای آن گاهی مبهم می شود و مثلا پنج صفحه سوال و جواب را نوشتن، مصداق کتاب می باشد یا خیر؟ ممکن است در برخی مصادیق اختلاف نظر هم به وجود آید و مثلا صاحب مسائل را کسی مولف کتاب بداند و دیگری نداند. [↑](#footnote-ref-5)
6. با ادامه مطلب روشن می شود که همین اصحابنا .... موضوع کتاب می باشد. در ادامه بیان می کند که اشخاص منحرف در عقیده را بیان می کند پس این افراد داخل در اصحابنا می باشند - هر چند زیدیه داخل در اصحابنا نمی باشند -. [↑](#footnote-ref-6)
7. پس تمام کتب را می خواهد بیان کند ولو ندیده باشد آن کتاب را. [↑](#footnote-ref-7)
8. ظهورش این است که اصول در مقابل مصنفات است و با هم جمع نمی شوند. [↑](#footnote-ref-8)
9. فوت قبل از چهل سالگی. (جوان مرگ شدن). [↑](#footnote-ref-9)
10. شاید کتب دیگر ایشان استنساخ شده بوده است. رجال ابن غضائری موجود نه مصنف است و نه اصول و شاید استنساخ شده بوده است ولو همة کتب اصلی او را از بین برده باشند. [↑](#footnote-ref-10)
11. برخی می گویند ابن براج است. [↑](#footnote-ref-11)
12. پس شخص واحد می تواند هم اصل داشته باشد و هم مصنف داشته باشد. [↑](#footnote-ref-12)
13. حتما توثیق و تضعیف نمی کنم ولی اگر چیزی در وثاقت یا ضعف او گفته شده است، حتما ذکر می کنم. [خواهد آمد که به این وعده ممکن است عمل نشده باشد]. [↑](#footnote-ref-13)
14. پس موضوع کتاب شامل افراد منحرف در عقیده می شود. [پس متعهد می شود که اگر انحراف عقیده داشته است، حتما باید بیان کند؟ بیان می شود که در بسیاری موارد منحرفین را نقل نکرده است و به این وعده چندان عمل نشده است]. [↑](#footnote-ref-14)
15. پس اصل را ممکن است شخص منحرف در عقیده نوشته باشد. [↑](#footnote-ref-15)
16. پس معنای کتاب اعم از اصل و مصنف است. [↑](#footnote-ref-16)
17. فقط در مواردی که کتاب آنها معتمد است، افراد فاسدالعقیده ذکر می شوند؟ فقط کتب معتمد فاسدالعقیده ها ذکر می شوند؟ فقط کتب معتمد هدف ما از نگارش است مگر این که تصریح کند که این کتاب یا نویسنده معتمد نیست. شاید هم مراد شیخ این است که اعتماد به کتاب و عدم اعتماد به کتاب به جرح و تعدیل نویسنده ارتباط دارد. ولی مشیر به این است که فقط کتب معتمد هدف از نگارش این کتاب است. + ترجمه الحسن بن علی الطاطری : چون کتبش را از رجال مورد وثوق نقل کرده است، کتابهای او را ذکر کردم + قید معتمد بودن در مورد خاصه یا وجود ندارد و یا بسیار اندک است و این قید برای کتب منحرفین در عقیده در کتاب ذکر شده است مثل واقفی ها و فطحی ها. = غیر امامی هایی که شیخ ذکر می کند، کتابشان معتمد است. (اما در مورد خاصه شاید تمام نویسنده ها و کتب دوازده امامی ها را می خواسته بیان کند تا عظمت و خدمات شیعیان به علم روشن شود). [↑](#footnote-ref-17)
18. کتابی که قابل اعتماد است ولو برخی روایاتش ضعیف و مردود هم باشد. مثلا کافی مورد اعتماد است ولو روایات ضعیف به نظر ما هم دارد. [↑](#footnote-ref-18)
19. این اختلاف شیخ و نجاشی ممکن است ناشی از نقل اساتیدشان باشد چون طریق نجاشی و شیخ به کتاب حمید بن زیاد مختلف است. [↑](#footnote-ref-19)
20. به کنیه اش معروف شده است و اسمش مورد اطمینان نیست که چیست. (گاهی اسمش را ذکر می کند مطمئنا و شاید به این خاطر بوده است که بعدا اسمش را کشف کرده است و به کتاب اضافه کرده است). [↑](#footnote-ref-20)
21. افرادی که معروف به لقب یا قبیله یا بلدش هستند. [↑](#footnote-ref-21)
22. بنده احتمال می دهد نجاشی کسانی که احتمال تعدد می دانسته است، نیاورده است اما شیخ کسانی که احتمال می داده واحد بوده باشند، آورده است. [↑](#footnote-ref-22)
23. شیخ مفید ظاهرا در زمان خودش به شیخ مفید معروف نبوده است و به شیخ ابوعبدالله یا به شیخ مطلق معروف بوده است. [↑](#footnote-ref-23)
24. احتمالا مراد سیدمرتضی می باشد که مرجع تقلید و رئیس آن زمان شیعه بوده است و شخص سید معروفی که آن زمان نجاشی با او بوده باشد، کشف نشده است. [↑](#footnote-ref-24)
25. هنگام نوشتن مقدمه و شروع کتاب احتمالا سیدمرتضی در قید حیات بوده است و البته در ترجمه سید مرتضی زمان فوت توسط نجاشی بیان شده است. پس یا هنگام نوشتن کتاب سیدمرتضی فوت کرده است یا اینکه ترجمه سیدمرتضی را بعدا اضافه کرده است. اما به نظر می رسد که مقدمه بعد از تالیف کتاب نوشته شده است پس ترجمه سید مرتضی را بعدا اضافه کرده است یعنی کتاب در زمان حیات سیدمرتضی به اتمام رسیده است. [↑](#footnote-ref-25)
26. مراد چه کسانی هستند؟ ظاهرا همان اصحابنا مراد است که در کلام شیخ آمد. [↑](#footnote-ref-26)
27. این تعابیر و تعابیر ادامه نشان می دهد که مقدمه بعد از تمام شدن کتاب، نوشته شده است؛ چون از افعال ماضی استفاده کرده است. پس احتمالا اصل کتاب را قبل از مقدمه نوشته است؛ هر چند تغییرات اندکی را اضافه کرده است مثل اضافه کردن افراد ابتدایی کتاب که ظاهرا ادامه مقدمه است و غلط هم بسیار دارد و ظاهرا نجاشی نتوانسته است بازنگری و اصلاح کند. [↑](#footnote-ref-27)
28. تا حد امکان سعی کرده است خود کتاب را هم جمع کند بر خلاف شیخ که هدفش تنها لیست کردن اسامی کتب می باشد. پس عدم ذکر مولف ممکن است به خاطر این بوده است که کتابش را دسترسی نداشته است. [↑](#footnote-ref-28)
29. افراد اندکی که در ابتدای کتاب آمده و بر خلاف حروف الفبا مقدم شده اند. [↑](#footnote-ref-29)
30. فهرست نگاری کتب شیعه برای برآوردن خواستة سیدمرتضی. [↑](#footnote-ref-30)
31. یعنی هیچ کتاب کاملی در این زمینه وجود ندارد و کتاب ایشان بهترین کتاب در این زمینه است. اگر رجال نجاشی ناظر به فهرست شیخ باشد، معنایش این است که فهرست شیخ نیز کامل نیست. شاید به خاطر این که خود کتابهای را شیخ طوسی جمع نکرده است یا خیلی افراد را توثیق و تضعیف نکرده است یا .... . [↑](#footnote-ref-31)
32. سیدمرتضی مدنظر داشته است. [↑](#footnote-ref-32)
33. شاید ناظر به فهرست شیخ یا دیگر فهرستها است که طرق متعدد را ذکر می کند. [↑](#footnote-ref-33)
34. [احتمال دارد مقدمه ای که قبل از شروع کتاب نوشته بوده است، شبیه مقدمه جزء دوم خیلی مختصر و کوتاه بوده و بعد از اتمام کتاب مقدمه جزء اول را حذف کرده و مقدمه مفصلتر و کاملتری نوشته است و مقدمه جزء دوم نیز بدون تغییر باقی مانده است]. [↑](#footnote-ref-34)
35. نام کتاب در اینجا آمده است. [↑](#footnote-ref-35)
36. مراد ایشان از شیعه ظاهرا همان اصحابنا می باشد با توجه به آنچه ذیل ابن عقده آمده است. [↑](#footnote-ref-36)
37. موقعیتهای شهری و محلی که به عنوان لقب ذکر می شود مثل کوفی و قمی و ... . [↑](#footnote-ref-37)
38. ایشان متعرض مذهب نشده است، اما مذهب هم داخل در مدح و ذم می باشد. [↑](#footnote-ref-38)
39. [معلوم نیست که باب الف مقدم بر دیگر ابواب نوشته شده باشد یا مطالبش جمع آوری شده باشد]. [↑](#footnote-ref-39)
40. [چنین عبارتی را نیافتم؟] [↑](#footnote-ref-40)
41. [ احتمال دارد هر دو مصدر واحدی داشته اند نه این که نجاشی از شیخ اخذ کرده باشد؟ ]. [↑](#footnote-ref-41)
42. [چرا؟]. [↑](#footnote-ref-42)
43. مراجعه به مقاله آقای شبیری زنجانی در مورد نجاشی. [↑](#footnote-ref-43)
44. نقد : اسامی «سالم» کنار یکدیگر ذکر نشده اند؛ لذا ممکن است رقم 512 نیز «سَعید» باشد که در کنار دیگر اسامی ذکر نشده است. در حقیقت نظم دقیق عناوین رعایت نشده است. [↑](#footnote-ref-44)
45. این عبارت در دو مورد در رجال النجاشی یافت شد که عبارت شک بر انداز عبارت «جعفر بن یحیی بن ... ثقه و ابوه ایضا» می باشد که به نظر عطف جمله به جمله است. [↑](#footnote-ref-45)
46. ترجمه احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمن. ارتباط کلام مرحوم نجاشی با کلام مرحوم شیخ در فهرست در این ترجمه مشکوک است. [↑](#footnote-ref-46)
47. ترجمه احمد بن عبید الله بن یحیی. ارتباط کلام مرحوم نجاشی با کلام مرحوم شیخ در فهرست در این ترجمه مشکوک است. [↑](#footnote-ref-47)
48. ترجمه احمد بن علی ابوالعباس الرازی الخضیب. ارتباط کلام مرحوم نجاشی با کلام مرحوم شیخ در فهرست در این ترجمه مشکوک است. [↑](#footnote-ref-48)
49. ترجمه احمد بن اسماعیل بن عبدالله. [↑](#footnote-ref-49)
50. ارتباط کلام مرحوم نجاشی با کلام مرحوم شیخ در فهرست در این ترجمه مشکوک است. [↑](#footnote-ref-50)
51. ترجمه محمد بن اورمه ابوجعفر القمی. [↑](#footnote-ref-51)
52. در مورد این نظارت قبلا مطالبی عرض شد و در ادامه نیز مطالبی بیان خواهد شد. [↑](#footnote-ref-52)
53. ؟ [↑](#footnote-ref-53)
54. ظاهرا مراد این است که عدم ذکر انساب توسط شیخ دلیل بر اقوائیت علمی نجاشی در انساب نیست و اضافه بر این که تسلط نجاشی بر انساب دلیل بر تقدیم کلام او در دیگر مطالب رجالی - مثل توثیق یا نام کتاب یا حوادثی که برایش رخ داده است - نمی شود. [↑](#footnote-ref-54)
55. فقط در انساب بنی نصر بن قعین، کتاب نوشته است. [↑](#footnote-ref-55)
56. احتمال اشتباه و خلط اشخاص با یکدیگر در مورد این شخص، بیشتر است. [↑](#footnote-ref-56)
57. این بیانات، تسلط مرحوم نجاشی بر اهل کوفه را ثابت می کند؛ اما تسلط بیشتر مرحوم نجاشی بر اهل کوفه نسبت به مرحوم شیخ را ثابت نمی کند. شاید مرحوم شیخ نیز بر اهل کوفه تسلط داشته و تسلطش اقوی بوده است. باید شواهدی ضمیمه گردد که بتواند تسلط مرحوم شیخ بر اهل کوفه را انکار کند. [↑](#footnote-ref-57)
58. چه دلیلی وجود دارد که شیخ او را درک نکرده باشد؟ [↑](#footnote-ref-58)
59. اگر سخنان ابن نوح نزد او اعتبار نداشته است، پس چرا در رجال بسیار از او نقل می کند؟ اگر سخنان او اعتبار داشته است، چرا در فهرست به آنها بهاء نداده است؟ شاید آن قسمتهایی در رجال شیخ که از سخنان ابن نوح استفاده شده است، متاخر از فهرست نوشته شده اند و هنگام نوشتن فهرست به کلمات ابن نوح دسترسی نداشته است. [↑](#footnote-ref-59)
60. شیخ بیان نکرده است که قرائتهایش به چه مقدار بوده است و لذا ممکن است قرائتهای شیخ بیش از مرحوم نجاشی بوده باشد. اگر طرق شیخ به متن کتب و با قرائت بوده باشد - ولو طرق در مشیخه -، نتیجه این خواهد بود که قرائتهای مرحوم شیخ نیز بسیار بوده است. [↑](#footnote-ref-60)
61. اولا چرا فهرست شیخ را خلاصه کرده است و رجال النجاشی را خلاصه نکرده است؟ جز این است که تصور می کرده است که فهرست شیخ انفع می باشد؟ ثانیا اگر تتمه ای بر فهرست شیخ است، آیا در تکمیل فهرست شیخ به رجال نجاشی مراجعه داشته است؟ اگر خیر، چرا؟ [↑](#footnote-ref-61)
62. شاید تعریض بر مصدر شیخ باشد و نه خود شیخ. [↑](#footnote-ref-62)
63. تصور می کنم ایشان تمام عناوین رجال النجاشی و فهرست و رجال شیخ را نیز ذکر کرده است - ولو در کتب اربعه یا کامل الزیارات و تفسیر قمی روایت نداشته باشند-. [↑](#footnote-ref-63)
64. اضافه بر این که مولف در بخشی از ترجمه شده به ذکر نکات رجالی - معمولا با قرار داده شماره - می پردازد. کار فنی رجالی مولف در این بخش است؛ هر چند این کتاب از لحاظ فن رجالی، قوی نیست. [↑](#footnote-ref-64)
65. مانند رساله عددیه مرحوم شیخ مفید و فلاح السائل مرحوم ابن طاووس. [↑](#footnote-ref-65)
66. عدالت در سخن گفتن و عدم جعل و کذب ظاهرا مراد است. (راستگویی به همراه ضابطیت، مساوی وثاقت است). [↑](#footnote-ref-66)
67. با توجه به این که در ادامه بیان می شود نتیجه سند تابع اخس مقدمات است، روشن می شود که یک نفر در روایت این خصوصیت را داشته باشد و ما بقی همگی عدل امامی ضابط باشند، روایت حسن تلقی می شود. [↑](#footnote-ref-67)
68. در بحث از اسناد تعلیقی در این زمینه مطالبی بیان شد. [↑](#footnote-ref-68)
69. نقد : اگر معروف نیست، طبق بیان شما مرحوم شیخ باید سند را از مرحوم کلینی شروع کند. بیان کردید در مواردی مرحوم شیخ سند را از شخص دیگر شروع می کند که معروف باشد و کتابش به طور متداول در اختیارش بوده است. [↑](#footnote-ref-69)
70. قرینه مهم این ادعا مطلبی است که ذیل طریق به «الحسن بن محبوب» آمده است. [↑](#footnote-ref-70)
71. دلایل معتبری برای این ادعا وجود ندارد و این مطلب خلاف ظاهر عبارت ایشان در فهرست شیخ می باشد. [↑](#footnote-ref-71)
72. هر چند منبع جدیدی برای رسیدن به نسخه اصلی تهذیب می تواند باشد. [↑](#footnote-ref-72)
73. تعبیر «قال الصادق ع» در این موارد به کار نمی رود. [↑](#footnote-ref-73)
74. آن روایات در نسخه برداری حذف شده و کتاب ناقص به دست ما رسیده است. [↑](#footnote-ref-74)
75. ممکن است همه روایات یا کتب او را چندین مصدر و جامع روایی نقل کرده باشند و همگی به خاطر بیان توضیح و شرح و تصحیح و ... کتاب جدیدی تلقی شده باشند. این اقدام در آن سالها و برای سهولت در دسترسی به روایات بعید نبوده است. [↑](#footnote-ref-75)
76. بحث تمییز مشترکات / استاد سید جواد شبیری : ممکن است طریق ذکر شده در مشیخه، طریق تفصیلی به روایت نباشد و تعویض سند توسط مرحوم صدوق رخ داده باشد. (ر.ک به این بحث). [↑](#footnote-ref-76)
77. البته شاید همین از طریق همین طریق ذکر شده بر خط امام ع اطلاع یافته است و دانسته است که این توقیع به خط امام ع است. [↑](#footnote-ref-77)
78. در صورتی که مراد از «محمد بن الحسن» که شیخ بدون واسطه مرحوم کلینی در الکافی است و بسیار از او نقل می کند، الصفار نباشد. [↑](#footnote-ref-78)
79. کثرت راوی و مروی عنه ها تنها حدود زمانی شخص را روشن می کند. بر اساس حدود زمانی شخص می توان مدعی شد که امکان درک چه کسانی را داشته و امکان درک چه کسانی را نداشته است. [↑](#footnote-ref-79)
80. گاهی نیز مولف نیازی به شرح و بسط بیشتر در اجداد شخص را نمی داده است. مثلا در مورد ابن قولویه بعید است مرحوم شیخ اطلاعی از اجداد او نداشته است. او اطلاع داشته اما ذکر بیش از این اجداد را اطاله غیر مفید می دانسته است. [↑](#footnote-ref-80)
81. احتمالا «ممده» صحیح باشد. [↑](#footnote-ref-81)
82. در اتحاد این دو عنوان اشکالاتی وجود دارد و اطلاق نام پدر بر پسر بسیار نادر یا معدوم است. [↑](#footnote-ref-82)
83. احتمال دارد در نام گذاری و تعیین کنیه، توجه به نام و کنیه امام معصوم ع یا نام و کنیه پیامبر خاص ع مدنظر بوده است. [↑](#footnote-ref-83)
84. ممکن است به همان وجه اول رجوع کند و مثالی برای آن باشد. [↑](#footnote-ref-84)
85. ممکن است به همان وجه اول رجوع کند و مثالی برای آن باشد. [↑](#footnote-ref-85)
86. نقدهای دیگر : 1) وجود نقض. 2) امکان اشتباه و نقص نسخه هایی که از این کتب به دست ما رسیده است. 3) عدم ذکر شاید به خاطر شبهه یا اشکال در مذهب مولّف کتاب بوده است. [↑](#footnote-ref-86)
87. کتب رجالی قدیمی تر چگونه نوشته شده اند؟ [↑](#footnote-ref-87)
88. ممکن است برخی از آن اسانید به این یکی دو مورد متکی باشد و نه همة آنها. [↑](#footnote-ref-88)
89. البته امکان نقل با واسطه و بی واسطه از یک شخص وجود دارد و نمونه های آن فراوان است. [↑](#footnote-ref-89)
90. شاید برخی مطلقها به اتکاء همین چند سندی باشد که محمد بن یحیی از احمد برقی نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-90)
91. این آمارها بر اساس اسنادی است که به دست ما رسیده است. [↑](#footnote-ref-91)
92. اضافه بر این که باید بررسی شود که قدوم امام ع به عراق، یکبار بوده است یا چند بار بوده است. ممکن است این نقل بین قدوم اول و قدوم دوم ایشان ع بوده باشد؟ تعبیر به گونه ای است که گویا تنها یک بار چنین قدومی در زمان حکایت رخ داده است. [↑](#footnote-ref-92)
93. دقت شود که باید شهرت نزد راوی تعبیر کننده از لفظ مشترک کشف شود. [↑](#footnote-ref-93)
94. مگر این که کثرت روایت او در یک سند خاص باشد و مثلا تنها واسطه به یک کتاب باشد که آن کتاب دارای روایات بسیار بوده است. [↑](#footnote-ref-94)
95. ( 1). تقدمت ترجمة محمّد بن قيس ص 486 و الطريق هنا و هناك حسن كالصحيح. [↑](#footnote-ref-95)
96. ممکن است اخص از آن چیزی باشد که مناوله شده و مثلا احادیثی که غلوّ یا تخلیط دارد را از اجازه استثنناء کرده باشد. [↑](#footnote-ref-96)
97. این طرق برای خود ایشان است یا از کتب رجالی و فهرستی پیشینیانشان اخذ شده است؟ [↑](#footnote-ref-97)
98. و فیه تامل. [↑](#footnote-ref-98)
99. اگر امکان نوشتن این کتب توسط مولف بوده است، امکان سماع آنها نیز وجود دارد. [↑](#footnote-ref-99)
100. اولا عبارت «جماعه» در برخی نسخ وجود ندارد و ممکن است اصل وجود آن مشکوک تلقی شود. ثانیا «أخبرنا عنه» یعنی از خود این شخص یا از کتاب آخری که نام می برد (كلام فاطمة -عليها السلام- في فدك) یا تمام کتب او تا شامل کتاب «الاغانی» نیز بشود؟ احتمال آخر مردود است. [↑](#footnote-ref-100)
101. این ادعا قابل اثبات است؟ [↑](#footnote-ref-101)
102. شاید در مورد این کتبی که تناول نکرده است، تعبیر اخبرنا و حدثنا به کار نبرده باشد؟ [↑](#footnote-ref-102)
103. برای شاهد بودن این مورد، باید تلعکبری از لفظ «أخبرنا یا حدثنا» استفاده کرده باشد. در کتاب دلائل الامامه و جمال الاسبوع مواردی یافت می شود که تلعکبری با لفظ »أخبرنا» از ابن ولید روایت نقل می کند. [↑](#footnote-ref-103)
104. همچنین رقم 621 رجال النجاشی و موارد دیگری که به طور قطعی کتاب را به شخص نسبت می دهند، اما طریق را ذکر نمی کنند. + در موردی مرحوم نجاشی می فرماید «أخبرنا قراءة علیه ...». اگر اخبار به معنای سماع یا قرائت بود، بیان لفظ «قراءة» لغو و زائد بود. [↑](#footnote-ref-104)
105. ممکن است بر اساس قرائنی ادعا کرد که «إخبار» در جملات مختلف می تواند به معانی متفاوت باشد. [↑](#footnote-ref-105)
106. ؟ [↑](#footnote-ref-106)
107. این تعبیر در کجا ذکر شده است؟ [↑](#footnote-ref-107)
108. بنده جستجو کردن و نیافتم. [↑](#footnote-ref-108)
109. نجاشی در ترجمه حمزه بن حمران : «.... قال: حدثنا حميد بن زياد قراءة ....». [↑](#footnote-ref-109)
110. ظاهرا اخذ اجازه خصوصیت ممتازی داشته است و نوعی عنایت استاد به شاگرد بوده است. لذا در برخی موارد بیان می شود که از او سماع کردم، اما اجازه ندارم. ر.ک به رجال شیخ / رقم 6193 و همچنین رقم 6191 و رقم 6319 و رجال النجاشی / رقم 339. [↑](#footnote-ref-110)
111. وقتی کلّ کافی -با آن اهمیت و عظمت- را خدمت غضائری قرائت نکرده است، معلوم می شود که کتابهای دیگری که از غضائری -یا دیگران- نقل می کند را به طریق اولی قرائت نکرده است و صرف اجازه بوده است. [↑](#footnote-ref-111)
112. ممکن است ادعا شود که با توجه به جایگاه علم و تقوای این علماء اطمینان شخصی یا نوعی وجود دارد که ایشان از نسخ معتبر روایات را نقل می کردند -ولو بناء عقلاء انکار شود-. + ممکن است ادعا شود که اختلاف نسخ اندک بوده است و احتمال اندک اشتباه و تفاوت در اختلاف نسخ نزد عقلاء مورد توجه و لحاظ قرار نمی گیرد. + ممکن است ادعا شود که اگر اختلاف نسخه معتنابه و مغیر معنا در روایت وجود دارد، وثاقت راوی اقتضاء دارد که به اختلاف نسخه اشاره کند. عدم اشاره به اختلاف نسخه یعنی یا همه نسخ یکسان بوده اند یا نسخ دیگر ضعیف و واضح البطلان بوده اند. [↑](#footnote-ref-112)
113. هنگامی که طرق به متن یک روایت نسبت داده می شود، شهادت راوی است که این طریق به این متن خاص اجازه داده اند و این شهادت حسی یا قریب به حس است و مثلا به این دلیل است که تمام نسخ این کتاب یا نسخه قطعی یا مشهور این کتاب، این متن خاص را دارا بوده است. [↑](#footnote-ref-113)
114. اشکالات سندی مرحوم شیخ در تهذیب برای اثبات این اعا بررسی شود. [↑](#footnote-ref-114)
115. با تصرف و تلخیص. [↑](#footnote-ref-115)
116. شاید در روایاتی که از این کتاب نقل کرده است، اختلاف نسخ تفاوتی در معنا ایجاد نمی کرده است و با نقل به معنا روایت را برای ما نقل کرده است. این احتمال منتفی نیست که روایات دارای اختلاف نسخه را -مثلا به دلیل عدم اعتماد به دو نقل به خاطر تعارض- حذف کرده و به الحسین بن سعید انتساب نداده باشد. [↑](#footnote-ref-116)
117. شواهد و ادله این ادعا باید بیان و بررسی شوند. [↑](#footnote-ref-117)
118. البته خود وشاء نقل می کند که شاگردان امام صادق ع در مسجد کوفه نقل شفاهی یا قرائت و سماع داشته اند. [↑](#footnote-ref-118)
119. طرق متعدد و خوب ابن قولویه به الحسن بن محبوب در مورد منقولات در کامل الزیارات قابل اثبات است؟ [↑](#footnote-ref-119)
120. چرا که طریق شیخ به کتب نقشی در صحت روایت ندارد. [↑](#footnote-ref-120)
121. این احتمال وجود دارد که راویان کتب ابن ادریس دقت کافی را به خرج نداده اند. [↑](#footnote-ref-121)
122. اصل حجیت خبر ثقه شامل این موارد می شود؟ [↑](#footnote-ref-122)
123. نقد : شاید خصوص این روایت به شکل شفاهی اخذ شده باشد (این احتمال تنها در مورد روایات الکافی وجود دارد) یا سماع یا قرائت شده باشد. این احتمال کافی است برای این که تمام اشخاص واقع شده در سند وثاقتشان باید احراز شود. [↑](#footnote-ref-123)